

۳ جندے شالور

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز



۳ جلدی شاپور

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه شهید چمران،

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر انجمن های علمی

۰۹۳۳۵۶۳۱۹۸۲

فصل نامه علمی-تخصصی
انجمن علمی دانشجویان تاریخ
دانشگاه شهید چمران اهواز

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
مدیرمسئول: مرضیه بهزادی
سر دبیر: محمد حیدرزاده

اعضای گروه دبیران: (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر چپو ئیپهائو، استادیار گروه تاریخ دانشگاه فودان
محمد افسری راد، دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر علی بحرانی پور، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر شهرام جلیلیان، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر محمدرضا غلم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر بهادر قیم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
سجاد کاظمی، دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر رضا مشکسار، استادیار گروه معماری دانشگاه شیراز

ویراستار: دکتر زینب افضلی
مدیر داخلی: محمد افسری راد
مشاور هنری: محمدامین نوبهار

تصویر روی جلد: نگارش نام کوژش به خط و زبان فارسی باستان.

جندے شاہ پور

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی لازم برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله، پذیرفته خواهد شد. گروه دبیران در ردّ یا قبول و نیز، ویرایش ادبی مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه‌ای می‌بایست همراه با متن اصلی و مشخصات کتاب‌شناسی آن فرستاده شوند.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و گروه دبیران است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- نویسنده متعهد است تا اعلام نتیجه (حداکثر سه ماه از زمان تحویل به مجله) مقاله را به نشریه دیگر ارسال نکند.
- مقاله از طریق سامانه الکترونیکی مجله به نشانی www.jsmagazine.ir ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ واژه)
 - واژگان و مفاهیم کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
 - بدنه اصلی و متن مقاله
 - نتیجه
 - فهرست منابع و مآخذ
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان مقاله شامل، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، دانشگاه یا مؤسسه مربوط، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی ذکر شود.
- در تنظیم ارجاع‌ها و کتاب‌نامه، از «شیوه پانویس کتاب‌نامه شیکاگو» استفاده شود.
 - در ارجاع به یک اثر، فقط مشخصات اصلی آن شامل نام خانوادگی نویسنده، عنوان اثر، جلد و صفحه در پانویس آورده شود و در ارجاع‌های بعدی، برای ارجاع بلافاصله، از (همان، ص.) و برای ارجاع بلافاصله، از شیوه نخست استفاده گردد.
 - در تنظیم کتاب‌نامه، فهرست مراجع براساس نام خانوادگی نویسنده، به صورت الفبایی مرتب شوند و مشخصات کامل آن‌ها ذکر گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ: ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.

از جدول زیر، به‌عنوان الگو، برای شیوه ارجاعات کامل و کتاب‌نامه استفاده شود:

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتاب‌نامه
کتاب با ۱ نویسنده	۱. فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۲.	فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. ص ۱۲۲.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب با بیش از ۳ نویسنده	۳. حیدری آقایی و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. ص ۲۳.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ویراستار/ به‌کوشش و ...	۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۶۵.	دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
کتاب بدون نام نویسنده	۵. تاریخ سیستان، ص ۸۷.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در مجله	۶. آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، ص ۱۴.	آموزگار، ژاله. «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». مجله بخارا، ش. ۱۶، بهمن ۱۳۷۹. ص ۲-۷۲.
مقاله در دانشنامه	۷. تفضلی، «آتشکده»، ص ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۹۹-۱۰۱.
مقاله در مجموعه مقالات	۸. دریایی، «ایران ساسانی»، ص ۸۵.	دریایی، تورج. «ایران ساسانی». در تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲. ص ۸۱-۱۲۲.
پایان‌نامه	۹. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ص ۳۵.	زرین کوب، حسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری. دانشگاه تهران، ۱۳-۳۴.
سند	۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت ایران، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳. پوشه ۲. سند ۱۵/۱.

شیوه‌نامهٔ دستور خط فارسی

- رعایت مفاد چاپ نهم دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در مقاله‌ها لازم است.
- از جملهٔ مهم‌ترین قواعد این دستور خط می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
 - فاصلهٔ مجازی باید رعایت شود. در فارسی این نویسه در مواردی که دو حرف به هم نمی‌چسبند ولی فاصلهٔ مرئی ندارند استفاده می‌شود. مثلاً در کلمه‌های «خانه‌ها»، «می‌شود» و «بهره‌وری».
 - برای ترکیب‌های اضافی و وصفی منتهی به «ه» ناملفوظ، مثل «خانهٔ بزرگ»، از نویسهٔ «ی» روی ه استفاده می‌شود. درست: «خانهٔ بزرگ». غلط: «خانه بزرگ»، «خانه‌ی بزرگ»، «خانه ی بزرگ»
 - علامت جمع *ها* هم به صورت بی‌فاصله و هم با فاصلهٔ مجازی به کلمهٔ جمع‌شونده می‌چسبد و هر دو صورت صحیح است: (کتابها و کتاب‌ها) و در چند مورد خاص حتماً با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شود. از این رو اگر همواره با فاصلهٔ مجازی نوشته شود مشکلی پیش نمی‌آید. در هیچ موردی *ها* با فاصلهٔ معمولی نوشته نمی‌شود: (کتاب‌ها) مواردی که حتماً از فاصلهٔ مجازی استفاده می‌شود از قرار زیرند:
 - بعد از های ناملفوظ: خانه‌ها
 - بعد از های ملفوظ که به حرف قبل بچسبند: تشبیه‌ها
 - بعد از ط یا ظ: استنباطها
 - کلمه پردندانه باشد. (بیش از سه دندانه): حساسیت‌ها
 - واژگان خارجی نامانوس: مرکانتیلیست‌ها
 - جمع بستن اسم خاص: حسن‌ها و حسین‌ها
 - عموماً پیشوند جدا (با فاصلهٔ مجازی) نوشته می‌شود (مثال: «هم‌شکل») مگر اینکه به صورت سرهم معنایی بسیط از کلمه استنباط شود (مثال: «همسایه»).
 - پسوند چسبیده نوشته می‌شود (مثل دانشمند) (مگر اینکه حرف آخر جزء اول و حرف اول پسوند هم‌مخرج باشند یا حرف آخر جزء اول ه باشد: نظام‌مند و علاقه‌مند).
 - کلماتی که ترکیب دو یا چند کلمه‌اند در صورتی که معنای کلمهٔ جدید بسیط‌گونه باشد سرهم (مگر اینکه جزء دوم با «آ» آغاز شود) و در غیر این صورت با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شوند: «نیشکر» برای مورد اول (دانش‌آموز به عنوان استثناء) و «آب‌میوه» برای مورد دوم.
 - کرسی همزه با توجه به حرکت حرف پیشین تعیین می‌شود:
 - اگر حرکت پیش از همزه ساکن یا زیر باشد همزه به صورت *ُ* نوشته می‌شود. مثال: هیئت.
 - اگر حرکت پیش از همزه زبر باشد همزه به صورت *أ* نوشته می‌شود. مثال: تأثیر
 - اگر حرکت پیش از همزه پیش باشد. همزه به صورت *وُ* نوشته می‌شود. مثال: مؤسسه.
 - استثناً: اگر حرکت قبل از همزه ضمه باشد و حرف بعد از همزه «و» باشد، همزه به صورت *ئ* نوشته می‌شود. مثال: شئون.

نقطه‌گذاری

- علامت‌های نقطه‌گذاری به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: منفرد و مزدوج.
- **علامت‌های نقطه‌گذاری منفرد** علامت‌هایی هستند که به‌تنهایی ظاهر می‌شوند و لزوماً با علامت دیگری به کار نمی‌روند. نمونه: نقطه (.) و ویرگول (,).
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- بدون فاصله با نویسهٔ پیشین وارد می‌شوند.
- میان آن‌ها و حرف (الفبای) بعدی یک فاصله وجود دارد.
- درست:
- «دارا انار دارد. سارا انار ندارد.»
- نادرست
- «دارا انار دارد.سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد .سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد . سارا انار ندارد.»
- **علامت‌های نقطه‌گذاری مزدوج** علامت‌هایی هستند که با علامتی دیگر به صورت مزدوج به کار می‌روند. نمونه: کمان به صورت زوج کمان باز (و کمان بسته) به کار می‌رود.
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- نویسهٔ باز با حرف پیشین فاصله دارد و حرف بعدی بدون فاصله با آن نوشته می‌شود.
- نویسهٔ بسته بدون فاصله با حرف پیشین نوشته می‌شود. حرف بعدی با آن فاصله دارد.
- درست
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- نادرست
- «دارا(شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- شمارهٔ ارجاع پانویس، پس از نقطه قرار می‌گیرد نه قبل از آن. مانند: متن^۱.

پیشکش به

ژاله آموزگار





جند شاپور

۱ جایگاه و نقش غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان

سیده حلیمه بذرمنش و علی بحرانی پور

۳۳ وضعیت اجتماعی زنان در دوره صفوی با تکیه بر دیدگاه سفرنامه‌نویسان

سکینه دُنیاری

۵۶ گناهان جنسی مردان در متون پهلوی

حسنی سفاری و شهرام جلیلیان

۷۶ جایگاه کورش دوم در منابع یونانی و عبرانی

زهرا کائید

۱۰۱ اهداف انگلیس از تأسیس دفاتر کنسول‌گری در شهرهای مختلف ایران

سجاد کاظمی

۱۲۱ مهنرسه

تورج دریایی، ترجمه مرضیه بهزادی

۱۳۳ اردشیر یکم

یوزف ویزه‌هوفر و هاینتس لوشی، ترجمه آرشد امامی

فصل نامهٔ جُندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۹۴

جایگاه و نقش غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان

سیده حلیمه بذرمنش^۱ (نویسندهٔ مسئول)

علی بحرانی پور^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۹

چکیده:

ورود ترکان به ایران در زمان سامانیان یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین حوادث سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران بعد از اسلام است که این واقعه سرمنشأ بسیاری از حوادث تاریخی در این سرزمین به حساب می‌آید. یکی از وجوه تاریخ سلسله سامانی، حضور اقوام و افراد متعدد ترک در این حکومت و همچنین تحولات اساسی است که در نتیجه حضور آنان در قلمرو سامانی به وجود آمده است. به علاوه این حکومت عامل ورود ترکان به سوی حکومت عباسی، آل بویه، صفاری و... هست. توجه به این نکته حائز اهمیت است که اولین جرقه‌های ورود و حضور ترکان از سوی حکومت سامانی است؛ همین بردگان ترک درباری این سلسله به مقامات عالی در این حکومت می‌رسند و حتی این مزدوران ترک موفق به تشکیل حکومت‌های مختلفی، حتی تا بیرون از قلمرو ایران، در مصر می‌شوند. در مورد بردگان ترک در این دوران می‌توان به مقالات «علل به‌کارگیری و حضور گسترده غلامان ترک در نظام سیاسی سامانیان» از اللهیار خلعتبری و «روند به‌کارگیری ترکان در تاریخ ایران» از صالح پیرگاری اشاره نمود. در این مقاله سعی می‌شود نقش و تأثیر غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان مورد ارزیابی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: ترکان، سامانیان، بردگان، غلامان، ماوراءالنهر.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دورهٔ اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز halime_bazrmanesh@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز bahranipour@hotmail.com

۱- مقدمه:

حکومت‌داری در ایران در طول تاریخ دچار تغییرات و تحولات فراوانی شده است؛ که در این تحولات ترکان نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. در تاریخ بعد از اسلام ورود اقوام دیگر به ایران همواره تاریخ و حکومت ایران را دچار تغییرات فراوانی کرد که یکی از این اقوام ترکان بوده‌اند. با ورود تعداد زیاد غلامان ترک به دستگاه‌های حکومتی سامانیان اداره آن بدون حضور این غلامان در دوره‌های بعد اجتناب‌ناپذیر بود. آن‌ها به‌صورت نیروی نظامی مقتدر در نواحی مختلف، حکومت سامانی را اداره می‌کردند. در آن زمان قدرت غلامان ترک به حدی افزایش پیدا کرده بود که هیچ‌یک از دولت‌مردان یارای مقابله با آن‌ها را نداشتند؛ و در صورتی که با آن‌ها مخالفت می‌شد فرد موردنظر را به هر صورتی تنبیه یا به قتل می‌رساندند؛ که این نشان از تسلط کامل قدرت غلامان ترک بر دربارهای شاهان سامانی بوده است؛ اما این سؤال مطرح است که غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان چه نقشی داشته‌اند؟ به نظر می‌رسد که ورود بردگان و غلامان ترک به سازمان حکومتی و سیاسی سامانیان، باعث تزلزل پایه‌های حکومتی سامانیان و در نتیجه سقوط آن حکومت شد. هدف ما در این پژوهش مشخص کردن نقش و تأثیر غلامان و بردگان ترک در حکومت سامانیان است و سعی شده از منابع کتابخانه‌ای موجود استفاده شود.

۲- سامانیان از ابتدا تا سلطنت:

مؤسس سلسله سامانی (۲۰۴-۳۹۵/۸۱۹-۱۰۰۵)، سامان خدا، یکی از دهقان‌های ناحیه بلخ بود، اما سامانیان بعدها مدعی شدند که از تبار شاهنشاهان ساسانی هستند. در اصل سامانیان به سامان که نام قریه‌ای بوده است، منسوب‌اند؛ از آبادی‌های نزدیک سمرقند و ایشان که در اصل زردشتی و از امرای محلی ایرانی بوده‌اند. در این قریه به ارث امارت می‌کرده‌اند و به همین جهت هریک از ایشان را سامان خدا یعنی بزرگ و

صاحب قریه سامان می‌خواندند.^۱ درحالی‌که مستوفی چنین بیان می‌دارد که: «سامان، دیهی بزرگ است و در حوالی خرقان ین هوایش به سردی مایل است و...»^۲. و برخی منابع دیگر نیز با وی متفق‌القول‌اند.^۳

تاریخ گردیزی نسب سامانیان را به کیومرث می‌رساند. «سبب ولایت سامانیان آن بود که سامان خدا بن حامتان که این‌همه را بدو بازخوانند مغ بود، دین زردشتی داشت؛ و نسب او سامان خدا بن خامتا بن نوش بن طمغاسب شادل بن بهرام چوبین بن بهرام حسیس بن کوزک بن اثفیان بن کردار بن دیرکار بن جم بن جیر بن بستار بن حداد بن رنجهان بن فیر بن فر اول بن سیم بن بهرام بن شاسب بن کوزک بن جرداد بن سفر سب بن کرکین بن میلاد بن مرس مرزوان بن مهران بن فاذان بن کشراد بن سادساد بن بشداد بن اخشین بن فردین بن و مام بن ارساطیند و سر منوچهر بن کوزک بن ایرج بن افریدون بن اثفیان بیک من بیک بن سورکاو بن اخشین کاو بن رسد کاو بن دیرکاو بن ریمنکاو بن بیفروش بن جمشید بنو یونکهان بن اسکهد بن هوشنگ بن فراوک بن منشی بن کیومرث پادشاه نخستین که بر زمین بود»^۴.

به گفته اکثر مورّخین سامانیان از فرزندان بهرام چوبین سردار معروف هرمز چهارم و خسرو پرویز هستند، اما این انتساب هم مانند سایر نسب‌هائی که در قرون سوّم و چهارم هجری برای امرا و منتفّذین ایران نقل می‌کرده‌اند، طبری نیز نسب منصور بن نوح سامانی را به بهرام چوبین می‌رساند؛ و قد کان الله تعالی جعل الامیر السید الملک المظفّر ابی صالح منصور بن نوح بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن سامان بن ساسک بن بهرام الشوبینه الرازی الاصفهد المرزبان رضی الله عنهم اجمعین برخی

۱. باسورت، سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۳۳۰.

۲. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۱۸.

۳. مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۸۶.

۴. گردیزی، تاریخ گردیزی، ۳۱۹-۳۲۲.

نویسندگان دیگر نسب سامانیان را به بهرام چوبین می‌رسانند؛ و تعداد آنها را نه نفر و پادشاهی آنان را صدو ده سال می‌دانند.^۱ برخی نویسندگان دیگر نیز همین نظر را دارند اما در جزئیات با هم کمی تفاوت دارند.^۲ اما برخی منابع مدت ملک ایشان صد و دو سال و چند ماه و تعداد آنها را ده نفر می‌دانند.^۳

مستوفی در تاریخ گزیده نسب سامانیان را به بهرام چوبین رسانده و آنها را نه تن به شمار می‌آورد و مدت حکمرانی آنها را صد و دو سال و بیست روز می‌داند؛ و چگونگی تشکیل این دودمان را چنین بیان می‌دارد که: سامان خدای بن جثمان بن طغمت بن نوسرد بن بهرام چوبین. اجدادش پیش از اسلام حکام ماوراءالنهر بودند و بعد از اسلام صاحب لشکر. پدر سامان را روزگار مخالف شد بساربانی افتاد. اندک مدتی بر شهر شناس مستولی گشت. پسرش اسد بن سامان را در عهد مأمون خلیفه حرمتی پیدا شد و طاهر ذو الیمینین او را کارها فرمود. بعد از او مأمون خلیفه پسرانش را به ولایات امارت داد: سمرقند به نوح بن اسد و فرغانه باحمد بن اسد و شناس بیحیی بن اسد و هرات بالیاس بن اسد. ایشان مدتی مباشر اشغال این ولایات بودند.^۴ چهار برادر از طرف خلیفه و همچنین از طرف طاهریان به فرمانداری منطقه سمرقند و چاچ (بعدها تاشکند نامیده شده است) و فرغانه و اسروشنه و هرات مأمور گشتند و مقام خود را به پسران و نوادگان خویش به میراث سپردند.^۵ از

۱. طبری، تاریخ نامه طبری، ص ۲.

۲. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۵۲؛ بیرونی، آثار الباقیه، ص ۶۳؛ ملازاده، تاریخ ملازاده، ص ۲۵-۲۷؛ خواند میر، مآثر الملوک، ص ۱۱۱؛ جوزجانی، طبقات ناصر، ص ۲۰۱-۲۰۳؛ ابن فندق، تاریخ بیهق، ص ۶۸-۷۰.

۳. ناصر الدین بیضاوی، نظام التواریخ، ص ۸۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۹۲-۴۹۴.

۴. مستوفی، همان، ص ۳۷۶ و ۳۷۷؛ حسن پیرنیا و اقبال آشتیانی، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۰۴.

۵. نرسخی، تاریخ بخارا، ص ۲۶۳-۲۶۷؛ گردیزی، همان، ص ۱۹؛ باسورت، همان، ص ۳۳۰.

فرزندان اسد بن سامان خدا، احمد هفت پسر داشت: نصر و یحیی و یعقوب و اسماعیل و اسحق و اسد و حمید. احمد در ایام پیری امارت فرغانه و سمرقند را به پسر بزرگ خود نصر وا گذاشت و خود در سال ۲۵۰ راه سرای دیگر گرفت و نصر بر شش برادر ریاست یافت و ایشان همه امر برادر بزرگتر را مطیع و فرمانبردار گردیدند. در سال ۲۶۱ معتمد خلیفه رسماً منشور امارت جمیع بلاد ماوراءالنهر را بنام نصر بن احمد فرستاد و نصر در سمرقند اقامت اختیار نمود و از برادران اسماعیل را به نیابت خویش به بخارا فرستاد و برادران دیگر را هم هر کدام را به شهری به مأموریت روانه نمود. هنگامی که نصر مرد اسماعیل سمرقند را هم به قلمرو خود ضمیمه نمود و امیر مستقل تمام ماوراءالنهر گردید.^۱

آن شاخه از خاندان سامانی که در جنوب جیحون بودند، پیشرفتی نکردند، اما بقیه در ماوراءالنهر جای پای خود را محکم کردند. از این رو، در ۸۷۵/۲۶۳ نصر بن احمد از سوی معتمد خلیفه عباسی به حکومت تمام آن ایالت منصوب شد. این منطقه حاصلخیز و غنی قلب و مرکز دولت سامانی شد و آنان از وحدت سیاسی و منافع بازرگانی آن در مقابل حملات ترکان غیر مسلمان دشت‌های آسیای مرکزی دفاع کردند. حواشی شمالی ماوراءالنهر و فرغانه به طور قاطع تحت سلطه اسلام درآمد و لشکرکشی‌هایی نیز علیه ترکان قرلق و قبایل ترک دیگر، برای امنیت بیشتر به درون دشتهای آسیای مرکزی صورت گرفت. در ۹۰۰/۲۸۷ امیر اسماعیل سامانی به خاطر شکست دادن و به اسارت درآوردن عمرو بن لیث صفاری، مورد نوازش خلیفه قرار گرفت و خلیفه به پاس این خدمت به جای صفاریان و طاهریان حکومت خراسان را به او داد. در آن زمان، سامانیان بزرگترین قدرت مشرق ایران بودند و بر نواحی اطراف

۱. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۷۷؛ تتوی و قزوینی، تاریخ الفی، ج ۳، ص ۱۶۱۸؛ پیرنیا و اقبال آشتیانی، همان، ص ۲۲۰-۲۲۲.

چون خوارزم و سرزمین‌های آمودریای بالا و سیستان اعمال قدرت می‌کردند.^۱ آنان توانستند طبرستان را تسخیر کرده و آن را ضمیمه قلمرو خود کنند. (۲۸۷-۳۱۰ ه.ق).^۲

۳- نقش غلامان ترک در حکومت سامانی:

سامانیان ترس از قدرت نظامی خود را به دل اقوام دشت‌ها افگندند، راه‌های کاروان‌رو آسیای مرکزی را باز گذاشتند و با این کارها ثبات اقتصادی قلمرو خود را تأمین کردند. سامانیان ماوراءالنهر و خراسان بر راهی که بسیاری از بردگان ترک، از نواحی داخلی آسیا به جهان اسلام، از آن طریق آورده می‌شدند، مسلط بودند و بیشتر غلامان ترکی که از قرن سوم/نهم به بعد، تقریباً به‌طور عمومی به استخدام امرای مسلمان برای خدمات لشکری درمی‌آمدند، از سرزمین‌های سامانیان صادر می‌شدند. به علت همین وضع مطلوب و رونق مادی بود که امرای سامانی دربار خویش را در بخارا نه تنها مرکز دانش‌های سنتی عربی بلکه کانون احیای زبان فارسی نو و ادبیات آن ساختند. در این زمان بود که فردوسی نظم شاهنامه، حماسه ملی ایرانیان را آغاز کرد.^۳ در زمان سامانیان حتی شاعران هم گاهی با توجه به مقامشان در دربار غلام داشتند؛ مانند رودکی که در زمان نصر بن احمد بن سامانی می‌زیست. رودکی دویست غلام خدمتکار داشت.^۴

سامانیان از ۳۸۹ تا ۲۶۱ ه.ق مسلمان شدند، وضع تغییر پذیرفت و این اقدام که با نهایت پافشاری و کمال تعصب از طرف سامانیان به عمل آمد و ترکان را به دیانت اسلام وادار می‌ساخت، عاقبت به ضرر خود سامانیان تمام شد؛ زیرا درهای جامعه مسلمانان بر روی ترکان باز شد و روسای قبایل ترک نیز از قبول دین اسلام جز این

۱. باسورت، همان، ص ۳۳۰؛ راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۹۶.

۲. مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۳۴.

۳. باسورت، همان، ص ۳۳۰.

۴. خواند میر، همان، ج ۲، ص ۳۶۰.

منظور نداشتند،^۱ که البته برخی نویسندگان نظر دیگری داشته و معتقدند که یکی از دلایل سامانیان در توسعه مرزهای خود به سمت شمال و مشرق بیشتر به قصد به دست آوردن بردگان بود.^۲ قبل از اسلام پذیری ترکان اینان حق ورود به سرزمین‌های اسلامی را نداشتند اما پس از اسلام آوردن چون ترکان، نیز مسلمان بودند پس ورود به سرزمین‌های اسلامی نیز برای آنان مانعی نداشت و به راحتی می‌توانستند در هر منطقه‌ای که می‌خواستند زندگی کنند. از بعد نظامی و سیاسی نیز می‌توان گفت که؛ ترکان پس از قبول اسلام موفق به تشکیل امپراطوری طولانی مدّت شدند. قبل از آن به دلیل نداشتن یک دین مشترک، نتوانستند متحد شوند و به یک قدرت واحد دست پیدا کنند؛ ترکان پس از قبول اسلام و به دست آوردن اقتدار جهانی مدّت ده قرن قدرت سیاسی جهان اسلام و جاده‌های ارتباطی مهم دنیا را به دست گرفتند.^۳

اسلام سبب قدرت‌یابی روزافزون ترکان گشت. در قرن چهارم هجری سلسله‌سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر حکومت می‌کردند و پایتخت آن‌ها شهر بخارا بود. اینان سعی کردند به پیروی از خلفای عباسی بغداد، سپاهی از غلامان ترک تشکیل دهند تا از این طریق وابستگی به زمین‌داران بزرگ را از میان بردارند. از این‌رو به استخدام غلامان ترک در سپاه روی آوردند. از میان این غلامان ترک فرماندهان بزرگی چون الپتگین و سبکتگین برخاستند که به تدریج در کارهای سیاسی نیز دخالت می‌کردند.^۴

امرای سامانی اگرچه به ظاهر حقّ عزل و نصب عموم عمّال لشکری و کشوری ممالک خود را داشتند اما از عهد امیر نصر بن احمد به بعد به تدریج قدرت ایشان رو به ضعف گذاشت و در عمل امیر سامانی غالباً آلت دست کارکنان درباری و رؤسای لشکری بود

۱. گروسه و دنیکر، چهره آسیا، ص ۲۴۷

۲. عبدالحسین زرین‌کوب و دیگران، از اسلام تا سلاجقه، تهران، ص ۱۳۱.

۳. اختیاری، روند ورود ترکان به ایران (تحولات و پیامدهای آن) از آغاز تا پایان سلجوقیان، ص ۱۴۴.

۴. گردیزی، همان، ص ۱۱؛ گروسه، همان، ص ۲۴۸.

و جز اطاعت قدرت ایشان چاره‌ای نداشت. هریک از امرای سامانی مقداری غلام و نگاهبان شخصی داشتند که فرماندهی و ریاستشان با امیر حرس بود و این جماعت مأمور حفظ جان امیر بودند. حکومت پایتخت یعنی بخارا را امیر سامانی همیشه در عهده کسی می‌گذاشت که او را صاحب شرطه می‌گفتند. حکومت ولایات از طرف امیر و بیشتر به اشاره حاجب سالار یا وزیر به امرا و رؤسای لشکری سپرده می‌شد و در این میان حکومت خراسان از همه بیشتر اهمیت داشت چه حاکم خراسان سپه‌سالار کل اردوی سامانی نیز بود به همین نظر سامانیان گاهی به میل و اکثر اوقات از راه ترس و احتیاط سرداران نامی و بزرگان خاندان‌های قدیم را به این مقام برمی‌گزیدند و غالباً این شغل در بعضی از خاندان‌ها موروثی می‌شد و بر سر احراز آن بین رؤسای لشکری سامانی و افراد چند خانواده نزاع درمی‌گرفت؛ چنانکه آل محتاج و خاندان قراتکین و آل سیمجور که خراسان در بیشتر ایام دولت سامانی در دست ایشان می‌گشت پیوسته بر سر حفظ یا تصرف این مقام باهم جدال داشتند.^۱ سامانیان که بر خراسان حکمرانی می‌کردند نسبت به القابی که خلفا به حکام می‌دادند، میلی نشان ندادند و تنها به کنیه اکتفا کردند و مانند ملک مؤید، موفق، منصور، معظم، منتصر و پس از مرگ این‌طور نامیده شدند: حمید، شهید، سدید، رضی و مانند این نامها؛ و اما سپاهیان ترک سامانی به حدی اقتدار داشتند که شاهان سامانی نام‌های آنان را به القابی مانند ناصر الدوله، عمادالدوله، حسام الدوله، عمید الدوله، سیف‌الدوله، سنان الدوله، معین الدوله و نصیر الدوله ملقب ساختند.^۲ چنان‌که می‌بینیم از زمان نصر بن احمد غلامان ترک کم‌کم اداره حکومت را در دست گرفته و مقدمات سقوط آن حکومت را فراهم آوردند؛ به طوری که از آن زمان حتی عزل و نصب سران لشکری و کشوری را در دست داشتند و امیر سامانی فقط به‌طور ظاهری حکومت می‌کرد. غلامان ترک حکومت

۱. پیرنیا و اقبال آشتیانی، همان، ص ۲۴۸.

۲. بیرونی، همان، ص ۲۰۶.

شهرها و مقامات مهم کشوری و لشکری را در تصاحب خود داشتند و این مقامات در خاندان‌های آنان موروثی شده بود؛ و کسی حق تصاحب آن را نداشت و بیش‌تر شورش‌ها و درگیری‌ها در حکومت سامانیان به خاطر همین موضوع بوده است. از عهد امیر اسماعیل و برادرش نصر در نتیجه غزوات سامانیان در حدود بلاد کافر نشین ترکستان عده کثیری از ترکان به اسیری و غلامی به ماوراءالنهر راه یافتند و در بخارا در درگاه سامانی و در خدمت وزرا و اعیان و سرداران امرا جمع و در سلک چاکران ایشان درآمدند و به تدریج نفوذ این غلامان تا آنجا رسید که از خواص حاجبان و مربیان شاهزادگان و فرزندان اعیان گردیدند و مانند سیمجوریان و البتکین و فائق و بکتوزون به مقامات عالی‌ه رسیدند. غیر از این رؤسای ترک عده فراوانی نیز از این طایفه در جزء سپاه سامانی و در عدد نگاهبانان درگاه امرا داخل شدند و به تدریج در لشکر سامانی ترکان جنگ‌آور غلبه کردند و در سپاهی که باید در مقابل سیل هجوم قبایل ترک توران که از آن‌طرف سیحون تا حدود چین و اقیانوس کبیر ساکن بودند، ممالک آریائی را دفاع کند، اکثریت و ریاست با عنصر ترک گردید و این ترکان علاوه بر آن که در مقابل ایلک‌خانان مقاومتی به خرج نمی‌دادند؛ غالباً ایشان را برای تصرف بخارا و برانداختن سامانیان به یاری خود می‌خواستند و بالاخره هم دولت سامانی به دست همین ترکان ضعیف و منقرض شد.^۱ سامانیان از ابتدا بردگان ترکی را که به ایران می‌آوردند، به عنوان غلام خریده و به تربیت آن‌ها پرداخته و از آن‌ها به عنوان پایه‌های حکومت خود استفاده کردند. در حالی که ترکان اصلیت خود را فراموش نکرده و از هر موقعیتی برای ضربه زدن به حکومت سامانیان که خاستگاهی ایرانی داشت؛ نهایت استفاده را می‌کردند؛ و سرانجام در سقوط آن هم با اقوام ترک هم‌پیمان شده و به هدف خود که تشکیل یک حکومت ترک بود، رسیدند.

۱. پیرنیا و اقبال آشتیانی، همان، ص ۲۵۱.

۴- نقش بردگان ترک در سپاه سامانی:

فرماندهان سپاهیان سامانی در بسیاری مواقع غلامان ترک بوده‌اند. آن‌ها به دلیل حسن وفاداری و دلیری و مهارت‌هایی که در سوارکاری و تیراندازی و مقاومت در برابر سختی‌ها داشتند، هسته اصلی سپاه سامانیان را تشکیل دادند. از همان ابتدا مقام سپهسالاری در دولت سامانی که مهم‌ترین مقام دولت بوده در دست غلامان ترک بوده است؛ که نشان‌دهنده آن است که از همان آغاز حکومت سامانی، غلامان ترک در رأس هرم قدرت قرار داشتند. در زمان احمد سامانی سیماء‌الکبیر که غلام پدرش بود، سپهسالار حکومت سامانی شد؛ که می‌توان گفت از آن زمان به بعد این مقام برای آنان موروثی شد.^۱ بدین ترتیب پایه‌های اولین حکومت ترک در ایران را پای ریزی کردند و بعدها حکومت غزنویان را به وجود آوردند. «غلامان ترک به واسطه جنگاوری‌شان بسیار باارزش بودند و امیران سامانی مدارس جهت غلامان داشتند که آن‌ها را در مدارس برای خدمات نظامی یا اداری تربیت می‌کردند».^۲ از این مطالب می‌توان چنین برداشت کرد که در این دوران غلامان نیرویی بسیار کارآموده و خلاق بودند، توانایی و کارایی آن‌ها در جنگ‌ها و دربارها بسیار بیشتر از قومیت‌های دیگر بود؛ بنابراین استفاده از آن‌ها آن‌هم به تعداد بسیار زیاد در حکومت‌های ایرانی مرسوم شده بود.

گاه این سپهسالاران زمینه‌ساز سقوط یک حکومت و تشکیل حکومت دیگر می‌شدند. در زمان منصور بن عبدالملک بن نوح غلامان ترک قدرت زیادی پیدا کرده بودند. الپتگین، فرمانده سپاه سامانیان در خراسان که از غلامان ترک بود در زمان منصور بن عبدالملک بن نوح علم طغیان افراشته با سه هزار نفر از غلامان خاصه خویش از غزنین نهضت نمود و آن ولایت را به ضرب شمشیر مسخر ساخت؛ و زمینه‌ساز

۱. نرشخی، همان، ص ۱۰۹-۱۱۵.

۲. زرین کوب، همان، جلد ۴، ص ۱۳۱.

حکومت غزنویان شد.^۱ یا جایگاه بالای حکومتی را به دست می‌آوردند. ابراهیم سیمجوری فرزند ابو عمران سیمجور دواتی (د ۳۳۶ ق/ ۹۴۷ م)، امیر، ادیب، دانشمند و فرزند یکی از غلامان سامانیان که همچون پدر و فرزندانش چندی بر بخش‌هایی از خراسان فرمان راند. آن‌ها از خاندان‌های بزرگ دوره سامانی که با استیلای محمود بر خراسان از میان رفت خاندان سیمجوری است. نخستین کسی از این خاندان در حکومت سامانی، ابو عمران سیمجور دواتی غلام اسمعیل بن احمد و سردار پسرش احمد و نواده‌اش امیر نصر بوده و بعد از و ابراهیم بن سیمجور جای پدر را گرفت و پس از عزل ابوعلی محتاج از جانب امیر نوح بن نصر به سپهسالاری خراسان برگزیده شد. پسر ابراهیم ابوالحسن محمد و پسران محمد ابوعلی و ابوالقاسم و پسر ابوعلی ابوالحسن همه از بزرگان دولت سامانی بوده‌اند.^۲ گاهی حکومتی یا شهری به آن‌ها منتصب بود. احمد بن طولون، ابوالعباس (۲۲۰- ۲۷۰ ق/ ۸۳۵-۸۸۴ م)، احمد بن طولون بنیان‌گذار دولت طولونیان مصر ترک نژاد بود. پدرش طولون از غلامان ترک و از تیرهٔ ترکان تغزغز بود. او از غلامان نوح بن اسد سامانی بود که او را جزو خراج برای مأمون فرستاد. طولون در بغداد و سامرا برآمد و چون کفایت و لیاقتی نشان داد، به فرماندهی محافظان خلیفه منصوب شد و لقب «امیر السر» گرفت. او در روزگار مأمون و متوکل عباسی عهده‌دار مقامات عالی در دستگاه خلافت بود. از هنگام خلافت معتصم شمار ترکان فزونی گرفت و منصب‌های بزرگ یافتند.^۳ ترکان بست از اتباع قراتکین و غلامان سامانیان‌اند که در بدایت حال نصر بن احمد سنه (۳۱۸) با برادران وی برخلاف نصر یکی شده و از بلخ به بست آمد و در آنجا بماند تا بمرد و نعش او را

۱. خواند میر، همان، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. صفا، همان، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، جلد اول، ص ۱۷۳-۱۷۴؛ حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۴۸۷.

باسپیجاب حمل کردند،^۱ و سپس بایتوز نامی ترک بر آن‌ها ریاست یافت و آنان را ترکان بایتوزی گویند و به دست سبکتکین برافتادند.^۲

۵- نقش ترکان در دیوانسالاری سامانی:

در این دوران نه تنها در ایران غلامان به مقامات مهم می‌رسیدند بلکه در جاهایی دیگر نیز آن‌ها موقعیت خود را حفظ کرده بودند؛ به طوری که ابن خردادبه نویسنده قرن سوم هجری، معتقد است که درروم غلامان به کارهای دیوانی گماشته می‌شدند و حتی سالیانه حقوق می‌گرفتند: «رومیان در دیوان خود غلامان امرد را نیز به کار می‌گیرند؛ غلام در سال اول یک دینار، در سال دوم دو دینار و در سال سوم سه دینار و تا سال دوازدهم دوازده دینار می‌گیرد».^۳

۶- تحرک اجتماعی بردگان ترک در دستگاه دولت سامانی از بردگی تا سپهسالاری:

در دوران سامانیان سپاهیان آنان از دو گروه ترک و دیلم تشکیل می‌شدند که در گران همیشه بین این دو گروه کشاکش و درگیری و حتی کشتار اتفاق می‌افتاد.^۴ اهمیت غلامان ترک که در دستگاه‌های امرای ایرانی قرن چهارم بسر می‌برده‌اند بیشتر در آن است که برای امور لشکری خریده و تربیت می‌شدند. نظام‌الملک چگونگی تربیت غلامان را برای سپاهیگری به تفصیل توضیح داده و گفته است که «هنوز در عهد سامانیان این قاعده برجای بوده است که به تدریج بر اندازه خدمت و هنر و شایستگی غلامان را درجه می‌افزودند چنانکه غلامی را که خریدنی یک سال او را پیاده خدمت فرمودندی و در رکاب با قبای زندنیجی (زندنیج نوعی کرباس بود که در زندنیج بخارا

۱. ابن اثیر جزری، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۸، ص ۶۶.

۲. تاریخ سیستان، ص ۳۲۶.

۳. ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۹۴.

۴. مقدسی، همان، ص ۵۲۴.

بافته می‌شد) شدی و این غلام را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا درین یک سال بر اسب نشستی و اگر معلوم شدی مالش دادندی و چون یک سال خدمت کردی و شاق باشی (غلام باشی) با حاجب بگفتی و حاجب معلوم کردی، آنگه او را قبایی و اسبی ترکی بدادندی بازینکی در خام گرفته و لگامی از دوال ساده و چون یک سال با اسب و تازیانه خدمت کردی دیگر او را قراجوری (قراجور: شمشیر سرکج یا کمر شمشیر) دادندی تا بر میان بستی و سال چهارم کیش و قربان فرمودندی تا وقت برنشستن بیستی و سال پنجم زینی بهتر و لگام مکوکب و قبای روی داری (نوعی از پارچه و شاید پارچه دارائی) و دبوسی که در دبوس حلقه آویختی و سال ششم ساقیی فرمودندی با اسب داری و قدحی از میان درآویختی و سال هفتم و سال هشتم خیمه شانزده میخی بدادندی و سه غلامکی نو خریده بدادندی و در خیل او کردند و او را و شاق باشی لقب کردند و کلاهی نم‌دین سیم کشیده و قبایی گنجه در او پوشیده و هر سال جاه و تجمل و خیل و مرتبت او می‌افزودندی تا خیل باشی شدی پس حاجب شدی، اگر شایستگی و هنر او همه‌جا معلوم شدی و کار بزرگ از دست او برآمدی و مردم‌دار و خداوند دوست بودی. آنگه تا سی و پنج ساله نشدی او را امیری ندادندی و ولایت نامزد نکردندی و البتکین که بنده و پرورده سامانیان بود به سی و پنج سالگی سپهسالاری خراسان یافت.» در اواخر عهد سامانیان عدھی از این غلامان که به مراتب عالیه رسیده بودند در دستگاه دولتی بسر می‌بردند و قسمتی از اغتشاشات اواخر عهد سامانی مولود دسایس همین غلامان بود. این غلامان هم ممکن بود بعد از وصول به مراتب بزرگ خود غلامانی بخرند چنانکه البتکین هنگامی که از خراسان بیرون می‌رفت دو هزار و هفتصد غلام ترک داشت.^۱ نظام‌الملک طوسی نیز در سیاست‌نامه دربارهٔ غلامان و غلام‌زادگان ترک‌نژاد و چگونگی حضور و فعالیت آن‌ها در ایران و در دسته‌های سپاهی را بیان می‌کند و دربارهٔ چگونگی ارتقاء غلامان ترک از مرتبهٔ وشاق

۱. نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۱۲۹-۱۳۰.

یعنی سرباز ساده پیاده به سرباز سواره و از آن مرتبه تا به درجه حاجبی و امیری و سپهسالاری و حکومت بر ولایات و ایالات کشور سخن گفته است.^۱ (این بدعتی بود که المعتصم بالله در حکومت اسلامی نهاده بود).

در این دوره یکی از رسوم زشت در مورد بردگان اخته کردن آن‌ها بود که بسیاری از منابع به آن اشاره نموده‌اند.^۲ رفتار بعضی از امرای ایرانی با غلامان ترک بسیار خشن بود علی‌الخصوص احمد ابن اسمعیل^۳ و بیشتر از او مرداویج بن زیار که نسبت به غلامان ترک خود اهانت‌های عجیب روا می‌داشت. غلامان ترک به همان نحو که در بغداد از اوایل عهد تسلط خود شروع به آزار و قتل خلفا کرده بودند. در ایران نیز هرگاه فرصتی می‌یافتند، خداوندان خود را به قتل می‌رساندند، یا بر آن‌ها شورش می‌کردند، همان‌طور که احمد بن اسمعیل و مرداویج^۴ و مسعود بن محمود به دست غلامان خود کشته شدند و البتکین و فائق و بکتوزون و بساسیری و بسیاری دیگر از غلامان سامانی و بویهی در اواخر عهد آن دو سلسله نسبت به پادشاهان ساسانی و بویی طریق عصیان پیش گرفتند و به خلع و حبس آنان مبادرت کردند، مثلاً منصور بن نوح را امرای ترک او کور کردند و از سلطنت برداشتند. برادر او عبدالملک را بر تخت نشانندند و سلطان الدوله بن بهاء الدوله را غلامان ترک او هنگامی که از بغداد بیرون رفته بود، از سلطنت خلع کردند و برادرش ابوعلی بن بهاء الدوله را به جای او به سلطنت برگزیدند.^۵ نفوذ زیاد غلامان ترک که امیران دربار بخارا از میان آن‌ها برخاسته‌اند؛ موجب تهدید مستمر دبیران و وزیران بود.^۶ درگیری وزیران سامانی با غلامان ترک در این دوره بسیار

۱. همان.

۲. ثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، جلد چهارم، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۳. مجمل التواریخ، ص ۳۸۷.

۴. همان، ص ۳۸۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۲۰، ص ۲۰-۲۵.

۵. همان، ص ۳۸۸ و ۴۰۲ و ۴۰۶.

۶. زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ص ۲۱۱.

اتفاق افتاد که در همه موارد این وزیران بودند که به‌وسیله غلامان کشته شدند. نمونه آن وزیر نوح بن نصر بن احمد شمس‌الائمه ابی‌الفضل محمد بن‌الحکم السرخسی بود که در سال ۳۳۵ توسط غلامان ترک به‌طور فجیعی به قتل رسید.^۱ یا ابومنصور محمد بن عزیز به وزیر عبد‌الملک‌ابن نوح بن نصر^۲ و ابوالقاسم برمکی وزیر منصور نیز به دست چند غلام ترک کشته شدند؛ زیرا غلامان ترک و بزرگان سپاه بر سر مواجب و اقطاع با او درگیر شدند و سرانجام او را به قتل رساندند.^۳ پیش آمدن این اوضاع را باید نتیجه اشتباهی دانست که امرای ایرانی به پیروی از معتصم و جانشینان او مرتکب شدند و بیگانگان را در دستگاه‌های حکومتی خود راه دادند تا چون تعداد آنان افزایش پیدا کرد، بنیاد حکومت‌های ایرانی را برانداختند.

در قرن چهارم گاهی شورش‌هایی از ترکان وجود داشته که آنان با قدرت‌نمایی قسمت‌هایی از ایران را به تصرف خود درآوردند که علت عمده آن جدال و نبردهای دائمی برای کسب قدرت در سایر قسمت‌های ایران بود که زمینه مساعدی را برای تعالی و تکامل سامانیان فراهم می‌ساخت. در آن هنگامی که عمرو لیث صفاری (سال ۸۸۱/ ۸۸۳ میلادی برابر با ۱۶۵ هجری)، بر فارس مسلط شد و مقر حکومت خویش را در شیراز که از آنجا مرتباً باج برای خلیفه می‌فرستاد، پابرجا ساخت، دو شخصیت جدید به نام‌های «آستانگن» و «پسر وی» «ادگوتگن» به صحنه سیاسی این کشور آمدند؛ ولی این دو سردار ایرانی نبوده بلکه از نژاد ترک بودند، آن‌ها شهرری و برای مدتی قزوین را نیز مسخر ساختند و در سال ۲۶۸ هجری یکی از سرداران خلیفه را نزدیک قم شکست دادند و در اواسط جمادی‌الاولی ۲۷۲ هجری امیر زیدی مازندرانی یعنی محمد بن زید

۱. جوزجانی، همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ پیرنیا و اقبال آشتیانی، همان، ص ۲۳۲

۲. همان، ص ۲۳۲؛ جوزجانی، همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء (ع)، ص ۱۷۸.

۳. تاریخ بخارا، نرشی، ص ۳۶۵.

را از ری بیرون راندند. ادگوتگن خود را در ری مستقر نمود و مبلغ یک میلیون دینار جابرانه از مردم ری گرفت و دوباره به قزوین تاخته، آن را به تصرف درآورد.^۱ از مجموع این مطالب می‌توان دریافت که در عهد سامانیان آوردن غلامان خاصه، مخصوصاً غلامان ترک که تعدادشان هم بیشتر بوده، از سرحدات خراسان و ماوراءالنهر بسیار آسان بود، آن‌ها دربارهای پادشاهان و امیران و دستگاه‌های وزیران و رجال، حتی خانه اکابر و اشراف را فراگرفته بودند؛ اما بیشتر نفوذ آنان در دستگاه‌های دولتی بود که برای اخذ مالیات، جنگ، عوارض و نظایر این کارها مورد استفاده قرار می‌گرفتند.^۲

از نتایج تسلط غلامان ترک یکی برافتادن خاندان‌های قدیم ایرانی است چنانکه آل سبکتکین به‌تنهایی تمام خاندان‌های مشرق از قبیل صفاریان و فریغونیان و خوارزمشاهان و امرای چغانی و غیره را از میان بردند و غلامان قدرت یافته ترک در دولت آل‌بویه آن‌ها را به نهایت ضعف دچار ساختند و مستعد فنا و اضمحلال نمودند. اثر دیگر غلامان در حکومت‌های اسلامی و ایران آن بود که اینان بر اثر طمع شدید به جمع مال دائماً در حال مصادره اموال مردم بودند و به هر ترفندی آنان را وادار به تسلیم اموال خود می‌کردند. نتیجه این امر آن شد که اعتماد مردم از دولت‌ها سلب شود و فساد و سوء رفتار زورمندان بر عامه فزونی گیرد. از این گذشته تسلط این قوم مایه رواج مقدار زیادی از اسامی ترکی مانند بغا، طولون، بکتوزون، بجکم، اشناس، ایتاخ، سنقر، انوشتکین، البتکین، سبکتکین و جز آنها و هم‌چنین عده‌ای از لغات ترکی در زبان فارسی گردید و این وضع مخصوصاً با هجوم سلجوقیان و طوایف ترک

۱. ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۱۱۰ و ۱۲۳؛ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام، ص ۱۵۲؛ مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۷، ص ۳۴۳؛ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۸۹.

۲. بیات، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، ص ۲۶۷.

دیگر در قرن پنجم شدت گرفت. اثر دیگر تسلط غلامان رواج تعصب دینی و ضعف بعضی از مذاهب و قوت برخی دیگر است.^۱

بسیاری از منابع علت سقوط سامانیان را تسلط غلامان ترک بر دولت سامانی می‌دانند. همه مورخان متفق‌اند که صغر سن شاهان اخیر سامانی و اختلاف امرا و وزرا و دخالت ترکان و زنان در امور مملکتی مایه ضعف حکومت سامانی و زوال آن گردید.^۲ در نتیجه سامانیان برای دفع و مبارزه با طغیان، درصدد جلب حمایت اشراف برآمدند و برای مقابله به اشراف از بردگان (غلامان) استفاده کردند که این خود یک اشرافیت جدید ترک را در دولت سامانی تشکیل داد آنان در اداره کشور از خلفای بغداد پشتیبانی می‌کردند. غلامان ترک که در ابتدا به‌عنوان حاجب به دربار سامانیان راه‌افتاده بودند، بر دربار چیره گردیدند.^۳ در اواخر عهد سامانیان، تسلط غلامان ترک نژاد در دستگاه دولتی و کودکی شاهان سامانی و بروز اختلاف بین سران کشوری و لشکری، موجب آن شد که اولیای امور برای اداره کشور درمانند. بیشتر اوقات زمامداران سامانی در حدود سال ۳۷۰ هجری صرف مخالفت با یکدیگر و شورش بر سلاطین می‌شد. از جمله، سوءتفاهمی که میان منصور ابن نوح و آلپتکین حاجب سپه‌سالار خراسان پدید آمد، سبب آن شد که آلپتکین از خراسان رهسپار افغانستان شود و در شهر غزنین در سال ۳۵۱ هجری اساس سلسله جدیدی را پی‌ریزی کند.^۴ در اواخر عهد سامانیان عده‌ای از این غلامان که به‌مراتب عالی‌تر رسیده بودند در دستگاه دولتی بسر می‌بردند و قسمتی از اغتشاشات اواخر عهد سامانی مولود دسایس همینان بود و این غلامان هم ممکن بود بعد از وصول به‌مراتب بزرگ خود غلامانی بخرند چنان‌که البتکین هنگامی که از

۱. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص: ۲۲۹.

۲. همان، ج ۱، ص: ۲۰۶.

۳. بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۱۷؛ پیرنیا و اقبال آشتیانی، همان، ص ۲۰۶.

۴. بیات، تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان: از ماد تا انقراض سلسله پهلوی، ص ۲۴۵؛ صفا، همان، ج ۱،

ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

خراسان بیرون می‌رفت دو هزار و هفتصد غلام ترک داشت.^۱ در ارتش مرداویج علاوه بر مزدوران دیلمی، چهار هزار تن سوار ترک وجود داشتند که از برده‌فروشان ترک خریداری شده بودند، این‌ها را «غلامان» می‌نامیدند. این غلامان که نقش گاردهای سوار را ایفا می‌کردند-بردگان جوانی بودند که به‌وسیله برده‌فروشان از آن‌سوی مرز وارد ایران می‌شدند؛ و بعدها امیران نیمه‌مستقل و زمین‌داران بزرگ و میانه اقدام به خرید این غلامان و تأسیس چنین سازمان‌هایی کردند. در قرن چهارم ه.ق/قرن دهم در دولت سامانی همراه دهگانان، گروه تازه‌ای از زمین‌داران روی کارآمدند، این‌ها غلامانی بودند که از راه خوش‌خدمتی در ردیف اشراف نظامی درآمدی بودند. یکی از آن‌ها سردار الپتکین بود که در خدمت سامانیان انجام‌وظیفه می‌کرد، او صاحب ۵۰۰ روستا، صد هزار اسب، یک میلیون گوسفند و ۲۷۰ غلام شخصی ترک بود، پس از آنکه مورد بی‌مهری اربابش قرار گرفت به غزنه گریخت و در سال ۹۶۲ برای خودش امیرنشینی درست کرد، اما دیری نپایید درگذشت. یکی از جانشینانش که او هم از میان غلامان ترک برخاسته بود سبکتکین نام داشت؛ او کم‌کم قلمروش را گسترش داد و بنیان‌گذار دودمان غزنویان گردید. دولت سامانی در سال ۳۸۸ هجری زیر فشار نیروی ویرانگر اتحادیهٔ عشایر ترک که سرتاسر ماورالنهر، هفت آب و ترکستان شرقی را به تصرف درآورده و دولت قره‌خانیان را تشکیل داده بودند، ازهم پاشید.^۲

این دوره با آمدن ترکان به قلمروهای سامانی بسیاری از شاعران به مدح ترکان پرداخته‌اند، از اشعار سوزنی سمرقندی که بعد از تسلط قراخانیان بر حکومت سامانی به مدح ترکان پرداخته؛ می‌توان چنین برداشت کرد که در آن دوره ترکان در ایران بسیار زیاد شده بودند و هم‌چنین آن‌ها بسیار زیبا و تنومند بودند. به‌طوری‌که این زیبایی به

۱. سیاست نامه، ص ۱۳۰.

۲. گرانوفسکی و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۱۹۷ و ۱۹۹؛ میرباقری، علی اصغر و

دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۶۳.

حدی بوده که شاعران ایرانی آن‌ها را به اشعار خود وارد کرده و به مدح ترکان می‌پرداخته‌اند:^۱

ای ترک ماه‌چهره، چه باشد اگر شبی آبی به خانه من و گویی: قنق کرک
گلروی ترکی و من اگر ترک نیستم دائم بدین قدر که به ترکی است گل چچک

۷- نقش بردگان ترک در جامعه ایرانی عهد سامانی:

در قرن چهارم بنا بر رسم تمدن اسلامی انواع بنده و برده در نواحی ایران زندگی می‌کرده‌اند و این‌ها معمولاً اسیرانی بودند که در غزوها و حملات سرحدی هند و سند و اصقاع ترک و روم و حبشه و زنگ به دست مسلمانان می‌افتادند و در داخل ممالک اسلامی بعد از آنکه تربیت می‌یافتند به معرض خرید و فروش درمی‌آمدند. در دستگاه سامانیان و دیالمة غلامان و کنیزکان ترک بسیار بوده‌اند و از اسباب اهمیت این بندگان خاصه ترکان آن بوده است که کنیزکانشان در حسن و غلامانشان در شجاعت و جنگاوری شهرت داشتند.^۲ که این موضوع را در گفته‌های ابن حوقل می‌توان به‌خوبی استنتاج کرد. ابن حوقل می‌گوید: «بندگان ترک در جهان نظیر ندارند و در بها و زیبایی هیچ‌یک را با آن‌ها یارای همسری نیست و من غلامی را دیده‌ام که در خراسان به سه هزار دینار فروخته شد و قیمت کنیزک ترک در میان خراسانیان به سه هزار دینار می‌رسد و من در هیچ جای جهان ندیده‌ام که غلام و کنیزکی از رومی و مولد به چنین قیمت گران فروخته شود و ازین جنس در دستگاه آل سامان و بزرگان و قوای خراسانی بسیار است. غالب غلامان صقلایی و خزری و دیگر طوایف ترک را تجار خوارزم و سمرقند می‌فروخته‌اند و در آن نواحی تربیت بردگان بسیار متداول بود. در راه و رسم برده خریدن و انواع بردگان و نژادهای مختلف آنان و خدمات گوناگونی که به ایشان

۱. سوزنی سمرقندی، دیوان اشعار، ص ۲۳۴.

۲. صفا، همان، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

واگذار می‌شد، رسالات خاصی وجود داشت و برده‌شناسی خود علمی خاص تلقی می‌شد.^۱ و در آن نواحی تربیت بردگان بسیار متداول بود. در رسم برده خریدن و انواع بردگان و نژادهای مختلف آنان و خدمات گوناگون که به ایشان واگذار می‌شد آداب خاصی معمول بود و اصولاً این کار خود علمی خاص تلقی می‌شد.^۲ در قرون اولیه هجری زنان بزرگان دستگاه با وسعت، کنیز و کلفت داشتند، حکمرانی و دستورالعمل و سرکشی و کلیدداری و مواظبت با همان زن بود و انجام خدمات با کنیز و کلفت.^۳ جامعه اسلامی در سده‌های نخستین دارای رگه‌هایی از نظام بردگی و جامعه برده‌داری بوده است و جامعه ایرانی آن زمان دارای چند نوع برده‌داری به صورت برده‌داری کشاورزی، برده‌داری خانگی، برده‌داری نظامی بوده است:

۱. برده‌داری کشاورزی: یعنی نگهداری بردگان برای کارهای کشاورزی و صنعتی؛ بردگی کشاورزی که حدود چهار قرن اول هجری در عراق سفلا- مشتمل بر قبایل غیربومی، مانند زنج‌های آفریقایی و رُظ‌های هندی- وجود داشته، در شرایط اقلیمی تقریباً یکسان در ایران نیز در اهواز معمول بوده است؛ زیرا در آن‌جا هم محصولاتی چون نیشکر و برنج کشت می‌شده و یافتن کشاورزان آزاد برای این نوع کشت همیشه کار آسانی نبوده است؛ اما برای وجود برده‌داری کشاورزی در جاهای دیگر ایران، مانند ماوراءالنهر و خوارزم، شواهد اندکی وجود دارد. زمین‌های وسیع کشاورزی آبی خوارزم، احتمالاً مستلزم وجود بردگان کارگر در آن زمان و نیز تا انقراض خوارزمشاهان بوده است.^۴

۱. ابن حوقل، صوره الارض، ص ۴۵۲ و ۳۶۸ و ۴۸۱ - ۴۸۲.

۲. عنصرالمعالی، همان، ص ۷۶ - ۸۲.

۳. ضرابی، تاریخ کاشان، ص ۲۵۲.

۴. طبری، تاریخ طبری، جلد ۱۳، ص ۵۸۰۳-۵۸۰۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، جلد ۹، ص ۴۷۳؛ تتوی و قزوینی، ج ۳، ص: ۱۶۱۷ و ۱۶۱۸ و ۱۶۱۹؛ طبری، الأرج المسکی فی التاریخ المکی، ص ۲۱۱؛ کرد علی، خطط الشام، جلد اول، ص ۱۸۲.

۲. برده‌داری خانگی: برای کارهای خانگی، برده‌داری نوع دوم در ایران، از همان نوع رایج در دیگر نقاط جهان اسلام بود. از برده‌ها برای کارهای خانگی، از جمله در اندرون یا حرم، استفاده می‌شد. برای منظور اخیر، ترجیحاً خواجه‌گان یا مردان سیاه‌چرده و دارای ظاهر نامطلوب را به کار می‌گرفتند.^۱

پ: برده‌داری نظامی: نوع سوم از برده‌داری است که ظاهراً از قرن سوم به بعد در جهان اسلام پدید آمده و برای جامعه ایرانی اهمیتی ویژه داشته است، زیرا که از پایان سده چهارم، سلسله‌هایی از تبار بردگان نظامی ترک در سرزمین‌های ایرانی پیداشده‌اند. بردگی نظامی با غزنویان (اولاد سبکتکین)، متوفی ۳۸۷، برده نظامی سامانیان در مشرق ایران و افغانستان آغاز شد و با سلسله‌های اتابکان، از اواخر دوره سلجوقیان ایران تا عهد سلاو دیگر ولایات مسلمان‌نشین شمال هند که از نظر فرهنگی تحت نفوذ عمیق ایران بودند، ادامه یافت.^۲

از قرن سوم هجری به بعد بردگان در جامعه ایران نقش‌های مختلفی را ایفا کرده‌اند. در برخی مواقع بردگان به مقامات بالای کشوری دست پیدا می‌کردند، به گفتهٔ أحسن‌التقاسیم در خاوران بردگان به مقام پادشاهی می‌رسیدند و در رأس هرم قدرت قرار می‌گرفتند.^۳

گاهی نام یک شهر بانام بردگان تطابق داشته است. ابن خردادبه چنین بیان می‌دارد که: «در آذربایجان شهری بنام بردعه بوده که این شهر معرب برده-دار، موضع

۱. عنصرالمعالی، همان، ص ۱۱۴.

۲. نرشخی، همان، ص ۱۸۶؛ پیگولوسکایا و یاکوبوسکی، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۲۸۶.

۳. مقدسی، همان، جلد دوم، ص ۳۷۹.

برده‌داری است؛ یکی از پادشاهان فارس اسرای را که از ارمنستان آورده و در این منطقه اسکان داده بود.^۱

برده در برخی دوره‌ها نیز نوعی نقدینگی به حساب می‌آمد و صورتی از پرداخت مالیات بود. به طوری که مقدسی در این باره چنین بیان می‌دارد: «معمولاً بخشی از خراجی را که فرمانداران خراسان، چون طاهریان، به بغداد می‌فرستادند یا سامانیان از ماوراءالنهر و یعقوب بن لیث و عمرو بن لیث صفاری از فتوحات خود در افغانستان و گوشه و کنار هند برای خلفا می‌فرستادند، بردگان بودند، در زمان او خراج سالانه خراسان مشتمل بر ۱۰۲۰ برده بود. امیران سامانی برای عبور بردگان از قلمرو خود مقرراتی وضع کرده بودند؛ برای هر پسر بچه «جواز» و هفتاد تا صد درهم، برای هر دختر بچه همین مبلغ بدون جواز و برای هر عاقله زن بیست تا سی درهم مطالبه می‌کردند.»^۲ که با توجه به گفته‌های مقدسی می‌توان چنین استنتاج کرد که در زمان سامانیان مالیات‌ها سبک بودند و تنها برای بردگان در کرانه جیحون سنگین بود و سخت‌گیری می‌شد. هیچ غلام بی‌اجازه‌نامه و ویژه از سلطان، حق گذشتن از آب را نداشت و برای خارج کردن غلامان باید جواز داشتند و از آنان حدود هفتاد تا صد درهم مالیات می‌گرفتند و از کنیزکان نیز همین اندازه مالیات گرفته، اما درباره آنان اگر کنیز ترک باشند جواز لازم نبود.

در قرون سوم و چهارم، امیران سامانی در خراسان و ماوراءالنهر، به راهی منتهی به شمال شرقی ایران، مسلط بودند و همان‌گونه که جغرافی‌نویسان معاصر تأکید کرده‌اند، بیشتر رونق اقتصادی خود را مدیون تجارت مهم بردگان ترک بودند. از خوارزم بردگان صقلی را که از بلغار می‌آوردند، به جاهای دیگر صادر می‌کنند. از فرغانه و اسپبج‌اب، بردگان ترک می‌آوردند.^۳ ابن حوقل در سده چهارم صفات ممتاز بردگان ترک را برشمرده

۱. اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۱۲۵.

۲. مقدسی، همان، جلد دوم، ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۳. همان، ص ۴۷۶ و ۴۹۹.

و بارها در خراسان شاهد فروش برده‌ای تا سه هزار دینار بوده است،^۱ یکی از رشته‌های مهم تجارت در ایران، خرید و فروش بزرگان (از زن و مرد) بود. بزرگان را از کشورهای اروپای شرقی و دشت‌های ترک‌نشین و هندوستان، بخصوص از کرانه غربی افریقا، وارد می‌کردند. به گفته جغرافیدان گمنام ایرانی پایان قرن دهم، از کشورهای قفقاز، بزرگان رومی (یونانی) و ارمنی و بجنای (پچنگی) و خزری و صقلایی (اسلاو) بایران وارد می‌کردند.^۲ در ایران، بزرگان غوری و هندی نیز وجود داشتند. قابوسنامه که یک نوع دستور زندگی برای اعیان و بزرگان است (قرن یازدهم میلادی؛ پنجم هجری) در آن زمان بزرگانی را که در ایران معروف بودند، از نوبیان، حبشیان، یونانیان، ارمنیان، هندوان، ترکان و روسیان نام می‌برد.^۳ رومیان و صقالیه و روس‌ها به سرخی و بوری مشهور بودند و حبشی‌ها و زنگیان و هندوها به سیاهی و ترکان به سخت‌دلی شهرت داشتند.^۴ در دستگاه سامانیان و دیالمه غلامان و کنیزکان ترک بسیار بودند. از آفات و فویر نعمت سامانیان در این دوره خرید و فروش غلامان و کنیزکان و راه دادن آنان به خانه‌ها و حکومت ایرانی به وسیله آنان بود. این بزرگان معمولاً اسیرانی بودند که در غزوه‌ها و حملات سرحدی غازیان اسلام به نواحی سند و هند و اصقاع ترک و خزر و روم و حبشستان و زنگ به دست آنان می‌افتادند و یا به توطئه نخاسان (برده‌فروشان) از میان قبیله و عشیره آنها، دزدیده و به داخل ممالک اسلامی آورده می‌شدند و بعد از آنکه تربیت می‌یافتند به معرض خرید و فروش گذاشته می‌شدند؛ و در دستگاه‌های سامانیان و آل‌بویه از این نوع غلامان و کنیزان ترک بسیار بوده‌اند؛ و ایرانیان در

۱. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۵۳.

۲. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، ص ۱۶۴.

۳. عنصر المعالی، قابوس نامه، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۴. مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۷۸.

خراسان و ماوراءالنهر در این ترکان زیبایی و خصوصیت ممتاز آنان را نشان کرده و آنان را با این صفات ستوده و گاهی هم به آنان دل می‌سپردند.^۱

در دوران حکومت سامانیان، تجارت غلام نیز رونق داشت. برده‌ها را ایلات کوچ‌نشین به بازار بردگان می‌آوردند. چهارپایان باری و کشتاری و چرم و پوستینه و برده دریافت می‌کردند. از گرگانج، کاروان‌ها به سوی جنوب، یعنی خراسان و به مغرب به سرزمین خزران رهسپار می‌شدند. خوارزمیان نماینده عمده طبقه بازرگانان خراسان بودند؛ اما راجع به حقوق گمرکی؛ این عوارض بیشتر در گذرگاه‌های آمودریا مأخوذ می‌گردید. واردکردن غلامان ترک فقط با اجازه ویژه دولت که در هر مورد می‌بایستی صادر شود، ممکن می‌بود؛ و ضمناً برای صدور چنین پروانه‌ای از هفتاد تا صد درهم می‌گرفتند. برای اجازه وارد کردن دخترکان و کنیز ترک نیز همین مبلغ گرفته می‌شد ولی اجازه‌ای مخصوص ضرورت نداشت. برای عبور زنان (کنیزکان) فقط بیست تا سی درهم اخذ می‌کردند.^۲ بیشتر غلامان ترکی که از قرن سوم/نهم به بعد، تقریباً به‌طور عمومی به استخدام امرای مسلمان برای خدمات لشکری درمی‌آمدند، از سرزمین‌های سامانیان صادر می‌شدند.^۳ در قرن چهارم از سرزمین‌های غور به خراسان برده می‌آوردند. غور سرزمینی بین سنگ‌ها و کوه‌ها بود، آن‌ها آن را پادشاه آن را گور شاه می‌نامیدند؛ که در تجارت آن‌ها بردگان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند و تجار برده بودند.^۴ به گفته ابن حوقل، مشهورترین صادرات خراسان جامه‌های نخی و ابریشمی بود که در نیشابور و مرو تهیه می‌شد. در خراسان شتر و گوسفند فراوان و ارزان بود. بهترین برده‌ها نیز از

۱. صفا، همان، جلد اول، ص ۶۳.

۲. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۵۱۳.

۳. باسورث، همان، ص ۳۳۰.

۴. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، ص ۱۲۳.

نواحی ترک‌نشین به دست می‌آمدند به طوری که بهای هریک غلام یا کنیز ترک به پنج هزار دینار (تقریباً ۲۵۰۰ پوند) بالغ می‌شد و نیز انواع خواربار در خراسان فراوان بود.^۱ یکی از کالاهای صادراتی ماورالنهر به خراسان و غرب عالم اسلام بردگانی بودند که از بیابان گردان غیرمسلمان خریداری یا دزدیده می‌شدند و پس از آموختن برخی آداب و رسوم اجتماعی و مدنی به بهای گزاف به فروش می‌رفتند.^۲ قیمت این بردگان متفاوت بوده و با توجه به دوره‌های زمانی کم‌وزیاد می‌شده است به طوری که تاریخ کاشان قیمت دو کنیز و غلام را در قرون اولیه هجری یک‌صد تومان می‌داند.^۳ خوارزم در مشرق جایگاه ترکان و غزان بود، أحسن‌التقاسیم آن را به سجماسه در مغرب شبیه می‌داند و خوی مردم آن را به بربرهای شمال آفریقا تشبیه می‌کند که این نشان‌دهنده وجود بردگان ترک و بردگانی از مناطق دیگر در خوارزم است.^۴ بارزترین خصوصیات این بردگان ترک در خوارزم زیبارویی بوده است.^۵ غالب غلامان صقلایی و خزری و دیگر طوایف ترک را تجار خوارزم و سمرقند می‌فروخته‌اند.^۶ از خوارزم بردگان اسلاو (صقلایی) که از بلغار می‌آمده، به جاهای دیگر صادر می‌کردند.^۷ و در آن نواحی تربیت بردگان بسیار متداول بود. در رسم برده خریدن و انواع بردگان و نژادهای مختلف آنان و خدمات گوناگون که به ایشان واگذار می‌شد آداب خاصی معمول بود و اصولاً این کار خود علمی خاص تلقی می‌شد.^۸ در سرزمین خزر نیز برده

۱. گیلسترینج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ص ۴۵۷-۴۵۵.

۲. سمرقندی، همان، ص ۱۸۷.

۳. ضرابی، همان، ص ۲۵۸.

۴. مقدسی، همان، جلد دوم، ص ۴۱۵.

۵. قزوینی، همان، ص ۶۰۴.

۶. ابن حوقل، همان، ص ۴۸۱. ۴۸۲.

۷. بارتولد، همان، ص ۵۰۵.

۸. مقدسی، همان، ص ۷۶-۸۲.

بسیار و به‌وفور یافت می‌شد.^۱ از فرآورده‌ها و صادرات سرزمین فارس برده بوده است.^۲

۸- تجارت و ترانزیت بردگان ترک در بازارهای بخارا در عهد سامانی:

بُخارا، بخارا، از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای ورا رود است. از آمل شط بدان جا شوند. از آنجا تا جیحون دو روز راه است. پایتخت سامانیان بود.^۳ بخارا از آبادترین شهرهای ایالت سغد و حتی ماوراءالنهر بوده است. در بازار طوایس در بخارا هر چیز معیوبی از حیوان گرفته تا برده می‌فروختند. پول این شهر درهمی بنام غطریفی بوده که خرید و فروش بردگان و کالاها با آن انجام می‌شده است.^۴ ابن حوقل که در قرن چهارم هجری به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرده است، اشاره می‌کند که در میان سرزمین‌های اسلامی، شهری را باصفا تر و زیباتر و آبادتر از بخارا ندیده است.^۵ نام اصلی بخارا به‌صورت «بومجگت» آمده است.^۶ و ابن خردادبه معتقد است که این شهر بزرگ‌ترین شهر ماوراءالنهر و پایتخت سامانیان بوده است.^۷ سمرقند هم از تجارت و بازرگانی بسیار پررونقی بهره‌مند بود چنانکه این شهر را بندر تجاری ماوراءالنهر می‌خواندند.^۸ جیهانی می‌نویسد: «سمرقند فرضه ماوراءالنهر است و مجمع بازرگانان و

۱. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، ص ۱۹۶.

۲. مقدسی، همان، جلد دوم، ص ۶۲۹.

۳. مقدسی، همان، جلد اول، ص ۴۵۲.

۴. ناجی، همان، ص ۵۶.

۵. ابن حوقل، همان، ص ۲۰۱.

۶. اصطخری، همان، ۲۳۹؛ سمعانی، الانساب، جلد دوم، ص ۳۲۷؛ مقدسی، همان، ص ۴۰۵؛ جوینی، تاریخ

جهانگشای جوینی، جلد اول، ص ۷۶.

۷. اصطخری، همان، ص ۵۸.

۸. ابن حوقل، همان، ص ۲۲۱؛ مقدسی، همان، جلد اول، ص ۴۷.

همه متاع‌ها بدان جا آرند و از آنجا به شهرها برند.^۱ محل تجمع و مرکز بازارهای سمرقند، محلی به نام «رأس الطاق» بود.^۲ و کالاهای گوناگون نقاط مختلف در آنجا یافت می‌شد. دیگ‌های مسی، انواع تجهیزات، زین، برگ و یراق اسب از صادرات سغد سمرقند به حساب می‌آمد ولی مهم‌ترین صادرات سمرقند، کاغذ مرغوبش بود.^۳ در زمان سامانیان قیمت بردگان زیبا و خوب‌روی گاهی تا هزار دینار هم می‌رسید.^۴ در خجند در سمرقند نیز بردگان و کنیزان به‌وفور یافت می‌شدند.^۵ در زمان سامانیان در سمرقند بردگان ترک به خریدوفروش می‌رسیدند به‌طوری‌که معتصم در دوران مأمون هرسال جماعتی را برای خرید ترکان به سمرقند نزد نوح بن اسد می‌فرستاد و هرسال جماعتی از آنان را نزد وی می‌آوردند.^۶

تجارت برده نیز در سمرقند از رونق ویژه‌ای برخوردار بود و به گزارش منابع سمرقند جای جمع آمدن بردگان ماوراءالنهر بود^۷ و محل تربیت بهترین برده‌ها.^۸ مقدسی نوشته است که در ماورالنهر هر غلامی بیست یا سی درهم خریدوفروش می‌شد، زیرا سامانیان بردگان زیادی اسیر کرده بودند و تجارت برده را منحصراً در دست خود داشتند چنان‌که به‌واسطه عرضه زیاد برده در بازار ارزش آن کاسته بود. خریدوفروش این کالای جاندار، با همه گرانی و پربهایی، قواعد و مقرراتی داشت.^۹ در قرن چهارم

۱. جیهانی، همان، ص ۱۸۶؛ اصطخری، همان، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۴۷؛ ابن حوقل، همان، ص ۲۲۰؛ جیهانی، همان، ص ۱۶۸؛ مقدسی، همان، جلد دوم، ص ۴۰۲.

۳. حدود العالم، ص ۳۳۱.

۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۱۴۶.

۵. مقدسی، جلد دوم، ص ۳۸۲.

۶. یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ یعقوبی، ترجمه البلدان، ص ۲۹.

۷. جیهانی، همان، ص ۱۸۷.

۸. ابن حوقل، همان، ص ۲۲۱؛ مقدسی، همان، جلد دوم، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.

۹. مقدسی، همان، ص ۳۴۰.

هجری به غیر از بردگان ترک، بردگان دیگری نیز به خرید و فروش می‌رسیدند. چنان که از مطالعه برخی از منابع این قرن مشخص می‌شود که در این قرن به سرزمین آذربایجان و ارمنستان و آران بردگان رومی، ارمنی بچناکی و خزری و صقلی می‌آوردند.^۱

نتیجه:

با ورود بردگان و غلامان ترک به ایران علاوه بر این که آن‌ها موازنه سیاسی و جمعیتی را به هم زدند؛ موازنه اقتصادی و اجتماعی را نیز دستخوش دگرگونی قرار دادند. به این صورت که با ورودشان به ایران بردگان ترک نیز به تعداد بسیار زیاد وارد بازارها شدند. آن‌ها نیز باعث تغییر سطح زندگی اجتماعی شدند. از آن زمان که امرای سامانی از غلامان ترک که دست‌نشانده خود بودند، برای سرکوب امرا و خانات ترک کمک خواستند، باعث تزلزل پایه‌های حکومتی و در نتیجه سقوط حکومت سامانی شدند. غلامان ترک با سرکوب شورش‌های دیگر غلامان و امرای سامانی روز به روز زمینه را برای تأسیس حکومت خود مهیا می‌کردند. آن‌ها با نشان دادن قدرت و ابتکار و هم‌چنین به اراده خود توانستند نیروی غلامان ترک را به سمت خود کشانده؛ و حمایت همه‌جانبه این غلامان ترک را به دست بیاورند. نیروی غلامان که اکنون تبدیل به نیروی نظامی قدرتمند و امرای زمین‌دار و صاحبان املاک و غلامان بسیار شده بودند به حکومت سامانی پایان داده و خود به سلطنت رسیدند.

منابع و مآخذ

ابن اثیر جزری، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، جلد ۱۹، تهران، موسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.

ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه حکمت شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

۱. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، ص ۱۶۴.

- ابن خردادبه، **المسالک و الممالک**، با مقدمه از آندره میکل، ترجمه سعید خاکرند، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، تهران، موسسه فرهنگی حنفا، ۱۳۷۱.
- ابن خلکان، احمد بن محمد. **وفیات الاعیان و انباء و ابناء الزمان**، ترجمه احمد بن محمد بن عثمان بن علی بن احمد الشجاع السنجرى، تصحیح و تعلیق: فاطمه مدرسی، ارومیه، ۱۳۸۰.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد. **آثار الباقیه**، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات امیر کبیر ۱۳۸۶.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، **مسالک و ممالک**، به کوشش ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- اصفهانى، حمزه بن الحسن، **تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام**، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاء، بی تا.
- بازتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، **ترکستان نامه، ترکستان در عهد هجوم مغول**، ترجمه کریم کشاورز، چاپ: دوم، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- باسورت، کلیفورد ادموند. **سلسله های اسلامی جدید: راهنمای گاهشماری و تبارشناسی**، مترجم: فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران ۱۳۸۱.
- بیات، عزیزالله، **تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان: از ماد تا انقراض سلسله پهلوی**، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، بی تا، ۱۳۸۴.
- بیضاوی، ناصر الدین، **نظام التواریخ، محقق**، مصحح: میر هاشم محدث، چاپ اول، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲.
- بیهقی، علی بن زید، **تاریخ بیهق**، تصحیح احمد بهمنیار؛ تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱.
- تتوی، احمد و آصف خان قزوینی، **تاریخ الفی**، محقق / مصحح: غلام رضا طباطبایی مجد، جلد سوم، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد، **یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر**، گردآورنده: شمس الدین ابراهیم و قمیحه محمد مفید، جلد چهارم، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- بیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، **تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه**، چاپ نهم، تهران، خیام ۱۳۸۰.
- جوزجانی، منہاج الدین سراج ابو عمر عثمان جوزجانی، **طبقات ناصری**، محقق / مصحح: عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- حسن، حسن ابراهیم، *تاریخ سیاسی اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۶۷.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین، *تاریخ حبیب السیر*، چاپ چهارم، تهران، خیام، ۱۳۸۰.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین، *مآثر الملوک*، به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی، مصحح: محدث، هاشم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا ۱۳۷۲.
- راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، چاپ دوم، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۲.
- زرین کوب، عبدالحسین و دیگران: *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه* (از سلسله تحقیقات گروه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج) گردآورنده: رن، فرای، ترجمه: حسن انوشه، جلد ۴، چ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین: *تاریخ مردم ایران*، چاپ اول، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۷.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی، *دیوان اشعار*، به تصحیح: ناصرالدین شاه حسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- صفا، ذبیح الله: *تاریخ ادبیات ایران*، جلد اول، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- ضرابی، عبدالرحیم بن محمد ابراهیم، *تاریخ کاشان*، چاپ: چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- طبری، علی بن عبد القادر، *الأرج المسکی فی التاریخ المکی*، محقق / مصحح: جمال، اشرف احمد، مکه مکرمه، المكتبة التجارية، ۱۴۱۶.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری، تاریخ الامم و الملوک*، محقق / مصحح: محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، الروائع التراث العربی، ۱۳۸۷.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، محقق / مصحح: ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر، *قاپوس نامه*، مصحح: یوسفی، غلامحسین، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- قزوینی، زکریا بن محمد، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه: ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.

- کرد علی، محمد، *خطط الشام*، جلد ۱، چاپ سوم، بیروت، مکتبه النوری، ۱۴۰۳.
- گرانوفسکی. آ. و دیگران، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، تهران، انتشارات پویش، ۱۳۸۲.
- گردی‌ای، ابوسعید محمد، برگرفته از کتاب *زین الاخبار*، به کوشش: دکتر ابوالحسن مبین، چ دوم، تهران، اهل قلم، ۱۳۸۲.
- لسترنج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه: محمود عرفان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- مرعشی، سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، محقق / مصحح: محمد حسین تسیحی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.
- مستوفی، حمد الله، *تاریخ گزیده*، محقق / مصحح: عبد الحسین نوایی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین بن علی، *مروج الذهب*، مترجم: ابوالقاسم پاینده، جلد هفتم، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مقدسی، محمد بن احمد: *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ج ۱، چاپ دخویه، لیدن ۱۸۷۷.
- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، مترجم: علی‌نقی منزوی، چاپ اول، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ملازاده، احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء: *تاریخ ملازاده*، محقق / مصحح: احمد گلچین، چاپ دوم، تهران، ناشر: مرکز مطالعات ایرانی ۱۳۷۰.
- میرباقری، علی اصغر و دیگران: *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ناجی؛ محمد رضا: *سامانیان*، چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی ۱۳۸۰.
- نامعلوم، *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، محقق: هادی، یوسف، دار الثقافیه للنشر، قاهره. بی تا.
- نامعلوم، *تاریخ سیستان*، محقق / مصحح: ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، تهران، خاور، ۱۳۶۶.
- نامعلوم، *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، ترجمه: میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲.

نامعلوم، *مجمّل التواریخ والقصص*، مصحح: ملک الشعراء بهار، تهران، خاور، ۱۳۱۸.
نرشخی، ابی بکر محمد بن جعفر: *تاریخ بخارا*، چاپ دوم، تهران، توس ۱۳۶۳.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

وضعیت اجتماعی زنان در دوره صفوی با تکیه بر دیدگاه سفرنامه نویسان

سکینه دُنیاری^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۱

چکیده:

سفرنامه‌ها منابعی مهم برای شناخت تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک جامعه هستند؛ از جمله مسائل مورد توجه سفرنامه‌نویسان، بررسی روابط اجتماعی در درون یک جامعه است. زنان و بررسی وضعیت آنها نیز مورد توجه سفرنامه نویسان بوده است. با توجه به منابعی که به صورت سفرنامه در دوران صفویه بر جای مانده اند اطلاعات مهمی در ارتباط با تاریخ اجتماعی و به خصوص زنان حرمسرا این دوره میتوان بدست آورد. در واقع هدف از این تحقیق بررسی وضعیت اجتماعی زنان در دوران صفویه با تکیه بر سفرنامه نویسان این دوره، در مسائلی چون: پوشش، سرگرمی ها، فعالیتهای اقتصادی، زنان دربار در مقایسه با بقیه اقشار زنان جامعه می باشد این مقاله، پژوهش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه ای گردآوری شده است. سوال اصلی تحقیق این است که وضعیت اجتماعی زنان در دوران صفویه چگونه بوده است؟

واژگان کلیدی: زنان، صفویه، وضعیت اجتماعی، ازدواج، پوشش.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز sakinedonyari@yahoo.com

۱- مقدمه:

یکی از مباحث مهم در هر جامعه بررسی روابط اجتماعی و قشرهای درون یک جامعه می‌باشد. از دیرباز و از دوره باستان زنان به عنوان نیمی از قشر جامعه دوشادوش مردان در جامعه حضور داشتند و فعالیت می‌کردند. نقش و کارکرد زنان در دوره‌های مختلف از دوره باستان تا عصر صفویه و از لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متفاوت بوده است. در این دوره سفرنامه نویسان به جامعه و روابط اجتماعی و آداب و رسوم قشرهای مختلف توجه داشته‌اند. بیشتر اطلاعات در ارتباط با زنان این دوره مرتبط با زنان اشرافی می‌باشد. بر همین اساس این پژوهش بر مبنای سؤال اصلی ذیل است که وضعیت اجتماعی زنان در دوره صفویه چگونه بوده است. براین اساس فرضیه ما می‌تواند این باشد که وضعیت اجتماعی زنان در دوران صفویه با توجه به موقعیت اجتماعی آنان متفاوت بود با توجه به اینکه نوع زندگی زنان حرمسرا با زنان عادی روستاها و شهرها متفاوت بوده است. در واقع این پژوهش در پی بررسی وضعیت اجتماعی زنان در دوران صفویه با تکیه بر سفرنامه نویسان این دوره می‌باشد. با محورهایی نظیر نوع پوشش و لباس، سرگرمی‌ها و فعالیت‌های اقتصادی، مراسم ازدواج و زنان درباری در این دوره می‌باشد. تحقیق حاضر پژوهشی نظری (توصیفی-تحلیلی) بوده و مبتنی بر روش کتابخانه‌ای که براساس نوشته‌های سفرنامه نویسان در این دوره که از منابع دست اول و همچنین برخی منابع و پژوهش‌های جدید گردآوری شده است.

۲- پیشینه‌ای از وضعیت زنان از دوره باستان تا دوره صفویه:

زنان در ایران باستان از جایگاهی والا برخوردار بودند و دوشادوش مردان در جامعه فعالیت داشتند، اهمیت زنان در ایران باستان تا حدی بود که زنی به عنوان آناهیتا دارای مقام ایزدی می‌باشد. زنی که به عنوان یک ایزد (ناهید)، توانا تحت حمایت

اهورامزدا به زندگی برکت، به زنان باروری و به شاهان تاج عطا می‌کند.^۱ جایگاه زنان در دوره ساسانیان به موقعیت طبقاتی آنان بستگی داشت. زنان طبقات بالا نظیر ملکه و مادر شاه در فعالیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های خود آزادتر بودند.^۲ در اوایل ظهور اسلام با آشکار نمودن ارزشهای والای زنان، آنان به جایگاه واقعی و حقوقی خود در جامعه پی بردند. زنان از طریق بیعت با پیامبر(ص) مشارکت سیاسی خود را آغاز نمودند.^۳ در تاریخ ایران دوره اسلامی و آغاز حکومت‌های ایرانی و ترک نیز زنانی فعال در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی وجود داشتند. در دوره سامانیان مادر نوح ثانی (۳۶۶-۵۳۸۷ ق) می‌باشد که چون پسرش در سیزده سالگی به تخت رسید، خود امور ملکی را اداره می‌کرد.^۴ در دوره سلجوقیان برای زنان احترام زیادی قائل بودند که این امر به سنن قبیله‌ای آنها بازمی‌گردد. آلتونجن زوجه اصلی طغرل (۴۵۵-۵۴۲۹ ق) از زنانی بود که به کارهای خیر، قضاوت نیک و تصمیمات به جا و منطقی و قاطعانه می‌پرداخت.^۵ در دوره مغولان و ایلخانان به برابری زن و مرد معروف است و زنان در امور حکومت و سیاست داری مداخله داشتند. زنان مغول نه تنها وقتی که رسماً نایب السلطنه و یا فرمانروا بودند، بلکه حتی در مواقع دیگر نیز در امور دولت دخالت می‌کردند و به تناسب شخصیتشان در این راه نفوذ می‌یافتند.^۶ در دوران تیموریان از زنان فعال در عرصه سیاست و فرهنگ به نام گوهرشاد آغا همسر شاهرخ می‌باشد. در دوره صفویه زنان در پشت پرده‌های حرمسرا در فعالیت‌های سیاسی مشارکت داشتند. از جمله زنان این دوره می‌توان از بهروزه خانم همسر شاه اسماعیل اول (۹۰۵-۹۳۰ ق) و

۱. سامی، تمدن ساسانی، ص ۱۵۷.

۲. دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ص ۱۷۰.

۳. العاملی، الصحيح من سیره النبی ص ۳۰۹.

۴. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران بعد از اسلام ص ۴۹۳.

۵. لمبتون، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران ص ۲۹۳.

۶. اشیولر، تاریخ مغول در ایران، سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان ص ۳۹۶.

پریخان خانم دختر شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴.ق) را نام برد که زنانی فعال در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بودند.

۳- پوشش بانوان دوره صفویه:

با توجه به اینکه این پژوهش بر مبنای سفرنامه نویسان شکل گرفته است لازم است تعریفی در ارتباط با سفرنامه ذکر شود. سفرنامه، توصیف دیده‌ها و شنیده‌ها با ترکیبی از برداشت‌های فکری شخصی جهانگردان است از یک سرزمین و مردم آن، زندگی روزانه، آداب و رسوم، خلق و خوی، خوردنیها، پوشیدنیها، صنعت، هنر و... کوتاه سخن فرهنگ آن مردم که به راحتی نمی‌توان از کنار آن گذشت. سفرنامه‌ها گنجینه‌ای از اطلاعات هستند که از طریق آنها گاه می‌توان به واقعیت‌هایی از وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی از تاریخ مردم یا منطقه‌ای پی برد که دست یابی به آنها از طریق کتب تاریخی میسر نیست.^۱ سفر سیاحان خارجی به ایران از اوایل دوره اسلامی آغاز می‌شود. اما مهمترین دوره‌ای که مورد توجه سیاحان بود دوره صفوی با سفرنامه‌هایی مثل برداران شری، دلاواله، التاریوس، تاورنیه، شاردن می‌باشند. اما با شروع دوره قاجار نوشتن سفرنامه نیز به گونه‌ای جدی تر مورد توجه این سفرنامه نویسان قرار گرفت و از جمله سفرنامه‌هایی چون جیمز موریه، دروویل، بارنز، راولینسون، فریزر، شل، پولاک، دوگوبینو، مکنزی، و... نوشته شدند. در واقع سفرنامه‌ها منابع مهمی برای مطالعه تاریخ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هستند. از موضوعات قابل بررسی این سفرنامه نویسان بررسی مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه و ارتباط قشرهای مختلف و اعضای یک جامعه بوده است. دوره صفویه زنان عادی در خانه عمدتاً به کارها و مسئولیت‌های درون خانه رسیدگی می‌کردند. زنان حرمسرا نیز به نوعی در محدودیت قرار داشتند و اجازه خروج از حرمسرا را نداشته و تا پایان عمر

۱. طاهری، شیشه چی، ناصرالدین شاه و حرمسراهایش ص ۲۲۸.

خود در حرم باقی می‌ماندند. بعد از فوت یک پادشاه زنان حرم وی در قسمت مخصوصی از حرم که در گوشه‌ای کاخ‌های سلطنتی آنها بوده‌است باقی می‌ماندند. «هر گاه زن اجباراً از خانه خارج می‌شد خود را در چادر سفیدی می‌پوشانید».^۱ در این دوره لباس زنان عادی و زنان حرمسرا با یکدیگر تفاوت داشته است. همچنین نوع پوشش قشر ضعیف و ثروتمند نیز متفاوت بود. از جمله سفرنامه نویسان دوره صفویه آدام التاریوس بود که درباره‌ی نوع پوشش زنان و نوع حجاب و همچنین زیور آلات آنان در دوره صفویه می‌نویسد: «لباس زنان نازک تر از لباس مردان است و با کمربند به بدن نگه داشته نمی‌شود. شلوار و پیراهن آنان به همان شکلی است که مردان به تن دارند، جوراب آنها معمولاً از مخمل قرمز و یا سبز رنگ است. بر سر آرایش ویژه‌ای ندارند، گیسوی خود را با رشته‌های بافته شده زیادی از جلو و پشت سر به پایین آویزان می‌کنند. بر دور چانه و گونه آنان یک یا دو ردیف مروارید و یا سگگ طلا به چشم می‌خورد، به طوری که تمام چهره در مروارید و سگگ قرار است. دوشیزگان علاوه بر زینت آلات مذکور، حلقه‌های طلای جواهر نشان به پره راست بینی خود دارند. زنان بر انگشت، انگشتری‌های طلا و بر بازوان خود بازو بند پهن نقره‌ای می‌کنند. زنان هنگام عبور از گذرگاه‌های عمومی نمی‌گذارند صورتشان دیده شود و از سر تا قوزک پا را به وسیله چادر می‌پوشانند و شکافی از آن را بر صورت خود باز می‌گذارند که به زحمت از پشت آن می‌توانند بیرون را ببینند»^۲ لباس زنان از بسیاری جهات همانند پوشاک مردان است. تنبان همان‌طور تا بقوزک پا می‌رسد، ولی ساقها بلندتر و تنگتر و ضخیمتر می‌باشد، چون بانوان هرگز جوراب به پای خویش نمی‌کنند. زنان با نیم چکمه‌ای پوتین منسوج، جوراب مانند پای خود رامیپوشانند که تا چهارانگشت بالاتر از قوزک می‌رسد،

۱. نوایی، غاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، صص ۳۹۱-

۲. التاریوس، سفرنامه آدام التاریوس بخش ایران صص ۲۸۷

و آن یا کاردستی است، و یا اینکه از نسوجات بسیار گرانبهایی تهیه می‌گردد. پیراهن را که قمیص خوانند، و کلمه شمیمز از آن آمده است، از جلو تا ناف باز میباید. بالا پوشهای بانوان بلند تر از کلیجه های مردان است، چنانکه تقریباً تا پاشنه پا میرسد. کمربندهای بانوان باریک است و فقط یک شست پهنا دارد.^۱

زنان مسلمان چهار نوع حجاب داشتند که روسری، چارقد، چادر و دستمال (روبند) بود و زنان ارمنی حتی در منزل خود حجاب داشتند. شاردن در مورد حجاب زنان مسلمان و ایرانی در این دوره می‌نویسد: "سر خویش را کاملاً می‌پوشانند، و از روی آن (چارقدی دارند) که بشانه شان می‌رسد، و گلو و سینه شانرا از جلو مستور می‌سازد. هنگامیکه می‌خواهند از خانه بیرون بیایند، از روی همه ملبوسات حجاب بلند سفیدی (چادری) می‌پوشند، که از سر تا پا بدن و صورتشانرا مستور می‌کند، به‌طور کلی جز مردمک ساده چیزی مرئی نمی‌گردد. عموماً زنان چهار حجاب دارند. دو تا در خانه بسر می‌کند؛ و دو دیگر را هنگام خروج از منزل بر روی آنها بیفزایند. نخست روسری است که برای آرایش تا پشت بدن آویزان است، دوم چارقد است که از زیر ذقن می‌گذرد و سینه را می‌پوشاند. سوم حجاب سفیدی (چادر) است که تمام بدن را مستور می‌سازد و چهارم به شکل دستمالی (روبند)، یا حجاب شبکه ای بمانند دستباف نیمدار، یا توری در مقابل چشمان دارد که برای دیدن تعبیه شده است. زنان ارمنی بر خلاف بانوان مسلمان، حتی در منزل نیز در صورتیکه شوهر کرده باشند، حجابی دارند که بینی را مستور می‌سازد. این پوشش برای آن است که خویشاوندان بسیار نزدیک، و کشیشان که مجاز به ملاقات ایشان می‌باشند، فقط یک قسمت از صورت را مشاهده کنند، اما دختران تا دهان صورت خویشان را مستور می‌سازند و این دلیل معکوسی دارد، یعنی

۱. شاردن، کتاب سیاحتنامه شاردن، ج ۴، ص ۲۱۸-۲۱۷

تا اندازه‌ای مرئی باشند که زیبایی صورتشان نمودار گردد و تعریفشان بر سر زبان‌ها بیفتد.^۱

طرز لباس پوشیدن زنها در ایران با لباس پوشیدن مردها اختلاف چندانی ندارد فقط خانم‌ها زر و زیور بیشتری دارد و طبعاً درخشان تر است، پیشانی خانم‌ها از نواری که سه انگشت پهنا دارد پوشیده شده است این نوار با طلای مینا کاری شده زینت یافته است و بر آن یاقوت و برلیان و مروارید می‌آویزند. خانم‌ها کلاه پارچه‌ای ظریفی که با طلا آنرا حاشیه دوزی کرده‌اند بر سر می‌گذارند و شال ظریفی را که حاشیه آن در کمال زیبایی گلدوزی شده است دور کلاه می‌پیچند، به گردش گردن بندهای مروارید می‌آویزند. پیراهنی که در زیر می‌پوشند، آستر نیم تنه از پوست سمور است، در زمستان نیم تنه آستین دارد و در تابستان بدون آستین می‌باشد. خانم‌ها هرگز جوراب نمی‌پوشند زیرا شلواری که بپا می‌کنند بلند است و تا قوزک پایشان را می‌پوشاند، در زمستان پوتین‌های ساق بلندی را که لبه‌های آنرا زینت می‌کنند می‌پوشند و در منزل مانند مردان کفش راحتی که از چرم ساغری درست شده است بپا می‌کنند، زنها داخل دست و کف پا و سرانگشتان را با رنگ مخصوصی قرمز می‌کنند و چشم هایشان را با سرمه سیاه می‌نمایند.^۲ زنها مانند مردها شلوار و جورابه‌های مخمل کلی می‌پوشند.^۳

همچنین نوع پوشش بانوان هنگام رفتن به اماکن عمومی و بازار متفاوت بوده است: «وقتی به حمام عمومی می‌روند، در چادری سرتاپای خود را مستور می‌نمایند، که فقط در محاذات چشم دو سوراخ دراد که پیش پای خود را بتوانند دید، و اینکار یعنی به حمام عمومی رفتن مخصوص فقرا و طبقه سوم است که استطاعت داشتن حمام

۱. همان منبع.

۲. سانسون، سفرنامه سانسون، وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی، ص ۱۲۲ و ۱۲۴.

۳. شرلی، سفرنامه برادران شرلی در زمان شاه عباس کبیر ص ۸۷.

مخصوص در خانه نداشته باشند»^۱. آرایش زلف زنان ساده می‌باشد. همه گیسوان در پشت سر و چندین بافته است، زیبایی این آرایش در انبوهی زلفان و بلندی آنست که تا پیاشته پا می‌رسد و در صورت نقصان بافته‌های ابریشمی بر سر گیسوان تعبیه می‌کنند تا بدین‌طریق بطول آنها بیفزایند. نوک بافته‌های زلف را با مروارید و یا زینت آلات زرین و سیمین آراش دهند.^۲ بانوان کلاه کوچکی نیز بر سر می‌گذارند و هر کس به انداز مرتبه و مقام خود کلاه را به جواهرات مزین می‌کرد. شاردن در مورد نوع کلاه دختران متشخص می‌نویسد: «دوشیزگان به جای کلاه، یا تیار، کلاهی بی لبه ای بر سر دارند. اینان در منزل هرگز حجابی ندارند، بلکه دو رشته از بافته‌های گیسوان را نیز بر گونه‌های خویش نمایش می‌دهند. کلاهی دختران متشخصین بند مرواریدی دارند.»^۳

دختران تا سن شش یا هفت سالگی حق بیرون آمدن از خانه را داشتند و در این موقع بدون روبنده بودند. لباسهای ایرانی قد و قامت را بلندتر از لباسهای اروپایی نشان می‌دادند.^۴ زنان جواهرات وزینت آلات گران‌قیمت و رشته‌هایی از مروارید را استفاده می‌کردند. زنان ولایات و کنیزان حلقه‌ای بر بینی خود داشتند و زنان ثروتمند نیز رشته‌هایی زیبا از مرواریدها را بر بازوان خود داشتند. زینت آلات شخصی زنان متنوع بود. زینت آلات زنان در ولایت‌ها و زنان برده (کنیزان) و همچنین زنان ثروتمند متفاوت بود. شاردن می‌نویسد: «زنان جیقه‌های جواهری بر سر دارند و آنرا بر پیشانی بند (تبار) خویش تعبیه می‌کنند، و در صورت فقدان کاکل جواهر، دسته گل عادی بر سر خویش می‌زنند، مجموعه‌ای از گوهرهای گرانبها بر پیشانی بند (نیمتاج) خود تعلیق

۱. تاورنیه، سفرنامه تاورنیه ص ۶۲۸.

۲. شاردن، ج ۴، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۳. شاردن، ص ۲۱۹.

۴. فریر، سفرنامه شاردن: برگزیده و شرح، ص ۲۴۴.

می‌کنند که به بالای ابروان می‌رسد. زنان در ولایات مختلف حلقه‌ای بر پره چپ بینی تعبیه می‌کنند که بمانند گوشواره آویزان است. زنان برده (کنیزان)، تقریباً همه شان از این حلقه‌ها بر دماغ خود دارند. علاوه بر جواهراتی که بانوان ایرانی بر سر خویش دارند، بازوبند جواهری نیز بپهنای دو تا سه انگشت بر می‌دارند که بسهولت تمام در آن می‌چرخد. زنان متشخصین رشته مرواریدهایی در بازوان خویش دارند. دوشیزگان معمولاً فقط یک دستبند زرینی به بزرگی یک بند نازک فلزی، با یک قطعه گوهری در محل قفل، به می‌چ خویش می‌بندند. گردن بندهای بانوان ایرانی رشته زنجیر زرین، یا مرواریدی است که به گردن خویش می‌آویزند و عطر دانی به قسمت سفلی آن تعبیه کرده‌اند. در هیچ جای دنیا زنان بقدر بانوان ایرانی خاتم ندارند، بعبارت روشنتر تمام انگشتان ایشان پوشیده از انگشتری است.^۱ همچنین زنان دهقان نیز در این دوره از وضعیت خوبی بر خوردار بودند. آنها گردنبند نقره، ایاره‌های نقره به دست و خلخال نقره یا طلا به پا داشته‌اند. زن و مرد خوش لباس اند. خوب می‌پوشند، کفش‌های خوب به پا می‌کنند، اثاثیه خانه شان و ظروف آشپز خانه همه خوب است.^۲

۴- سرگرمی‌ها و فعالیت‌های اقتصادی زنان در دوران صفویه:

زنان عادی معمولاً بانوان شهری و روستایی به امور خانگی رسیدگی می‌کردند. باید توجه داشت که بیشتر مطالب سفرنامه نویسان در این دوره عمدتاً مرتبط با زنان اشراف و درباری می‌باشد و در مورد زنان عادی مطالب کمتری ذکر شده است. تاورنیه در مورد اوقات فراغت زنان می‌نویسد: «زنان همیشه در خانه نشسته‌اند بدون اینکه به

۱. شاردن، ج ۴، ص ۲۲۰ تا ۲۲۲، همچنین ر. ک سفرنامه تاورنیه، صص ۶۲۷-۶۲۲

۲. فوران، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب، صص ۶۱-۶۰، فوران به نقل از شاردن در مورد دهقانان می‌نویسد: خوب زندگی میکنند و با اطمینان می‌گویم دهقانان ایرانی وضعیتی به مراتب بهتر از وضعیت دهقانان در مناطق حاصلخیز اروپا دارند. (فوران، صص ۶۱-۶۰)

هیچ کاری حتی در امور خانه داری مداخله کنند، و همینقدر که کسی از خارج وارد خانه شود، دیگر زنها با شوهرشان در یک سفره غذا نمی‌خورند و همه کارها بعهده شوهر است، و ترتیب امور را او باید بدهد. زنان بیشتر وقت خود را به استعمال تنباکو می‌گذرانند و تمام دلخوشیشان اینستکه در روز حمام لباسهای قشنگ خود را نشان بدهند و عصرانه و ماکولات مفصل بحمام ببرند...»^۱

زنان و دختران پیشه‌وران و طبقات پایین در مقایسه با زنان اشراف و خاندان سلطنتی از آزادی بیشتری برخوردار بودند. آنان به صورت دسته جمعی به تفریح، تماشای حمام می‌رفتند. انجام فعالیت‌های اقتصادی در کنار اعضای خانواده سبب می‌شد که آنان خواه ناخواه به عرصه اجتماع کشیده شوند و به فعالیت مشغول باشند.^۲ آداب معاشرت و ادب ایرانیان در محضر بزرگان این بود که دو زانو می‌نشستند و هر کس به اندازه شأن خود در محلی معین جلوس می‌کرد و هر کس جای خود را می‌شناخت. زنان در محدودیت قرار داشتند و مردان به آنان اجازه رفتن به مسجد و مهمانی نمی‌دادند. زن اجازه نداشت حتی در برابر نزدیکترین بستگان خود که به خانه شوهر او می‌رفتند با چهره باز ظاهر شود.^۳

اغلب زنان شهری در فعالیت‌های مولد خانگی - آشپزی، نظافت، بچه داری و بافتن و دوختن لباس شرکت داشته‌اند.^۴ با توجه به اینکه نوع سرگرمی‌های زنان عادی و بانوان حرمسرا متفاوت بوده است سفرنامه نویسان بیشتر در ارتباط با زنان درباری مطالبی ذکر کرده‌اند. در دوران صفویه زنان شهری و روستایی در فعالیت‌های اقتصادی که معطوف به رفع نیازهای اقتصادی خانواده می‌شد مشارکت داشته‌اند، زنان اشراف به

۱- تاورنیه، سفرنامه، ص ۶۲۹-۶۲۸.

۲. شاردن، ج ۷، ص ۵۱.

۳. نوایی، غفاری فرد، ص ۳۹۱-۳۹۰.

۴. فوران، ص ۶۶.

خصوص خاندان سلطنتی به دلیل توان مالی در فعالیتهای اقتصادی حضور فعال داشته‌اند. «زنان قبیله نیز مثل زنان دهقان روستا بدون حجابند و بیش از مردان به کارهای مختلفی نظیر پشم ریزی، بافندگی، تهیه غذا، کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. زنان قبیله که در زندگی اقتصادی مشارکت کامل داشتند با مردان تقریباً برابر بودند.»^۱ بنابراین زنان ایلاتی عمدتاً در فعالیتهای اقتصادی مربوط به خانواده سهمی مهم داشتند. در خانواده‌های روستایی نیز بالطبع زنان موظف به نگهداری و مراقبت فرزندان و رسیدگی به امور دام و کشاورزی بودند. فیگوتروا در مورد فعالیت زنان ترکمن می‌نویسد: «به بافتن پارچه‌های ضخیم برای خیمه‌های خود و نیز پارچه‌های زمخت پشمی یا پنبه‌ای برای تهیه لباس مشغول هستند.» زنان شهری در کنار فعالیتهای خانگی نیز به بعضی مشاغل از جمله «مشاطگی و قالببافی» نیز می‌پرداختند.^۲

زنان خاندان سلطنتی با توجه به اینکه از نظر مالی توانایی بیشتری از زنان شهری و روستایی داشته صاحب املاک، باغ‌ها و... بوده‌اند و بیشتر می‌توانستند در فعالیتهای اقتصادی شرکت کنند. همچنین در ارتباط با آداب غذا خوردن و آشپزی سفرنامه نویسان اطلاعاتی در اختیار قرار می‌دهند. شاردن از برنج به عنوان غذای اصلی و مهم سفره ایرانی تعریف می‌کند و آنرا برای سلامت و بهبودی بیماری مفید می‌داند. ظروفی که برای غذا خوردن در این دوره استفاده می‌شد کاسه‌های مسی و ظروف چینی بود. در دهات اکثراً ظروف سفالی معمول بود.^۳ بنابراین زنان اعم از ایلاتی، روستایی و شهری خود غذای خانه را آماده می‌کردند ولی زنان درباری اغلب خدمه آنها به این امور رسیدگی می‌کرد.

۱. فوران، ص ۵۶-۵۷.

۲. همان منبع، ص ۲۵۱.

۳. دلاواله، سفرنامه دلاواله، ص ۹.

۵- ازدواج و مراسم عروسی در دوران صفویه:

ازدواج در این دوره با آداب و رسوم خاصی همراه بوده است. «اطفال را از هشت، نه سالگی و گاهی زودتر نامزد می‌کردند. زن و شوهر قبل از ازدواج هرگز یکدیگر را نمی‌دیدند»^۱. شاردن در بحث از ازدواج از سه نوع زنان نام می‌برد که ازدواج آنها به شیوه‌های خاصی صورت می‌گرفت. زنان زرخرید (کنیز)، زنان اجاره‌ای را متعه و صیغه، زنان قانونی را منکوحه می‌نامیدند. "زنان زرخرید را کنیز می‌نامند. داشتن کنیز بدلخواه است، و هر کس هر اندازه که بخواهد می‌تواند زرخرید داشته باشد به شرط اینکه از عهده نفقه آنان برآید؛ در صورتی که فرزندان بدنیا می‌آورد، جاه و مقامش افزایش می‌یابد، و دیگر او را زرخرید نمی‌شمارند بلکه بمثابه مادر جانشین قانونی تعزیز و تکریمش می‌کنند. زنان قانونی را منکوحه نامند. بر طبق آئین اسلام هر کس می‌تواند چهار زن قانونی برای خود عقد کند ولی هیچکس بیش از یک زن منکوحه ندارد."^۲ اشخاص مبرز متشخص معمولاً با خانواده‌های همشأن و مقام خود وصلت می‌کنند. فقط اشخاص متوسط زنان اجاره‌ای (صیغه و متعه) می‌گیرند، و بدین طریق با کمال سهولت، بمیل و دلخواه خود هر وقت خواستند از آنها جدا می‌شوند. بالعکس افراد عادی و کوچک بندرت زنی را صیغه می‌کنند، زیرا پرداخت وجه اجاره (نفقه) برایشان معسور و نامیسر است؛ اشخاص مبرز و محترم نیز زن صیغه‌ای اختیار نمی‌کنند.^۳

اگر جوانی قصد ازدواج با دختری داشت دو نفر از رفقای خود را به عنوان خواستگار نزد پدر دوشیزه مورد نظر می‌فرستاد. در این مرحله رسم بود که پدر و نزدیکان دختر در ابتدا با خواستگاران با روی گشاده و صمیمی برخورد نمی‌کردند، زیرا معتقد بودند که اگر جز این باشد معنایش آن است که پدر می‌خواهد هر چه زودتر از شر دختر آسوده

۱. تاورنیه، ص ۶۴۳.

۲. شاردن، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۳۹.

۳. همان منبع، ص ۳۴۲.

شود. اگر پدر می‌پذیرفت که دختر خود را به این جوان بدهد، در این حال والدین پسر همراه دو خواستگار، اول به عنوان وکیل داماد درباره شیربها و مهریه که به عهده داماد بود صحبت می‌کردند. برای تعیین روز عروسی دیگر به ساعت سعد و نحس اهمیتی داده نمی‌شد. داماد یک روز پیش از مراسم برای عروس گوشواره، دستبند و سایر زینت آلات و نیز مقداری خوراکی به خانه او می‌فرستاد. این خوراکی‌ها برای مهمانانی بود که به مراسم دعوت می‌شدند. عروس و داماد اجازه نداشتند در این جشن ظاهر شوند.^۱ ازدواج معمولاً توسط نماینده یا وکیلی انجام می‌گیرد، چون زنان از دیدار مردان مطلقاً مستور می‌باشند.^۲

عقد ازدواج در یک محل مخصوصی که فقط داماد، نمایندگان طرفین و یک شخصیت روحانی حضور دراد برگزار می‌شود. هنگامی که طرفین از طبقات عالی و طراز اول باشند؛ صدر که پیشوای مذهبی برای خواندن عقد دعوت می‌گردد. افراد عادی و کوچک یکنفر ملا، یا فقیهی بمجلس می‌آورند. عقد نامه در دست زن می‌ماند، تا کاملاً از مهریه خویش اطمینان داشته باشد. مجلس جشن عروسی در منزل داماد برگزار می‌گردد، و مدت ده روز ادامه می‌یابد. در روز دهم، در وسط روز جهیزیه عروس را بخانه داماد ارسال می‌دارند، که عبارتست از: ملبوسات و جواهرات مبلغی اثاث و اسباب خانه، کنیزان و خواجهگان، که بطور کلی کمیت و کیفیت، آنها بسته بجاه و جلال معقوده است. معمولاً جهیزیه را با قطار شتر، و یا دیگر ستوران باربر؛ باطمطراق و دبدبه تمام حمل می‌کنند، شب هنگام عروس بمنزل داماد هدایت می‌شود؛ اگر معقوده از خانواده عالی‌مقامی باشد در کجاوه می‌نشیند ولی در صورتیکه نوعروس از خانواده‌های متوسط باشد، بر پشت آسی و یا پیاده مشایعت می‌گردد.^۳ اما در

۱. اولتاریوس، سفرنامه آدام التاریوس بخش ایران، ۲۹۵-۲۹۴.

۲. شاردن، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. همان منبع، ۳۴۶-۳۴۳.

ازدواج‌های اشخاص کوچک و افراد عادی حوادث کاملاً معکوسی اتفاق می‌افتد. فی‌المثل در صورتیکه داماد برای جلب رضایت اولیاء عروس مهریه‌ای تعهد کرده باشد که مافوق طاعت و تمکن وی است، هنگام ورود معقوده در منزل خویش را می‌بندد و می‌گوید: خیلی گران است، بالاخره والدین دختر بالاجبار سطح مهریه را اندکی پائین می‌آورند.^۱ اما در این بین دختران خاندان سلطنتی ماه‌ها باید سپری شود تا راضی شود که شوهرش شایسته همسری با وی است.^۲ بعد از طلاق نیز مرد می‌بایست مهریه زن را بپردازد. معمولاً در بین طبقات پائین طلاق کمتر صورت می‌گرفت.

۶- حرمسرا و بانوان در دوران صفویه:

زنانی که در این دوره در حرمسرا زندگی میکردند عملاً تا پایان عمر خود را در حرم سپری می‌کردند. در حرمسرا انواع دسیسه و توطئه چینی بر علیه یکدیگر صورت می‌گرفت. مادر پادشاه در راس امور حرم بود و بر کارها نظارت میکرد. برای نگاهبانی از حرمسرا افرادی در نظر گرفته شده بود که شدیداً از زنان حرم مراقبت و حفاظت می‌کردند. ایرانیان مسکن زنان را حرم یا مکان مقدس می‌گویند. اما ترکان آنرا سرای می‌نامند، که بمعنی کاخ یا مسکن بزرگ است. در ایران این نام را بقسمتی، که مسکن زنانست، از آن جهت داده‌اند که ورود بان برای همه مردان ممنوع است، باستثنای شاه و مکان محترمی است، که بهیچ مردی اجازه ورود بدان داده نمی‌شود.^۳

قسمت مخصوص اقامت زنان که به عربی و فارسی آنرا حرم می‌نامند تشکیل می‌شود از ساختمانی که با کاخ مربوط است و با دیواری به ارتفاع تقریبی بیست متر یا حتی بیش از آن محصور است. در داخل حرمسرا کنیزان، متعه‌ها و همسران پادشاه سکنی

۱. شاردن، سیاحتنامه، ص ۳۵۰-۳۴۹.

۲. همان، ص ۳۴۷.

۳. شاردن، ج ۸، ص ۳۶۹.

دارند، اینها غالباً از نژادهای ایرانی، ارمنی، گرجی و چرکسی هستند.^۱ تعداد زنان در حرمسرای شاه عباس اول ۵۰۰ نفر^۲ و در حرمسرای شاه سلیمان متجاوز از ۸۰۰ نفر ذکر کرده‌اند.^۳ بخش عمده مخارج و هزینه‌ها صرف حرمسراها می‌شد. زنان حرمسرا در تجملات و ناز و نعمت به بار می‌آیند و زندگی می‌کردند. در ایندوره به افراد حرمسرا سه گونه لقب می‌دادند: دخترانی که در حرمسرا بدنیا می‌آیند، بیگم نامیده می‌شوند، این کلمه مؤنث بیگ است، به معنی ارباب یا خان، بیگم لقب شاهزادگان خانواده سلطنتی است. زنانی که معشوقه شاه هستند و زنانی که متصدی مشاغل مهم هستند ملقب به خانم هستند. زنان دیگری که در صف فروتری قرار می‌گیرند، ملقب به خاتون هستند بمعنی بانو، زنان دیگر همگی موسومند به کنیز.^۴

حرم محل سکونت زنان محترم و غیرقابل وصول و حصول است. بویژه در خانواده‌های بزرگ و منازل مقامات مشخص؛ بطوریکه استطلاع و استعلام ساده از جریان اندرون جنایتی شمرده می‌شود. شوهر در این محوطه فاعل مایشاء و قادر مطلق بشمار می‌رود و از اختیارات نامحدود خویش بدون مداخله احدی می‌تواند هرگونه سوءاستفاده کند.^۵ زنان در حرمسرا علی‌رغم آسایش و راحتی که برای آنها فراهم می‌شد و خدمه و خدمتکارانی برای انجام کارهای روزمره خود داشته ولی به شدت در محدودیت قرار داشتند و خواجه سرایان وظیفه مراقبت از آنان بودند. در حرمسرا زنان در یک سلسله مراتب خاص قرار داشتند. "مقام و منزلت درجه اول از آن مادرشاه است. پس از او نوبت به زنان شاه و متعه‌های مورد توجه او می‌رسد. تعداد

۱. کمپفر، سفرنامه کمپفر ص ۲۶.

۲. تکتاندر فن درباپل، ایتیرپرسیکوم، ص ۵۴.

۳. سانسون، ، سفرنامه سانسون، وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی، تحقیق و مطالعه دقیق درباره آداب و اخلاق و حکومت ایران ، ص ۱۱۹.

۴. شاردن، سیاحتنامه ، ج ۸، ص ۳۷۶-۳۷۵.

۵. شاردن، ج ۲، ص ۳۵۲.

خواجگانی که در خدمت این زنان قرار دارند بستگی دارد به اینکه زن مورد بحث تا چه اندازه مورد علاقه و لطف فرمانروای خود قرار گرفته است.^۱

سفرنامه نویسان دوره شاه سلیمان صفوی در ارتباط با سلسله مراتب زنان حرمسرا می‌نویسد: «شاه سلیمان بیش از یک زن قانونی ندارد و آن خانم را» زن خاصه «می‌نامند، یعنی زن اصلی یا زن سوگلی و ممتاز، با وجود این تا وقتی ملکه مادر زنده است به زن سوگلی شاه نیز احترام زیادی نمی‌گذارند، بلکه در درجه اول مادر شاه خیلی مورد احترام می‌باشد و او را نواب علیه یعنی خانم بسیار بلند مرتبه و مقتدر می‌نامند.»^۲ برای حفاظت و حراست شاهان دو گونه خواجه دارند: خواجه‌های سفید که خدمت دورا دور بعهده آنها محول می‌شود و دیگر خواجه‌های سیاه و خدمات داخلی خانم‌ها با ایشان است.^۳ شاردن از نوع سوم نگهبانان نیز به نام دختران (کنیزکان) اشاره کرده است. وی می‌نویسد: «معشوقگان شاه از میان این دسته نگهبانان انتخاب می‌شوند و همواره شش تن از آنان شب و روز به نگهبانی (کشیک) مشغولند...»^۴ هر قسمت حرم حاکمی خاص داشت و کلیه حرمسرا تحت حکومت خواجه سرایی بود، که وی را بلقب داروغه یا حاکم می‌نامیدند، که لقب حکام شهرهای بزرگ است.^۵

همچنین خواجه سرایان در حرمسرا مراتب و مسئولیت‌های دیگر نیز داشتند که بسته به نوع وظایف آنها متفاوت بوده است. «خواجه سراهای سیاه پوست از نظر مقام و منزلت با یکدیگر تفاوت دارند؛ و در راس آنها مهتر قرار دارد. پس از او خزانه دار حرم و ایشیک آقاسی باشی حرم هستند. پیشکار مالی ملکه مادر که مراقب وصول منظم درآمد اوست و همچنین پیشخدمت‌ها ئی که بهنگام صرف غذا در کنار شاه قرار

۱. کمپفر، ص ۲۲۶.

۲. سانسون، ص ۱۱۹.

۳. تاورنیه، ص ۶۲۹.

۴. شاردن، ج ۸، ص ۳۸۵.

۵. شاردن، همان، ص ۳۷۸.

می‌گیرند از زمره خدمه عالی‌مقام محسوب اند.. از بین این خواجه سراها، پیشکارهای زنان اصلی و متعه‌های مورد توجه، مربی و سرپرست برای شاهزاده‌ها انتخاب می‌کنند. معلم‌های ساکن حرمسرا نیز از این جمع برگزیده می‌شوند و زنان حرمسرا از اینان فقه، نوشتن و سایر بازیها و هنرها را می‌آموزند.^۱

در حرم علاوه بر محدودیت و مراقبت خواجه سرایان از بانوان، محلی برای دسیسه و توطئه علیه یکدیگر برای دست یابی به قدرت بوده است. «در حرم ها حوادث بسیار سوء و وقایع وحشتناکی اتفاق می‌افتد، بطوریکه اکثر متوفیات اندرونها که بنظر می‌آید با اجل طبیعی جان سپرده‌اند، قربانی هوا و هوس شده و بعمد مسموم گشته‌اند.»^۲ اما محرومیت از آزادی بدترین حوادث و معایب حرمسرا نیست، معمولاً می‌گویند، که در درون حرمسرا نفرت انگیزترین اعمال دنیا را مرتکب می‌شوند، نابودی زنان آبستن، سقط جنین‌های اجباری، قطع حیات خردسالان نوزاد، زنی که نخستین پسر را بزاید باید از بخت خود سپاسگزار باشد، زیرا وی روزی مقام و قدرت و سعادت مادری شاه را خواهد داشت؛ اما زنان دیگر هر یک با فرزند خود بگوشه‌ای از حرمسرا تبعید می‌شود.^۳ اما در عین حال زنان در حرمسرا کارهایی جهت گذراندن وقت خود انجام می‌داند و سرگرمی‌هایی داشتند. معمولاً زنان درباری زمانی که شاه قصد شکار دراد همراه با وی به بیرون از قصر می‌روند و فرصتی مناسب برای بازدید از آنچه بیرون از حرم می‌باشد برای آنهاست ولی رفت و آمد زنان به شدت تحت مراقبت خواجه سرایان قرار داشت. «هنگامی که زنان متشخص از خانه بیرون می‌آیند، و بشهر می‌روند، و این امر فقط شبها اتفاق می‌افتد، عده‌ای سوار در صد قدمی جلوتر می‌روند و عده‌ای سوار دیگر در صد قدمی پشت سر و فریاد می‌زنند:» قرق، قرق «این کلمه ترکی است بمعنی:

۱. کمپفر، ص ۲۲۷.

۲. شاردن، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳- شاردن، ج ۸، ص ۳۸۱-۳۸۰.

قدغن، الحذر؛ و در این مورد به مفهوم آنست، که مردم کنار بروند، و کسی نزدیک نشود. بندرت اتفاق می‌افتد، که بانوان متشخص قبل از نیمه شب بیرون بیایند، خواه بمهمانی و دیدار بستگان رفته باشند، و خواه از آن بازگشته باشند.^۱ شاهزاده خانم هایی که از دودمان شاهی میباشند، این امتیاز را دراند که میتوانند خنجر بر کمر خویش ببندند.^۲

قرقی که برای بانوان حرمسرای شاهی انجام می‌گیرد کاملاً وحشتناک است زیرا برای مردمی که بر سر راه غلامان یا محوطه قدغن شده دیده شوند، خطر جانی در میان است و این محوطه عبارت است از سراسر مساحتی است، که شتران حامل این زنان بچشم می‌خورند، اگر عبور بانوان در شهر باشد، کوچه محل عبور و کوچه‌های مجاور چپ و راست را قرق می‌کنند و اینکار را برای آن می‌کنند، که برخی اشخاص در محوطه ممنوعه توقف نکنند و جان خود را بهدر ندهند، اما اگر این زنان به بیلاق بروند، یک نیمه روز قبل از عزیمت، همه مردان دهکده را تا فاصله یک فرسنگی جاده محل عبور زنان درباری دور می‌کنند. یک گروهان تفنگچی مخصوص انجام این وظیفه است، موسوم به قرق چی، که تحت امر تفنگچی آقاسی باشی است و این فرمان بوسیله رئیس کشیک حرمسرا از خواجه سرایان دریافت و باین دسته ابلاغ می‌گردد.^۳

زنان چه سواره باشند و چه پیاده با حجابی خود را مستور کرده اند. گاه زنان در تخت روانهائی آویخته که توسط شتر حمل میشود طی طریق می‌کنند.^۴ همچنین در دروه شاه سلیمان هنگامی که پادشاه به شکار می‌رفت و زنان همراه وی بودند در مناطقی که محل عبور این شاهزاده خانم‌ها بود همه باید خانه‌های خود را ترک می‌کردند و در

۱. شاردن، ج ۸، ص ۳۹۴-۳۹۳.

۲. شاردن، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳. شاردن، ج ۸، ص ۳۹۴.

۴. کمپفر، ص ۲۲۸.

این مورد بسیار سخت‌گیری می‌شد: «وقتی شاه برای خاطر سرگرمی و تفریح شهبانو و شاهزاده خانم‌ها و خانم‌های حرم شاه به شکار می‌رود همراهان و جلوداران شاه را افراد داخلی قصر سلطنتی که خواجگان حرم می‌باشند تشکیل می‌دهند. وقتی شاه با زنان به شکار می‌رود قبلاً به ساکنین محله‌های بیرون شهر، نواحی و حدودی که شاه و حرمسرا از آنجا می‌گذرند دستور می‌دهند که منازل خود را ترک کنند و از آن حدود دور شوند.»^۱

بنابراین بانوان حرمسرا تحت محدودیت شدید و مراقب‌خواه سرایان قرار داشتند. اما در عین حال زنان حرمسرا سرگرمی‌های خاص خود را داشتند و اوقات خود را با اموری می‌گذراندند. «بسهولت می‌توان حدس زد، که لذتهای عمده این عده عبارت بود از دوندگی و تاخت در شهر و مزارع. هنگامی که زنان شاه با او بیرون می‌روند، همگی بر اسب سوارند و معمولاً این بیرون رفتن بمنظور گردش است»^۲

شاردن در ارتباط با اوقات فراغت زنان عادی و حرمسرا می‌نویسد: "زنان به امور خانه‌داری نمی‌پردازند و زندگی خود را به بیحالی و بیکاری در ناز و نعمت می‌گذرانند، تنباکوی داخلی مصرف می‌کنند و کنیزان خردسال را به کار وا می‌گیرند. زنان همچنین به امور دوخت و دوز می‌پردازند. بانوان حرمسرا هرگز در خارج از کاخ دیده نمی‌شوند و به طور کلی زنان درجه اول ایرانی، بانوانی هستند که کمتر بیرون می‌آیند. ایشان دیگران را به خانه خود می‌خوانند. در موارد استثنایی از جمله عروسی و زایمان و اعیاد رسمی خواهری بدیدار خواهرش یا برادرزاده بدیدار عمه اش می‌رود نه به شکل دیگر. دیداری که اینان از هم بعمل می‌آورند، معمولاً هفت هشت روز طول می‌کشد، و یک زن، بیشتر ملازمان یعنی دختران و خواجه سرایان خود را نیز همراه می‌برد."^۳

۱. سانسون، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۲. شاردن، ج ۸، ص ۳۹۶ و ۳۹۹.

۳. شاردن، ص ۳۹۱-۳۹۰.

زنان حرم در دروه شاه سلیمان صفوی سرگرمی‌هایی داشتند که سفرنامه‌ها به نوع فعالیت و نحوه گذران اوقات آنها اشاره می‌کنند: «به خانم‌ها اسب سواری می‌آموزند و خان‌ها اسب سواری می‌کنند. زن‌های شاه در حرم سرا تیراندازی باتیر و کمان و با تفنگ را یاد می‌گیرند و به آنها شکار کردن و به دنبال گوزن دویدن و اسب تاختن را می‌آموزند علاوه بر اینها خان‌ها به نقاشی کردن، آواز خواندن و ساز زدن می‌پردازند و نواختن آلات مختلف موسیقی را نیز یاد می‌گیرند همچنین به آنها ادبیات و تاریخ و ریاضیات را درس می‌دهند.»^۱ اما دختران خاندان شاهی، وقتی به سن مناسب ازدواج رسیدند مادرانشان از نفوذ خود برای شوهر دادن آنها استفاده می‌کند و این امر بستگی به نفوذ آنها در پیش شاه و عنایت شخص شاه نسبت بشاهزاده خانم دارد.^۲ ولی علی‌رغم محدودیت‌هایی که برای بانوان در حرم‌سرا وجود داشت، بانوان ارشد و از جمله مادر شاه در امور سیاسی مداخله می‌کردند. سانسون در ارتباط با نفوذ مادرشاه در دوره شاه سلیمان می‌نویسد: «شاه با صلاح‌دید مادرش اغلب از رای تعداد کثیری از خواجه سرایان معمر حتی در امور عمومی مملکتی استفاده می‌کند. گاه حتی اتفاق افتاده که تصمیماتی که در خارج در دیوان عالی اخذ شده در اثر اعمال نفوذ ملکه مادر و خواجه‌گان سیاه پوست لغو گردیده است.»^۳ طی سلطنت سلیمان و سلطان حسین نیروی سیاسی دیگری که موفق شد به مقام بسیار قدرتمندی دست یابد، حرم و همواره با ن شخص وزیر بود. حرم به نوعی هیات مشاوره غیر رسمی شبیه است و معمولاً بر همه امور تفوق دارد.^۴

۱. سانسون، ص ۱۱۹.

۲. شاردن، ج ۸، ص ۳۲۸.

۳. سانسون، ص ۲۲۹.

۴. سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۳۸.

همچنین بانوانی در این دوره بودند علاوه بر مداخله در امور سیاسی در امور فرهنگی نیز فعال بودند. مهین بانو مشهور به سلطانم خواهر تنی شاه عباس اول و دختر شاه اسماعیل اول بود که در سال ۹۲۵ه. ق متولد شد. این شاهزاده خانم که تا پایان عمرش مجرد می‌زیست نفوذ فراوانی در دربار شاه طهماسب داشت و شاه نیز به او مهر و محبت فراوانی ابراز می‌کرد و برای راهنمایی‌هایش ارج فراوان قائل بود و شاهزاده سلطانم نیز از این همه لطف و محبت شاه طهماسب در راه خدمت به مردم و رفع احتیاجات آنها و جلوگیری از ظلم و ستم به آنها استفاده می‌کرد و شاه را به صدور دستورات مناسب راهنمایی فرمود. بانو مریم بیگم دختر شاه صفی جانشین شاه عباس اول است. وی از زنان نیکوکار و دانش دوست زمان خود بوده است. از اقدامات وی در اصفهان تأسیس مدرسه مریم بیگم در محله حسن‌آباد و مسجد مریم بیگم جنب دروازه دولت (خیابان طالقانی، کوچه مقابل مسجد باب‌الرحمه) می‌باشد.^۱ همچنین از زنان فعال دیگر در عرصه سیاست می‌توان از زینب بیگم عمه شاه عباس اول و پریخان خانم دختر شاه طهماسب اول را می‌توان نام برد. در این دوره جدا از محدودیت‌هایی که بیان شد زنان در امور سیاسی و فرهنگی مشارکت داشته‌اند و نقش مؤثری ایفا کردند؛ ولی زنان درباری در مقایسه با زنان شهری و روستایی از آزادی کمتری برخوردار بودند.

نتیجه:

با توجه به آنچه بررسی شد عمده‌تاً سفرنامه‌های دوران صفویه اطلاعاتی دربارهٔ زنان اشراف و درباری ارائه داده‌اند و در ارتباط با زنان عادی مطالب کمتری ذکر شده است. در این دوران با توجه به اینکه زنان عادی شامل زنان روستاها و شهرها بسته به موقعیت اجتماعی روابط آزادتر از زنان درباری داشته‌اند. همچنین زنان دربار و اشراف

۱. خوشنودی، وقف نامه مدرسه مریم بیگم، ص ۱۱۳.

در حرمسراها علی رغم محدودیت شدید و تحت مراقب خواجه سرایان در امور سیاسی مشارکت داشته‌اند و انواع سرگرمی‌های خاص خود چه در حرم سرا و چه در سفرهای شاهان در بیرون از حرم را داشته‌اند؛ بنابراین در این دوره زنان عادی فعالیت‌های اقتصادی و سرگرمی‌ها و ازدواج و همچنین نوع پوشش آنان متفاوت از زنان درباری و اشراف می‌باشد. همچنین بین زنان شهری طبقات ضعیف و ثروتمند جامعه ازدواج و برگزاری مراسم به گونه‌ای متفاوت بوده است. سفرنامه نویسان در این دوره به نوعی به وضعیت اجتماعی زنان حرمسرا اشاراتی داشته‌اند.

منابع و مأخذ:

- التاریوس، آدام، *سفرنامه آدام التاریوس بخش ایران*، ترجمه احمد بهپور، تهران، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران، سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- العاملی، جعفر، *الصحيح من سيره النبي*، ج ۴، ج ۳، دارالهادی-دارالسيره، بیروت، ۱۴۱۵.
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ج ۳، تهران، نگاه، ۱۳۸۶.
- تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۹.
- تکتاندر فن دریابل، گئورگ، *ایتزپرسیکوم*، ترجمه محمود تفضلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- خوشنودی، عفت، «وقف نامه مدرسه مریم بیگم»، *وقف میراث جاویدان*، شماره ۷۴، ۱۳۹۰.
- دلواله، پیترو، *سفرنامه دلواله (قسمت مربوط به ایران)*، ترجمه شعاع الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- دریایی، تورج؛ *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، فقه‌نوس، ۱۳۸۳.
- سانسون، سفرنامه سانسون، *وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی*، تحقیق و مطالعه دقیق درباره آداب و اخلاق و حکومت ایران، باهتمام و ترجمه تقی تفضلی، اصفهان، بی نا، ۱۳۴۶.

سیوری، راجر مروین، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی (ویرایش ۳)، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.

سامی، علی، *تمدن ساسانی*، شیراز: موسوس، ۱۳۴۲

شاردن، جان، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد علی عباسی، ج ۲، ج ۴، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰

_____؛ *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد علی عباسی، ج ۸، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰

_____؛ *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد علی عباسی، ج ۲، ج ۲، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰

_____؛ *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد علی عباسی، ج ۷، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۵

شرلی، آنتونی، *سفرنامه برادران شرلی در زمان شاه عباس کبیر*، ترجمه آوانس، ج ۲، بکوشش علی دهباشی، تهران، نگاه، ۱۳۶۲

طاهری، علی اصغر، *شیشه چی*، زهره، *ناصرالدین شاه و حرمسراهایش*، ج ۱، مشهد، داریوش، ۱۳۹۱

فریر، رونالد، *سفرنامه شاردن*، برگزیده و شرح، ترجمه حسین هژبریان، حسن اسدی، تهران، نشر پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۰

فیگویروا، دن گارسیا دسیلوا، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگویروا*، ترجمه غلام رضا سمیعی، ج ۱، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳

فوران، جان، *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹۸ شمسی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷

کمپفر، انگلبرت، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، ویرایش ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰.

لمبتون، آن، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، ج ۱، تهران، نی، ۱۳۷۲

نوری مجیری، مهرداد، «زنان نامدار صفوی در عرصه سیاست»، *فصلنامه تاریخ پژوهی* (مجله انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره ۵۵، ۱۳۹۲.

نوایی، عبدالحسین، غفاری فرد، عباسقلی، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، ج ۶، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۹.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

گناهان جنسی مردان در متون پهلوی

حسنی سفاری^۱ (نویسنده مسؤل)

شهرام جلیلیان^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۹

چکیده:

در بسیاری از متون پهلوی، به مسئله گناهان مردان و زنان و مجازات‌های آن‌ها در دین زردشتی پرداخته شده است. یک بخش از گناهان در دین زردشتی، گناهان ویژه مردان است و چنان‌که این متون نشان می‌دهند، مردان ایرانی بایستی از کارهای ناشایست و گناهان، سخت پرهیز می‌کردند که مبادا کرده‌ای ناشایست و ناپسند که در جامعه دینی ایرانی گناه انگاشته می‌شد، از آنان سرزند. گناهان مردان از دیدگاه آیین زردشتی چندین گونه بودند و برای هرکدام از آن‌ها مجازاتی تعیین شده بود. در این پژوهش به آن گناهایی که می‌توان آن‌ها را «گناهان جنسی مردان» نامید، به ویژه گناهایی چون لواط، همخوابگی با زنان در دوران دشتان (= قاعدگی)، با شهوت به سوی زنان دیگر رفتن و یا زنا، و احتلام در خواب، پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: دین زردشتی، گناه، گناهان مردان، گناهان جنسی مردان، متون پهلوی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید چمران اهواز hosnasaffari@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز jalilianshahram@yahoo.com

۱- لواط کردن:

در دین زردشتی چنان که در بسیاری از متن‌های پهلوی بازتاب یافته است، لواط کرده‌ای بسیار ناپسند و نکوهیده خوانده شده است چراکه فعالیت جنسی، تابع وظیفه تولید مثل است و به‌همین دلیل همجنس‌بازی بسیار نهی شده است.^۱ در شریعت زردشتی، پاره‌ای از گناهان، «مرگ‌آزنان» اند و مرتکب در این جهان، مرگ‌ارزان است، یعنی باید گشته شود، و روانش نیز در جهان پسین آمرزیده نشده و از پُل چینود (= صراط) نمی‌تواند بگذرد؛ یکی از این چند گناه، لواط یا غلامبارگی کردن است.^۲ در مینوی خرد، فهرستی از گناهان گوناگون بازگو شده است که یکی از آنها لواط یا غلامبارگی است که از بزرگ‌ترین گناهان خوانده می‌شود چنان‌که پادافره لواط‌کننده و لواط‌دهنده مرگ‌ارزانی خواهد بود.^۳ این گناه چنان بزرگ است که حتی ثواب ازدواج خُویدوده (= ازدواج خویشاوندی یا ازدواج با محارم) نیز آن را پاک نخواهد ساخت. تنها راه بخشش این گناه، این است که گناهکار در برابر یک روحانی زردشتی از ته دل اظهار پشیمانی و توبه کند و خودش را برای مجازات و کفاره گناه‌اش تسلیم حکم شریعت زردشتی قرار دهد و اگر مجازات‌اش به آخرین حد کیفری برسد، آنگاه گناه‌اش بخشیده و در این دنیا آمرزیده خواهد شد. لواط به‌خاطر حداکثر بزرگ بودن گناهش، چه قبل و چه بعد از عمل ازدواج خُویدوده باشد، تفاوتی ندارد و گناه نابخشودنی است.^۴

از دید آیین زردشتی این کرده، چنان ناپسند و نابخشودنی است که اگر کسی لواط‌کننده را بکشد، برای او یک تناپل^۵ ثواب وجود خواهد داشت. به‌گزارش «مینوی خرد»، آفرینش دیوان نیز از عمل زشت لواط انجام گرفته است: «و اهریمن بدکار،

۱. دوشن‌گیمن، دین ایران باستان، ص ۱۶۹.

۲. وندیداد، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳. مینوی خرد، ص ۳۷.

۴. روایت امید اشوهیشتان، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۵. اندازه‌ای برای سخت‌ترین گناه.

دیوان، دروج‌ها و دیگر زادگان خود را از عمل لواط خود به‌وجود آورد.^۱ از این رو، کسی که لواط‌گُند، روان او همانند دیو خواهد شد.^۲

کتاب «صد در نثر» هم سخت دیگران را از گناه لواط و حتا از انجام دادن این کرده با زنان نیز، منع می‌کند: «این که از غلامبارگی و مواجری کردن، پرهیز باید کردن، چرا که سر همه گناهان دین، این است و در دین به (= دین زردشتی)، از این بدتر گناه نیست. و مرگ‌ارزانی به‌حقیقت ایشان را شاید خواندن. اگر کسی بدیشان فراز رسد و ایشان را در میان این کار ببیند، هر دو را سر ببايد برید و هیچ گناهی نباشد و هیچکس را بی‌دستوری دستوران و پادشاهان نشاید کشت به‌جز از غلامبارگی و مواجری. این گناه چون با زنان کنند، همچنان بود که با مردان.»^۳ و چنین است که گفته می‌شود تنها کفاره دنیایی این گناه، آن است که گنه‌کار گُشته شود.^۴ همچنین در «صد در بندهش» لواط کردن از بدترین گناهان خوانده شده است «که چون از کسی این گناه جسته باشد، دوزخی می‌باشد و تا رستاخیز روان او از دوزخ بیرون نیاید.»^۵ در *رد/ویراف‌نامه*، چگونگی مجازات روانِ آنهایی که در دنیا لواط کرده‌اند، توصیف شده است: «دیدم روانِ مردی که ماری همانند تیری در نشیمن آن روان اندر می‌شد، و از دهان او بیرون می‌آمد و دیگر ماران بسیار همه اندام او را می‌جویدند و از سروش اهلو و آذر ایزد پرسیدم که: «این چه گناه کرد که روان او آنچنان پادافره گرانی را متحمل می‌شود؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روانِ آن مرد دروندی است که در گیتی لواط کرد و مردی بر خویشتن هشت. اکنون روان او باید چنین پادافره گرانی

۱. مینوی خرد، ص ۲۲.

۲. شایست ناشایست، ص ۲۲۷.

۳. صد در نثر، ص ۸-۹.

۴. روایت امید اشوهیشتان، ص ۲۵.

۵. صد در بندهش، ص ۱۰۷-۱۰۸.

را تحمل کند.^۱ و «دیدم روانِ مردی که مارها مژده او را می‌گزیدند و می‌جویدند و به هردو چشم او مار و گرم می‌ریدند و میخ آهنی بر زبان او بسته بود. و پرسیدم: «این تن چه گناهی کرد که روان او چنین پادافره گرانی را متحمل می‌شود؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروندی است که عمل لواط بسیار کرد و به دلیل میل به شهوت بد با زن کسان دیگر همخوابگی کرد و با چرب‌زبانی خویش زنان دیگران را فریفت و گمراه کرد و از شوهر جدا کرد.»^۲ این پادافرها و مجازات‌های دهشتناک نشان‌دهنده این واقعیت است که لواط و غلامبارگی در آیین زردشتی به شدت نهی شده است و سزای کسانی که لواط می‌کنند در جهان مادی مرگ و در جهان دیگر نیز، بدترین و سخت‌ترین شکنجه‌هاست. بزرگ بودن این گناه احتمالاً، بیشتر به دلیل اهمیت مسئله ازدواج و خانواده و فرزند در آیین زردشتی است، و این‌که مردان تنها زمانی مجاز به تمکین و همخوابگی هستند که این همخوابگی با زن قانونی و در جهت حفظ و تداوم نسل باشد. در غیر این صورت، نفس عمل نزدیکی به دلیل نابود کردن منی/ نطفه، کاری بسیار نکوهیده و ناپسند انگاشته می‌شده است.

۲-ارتباط و همخوابگی با زنان در دوران دشتان (= عادت ماهیانه):

از دیگر گناهان مرگ‌ارزان یا گناهی که گناهکاران سزاوار مرگ می‌شده‌اند، «دشتان‌مرزی» است. دشتان‌مرزی به معنای نزدیکی کردن و همخوابگی با زن دشتان و حایض است. در متن‌های پهلوی، این اصطلاح به شکل «پَد اَبَر رَوِشَن» (pad abar rawishnih) و «رَوِشَن کردن» (rawishn-kardan) آمده است که هر دو به معنای ارتباط نامشروع و در حکم زنا کردن است.^۳ در روایت پهلوی در رابطه با نزدیکی و همخوابگی در دوره دشتان گفته می‌شود که «این دیگر روشی کردن و بر خلاف شرع رفتار کردن و

۱. ارداویراف‌نامه، ص ۶۵-۶۶.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. وندیداد، ج ۳، ص ۱۵۲۱-۱۵۲۳.

عمل حرام است که در حالت عادت ماهانه، با زن نزدیکی و هم‌بستری شود.^۱ بنا بر متون پهلوی هر بار سخن گفتن مرد با زن دشتان یک خور^۲ گناه است؛ همچنین با او خوابیدن و آلت را پیش بردن به غیر وظیفه (برای کاری که وظیفه‌اش نیست) گناه گران گفته شده است.^۳ اگر کسی زن دشتان را که با گومیز (= ادرار) و آب غسل نکرده و یا کسی را که باید به گومیز و آب تطهیر شده باشد و نشده، لمس کند شصت استیر گناه مرتکب شده است. اگر کسی دانسته با زن دشتان نزدیکی کند، پانزده تنافور و شصت استیر گناه کرده است.^۴ در آیین زردشتی، این گناه چنان بزرگ است که گفته شده اگر زنی که شوهر او ترک نفقه کرده با زنی مرتکب مقاربت در هنگام دشتان شده و نیز مجرم در جرم‌های دیگر است، دزدی کند؛ در واقع آن زن دزد نیست، بلکه شوهر او دزد است. و هنگامی که آن مرد را بگیرند، باید برابر با آیین رایج در کشور، او را مجازات کنند.^۵ این گزارش گواه است که قانون‌گذاران دوره ساسانی دقت و آگاهی‌های بسیاری داشته‌اند و خواستار این بوده‌اند که اگر مردی زن خود را ترک گفته و با زنی دیگر، دشتان‌مرزی کند مستوجب مجازات گرانی شود.

در وندی‌د، یادافره کسی که با زن دشتان نزدیکی کند، آمده است که «اگر کسی زن نشان حیض دیده، یا دشتان خون‌مند (را که سیلان خون دارد) با هوس‌کرداری، به تن نزدیک شود که برای او (زن) حالت نشان دشتانی (که زردی دیده و نشان آغاز دشتان‌مندی است) بود یا که برای او دشتان نشانگی (قاعدگی مسلم، که سیلان خون است) بود؛ اگر به نخست‌بار نزدیک شده (نخست‌بار نشسته) سی ضربه ابر زدن با شلاق اسبرانی، سی ضربه با شلاق فرمانبرداری. اگر به دوم‌بار نزدیک شده، به دوم‌بار

۱. روایت پهلوی، ص ۵۲.

۲. معادل شصت استیر (= سیر) که همانند درهم هم واحد وزن است و هم واحد پول.

۳. روایت آذرفرنبغ فرخزادان، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۴. وندی‌داد، ج ۳، ص ۱۵۳۷.

۵. مادیان هزار دادستان، ص ۳۵۶.

نشسته، پنجاه ضربه ابر زدن با شلاق اسبرانی، پنجاه ضربه با شلاق فرمانبرداری. اگر به سومبار نزدیک شده، به سومبار نشسته، هفتاد ضربه ابر زدن با شلاق اسبرانی، هفتاد ضربه با شلاق فرمانبرداری. اگر به چهارمبار نزدیک شده، به چهارمبار نشسته، که به درون جامه یا بستر فراز رسد، که ناپاکی دشتان را مرد را فراز رسد اما فرو نریزد به درون از نطفه (نطفه فرو نریزد) او را نود ضربه ابر زدن با شلاق فرمانبرداری سزا است.^۱ پس پیداست که مجازات دنیوی کسانی که دشتانمرزی می‌کنند به تعداد دفعات افزایش می‌یابد. یک گزارش زردشتی دیگر، گناه هم‌خوابگی با زن دشتان را از گناهان بزرگ به شمار آورده است، اما چنین گناهکارانی را سزاوار مرگ نمی‌داند.^۲

در برخی از اندرنامه‌های دوره ساسانی نیز هم‌خوابگی با زن دشتان سخت نکوهش شده است. آذرباد مارسپندان، موبدان موبد دوره شاپور دوم، نزدیکی با زن حیض‌مند را مایه زیان و بدی به تن و روان می‌داند و مردمان را اندرز می‌دهد که: «تن را از دروغ، بزه و نیز زن حائضه دور دارید، و از این موارد سخت بپرهیزید که شما را زیان به تن و بدی به روان نرسد.»^۳

پادافره و کفاره گناهان مردانی که آگاهانه با زن دشتان نزدیکی کرده‌اند در وندیداد بازگو شده است: «توبه کسی که زن دشتانمند را دانسته و از روی دانایی و در حالی که زن نیز به دشتانمندی خود آگاه است، نطفه‌ها را فرو ریزد؛ یک هزار از چهارپایان کوچک (گوسفند یا بز) بکشد. و از همه آن چارپایان تکه‌های ویژه را با زوهر، برای آتش مقدس، در پارسایی فراز برد. یک هزار، پُشته از هیزم‌های سخت خشک‌شده آزمایش شده، برای آتش، فراز برد. یک هزار از دسته‌های برسم بندد، یک هزار از مارهای به روی شکم خزنده را بکشد. و دو هزار از دیگر مارها را، یک هزار از وزغ‌های دم‌زننده

۱. وندیداد، ج ۳، ص ۱۵۲۰-۱۵۲۱.

۲. روایت امید اشوهیشتان، ص ۲۵۷.

۳. واژه‌ای چند از آذرباد مارسپندان، ص ۱۸۳.

بکشد (وزغ‌هایی که در خشکی هستند) و دو هزار از وزغ‌های آبی، یک هزار از مورهای دانه‌کش بگشد و دو هزار از دیگر انواع مورچه. سی پُل روی آب روان رودها برپا کند. پس آنگاه وی را یک‌هزار ضربه ابر زدن با شلاق اسبرانی، دو هزار ضربه با آلت فرمانبرداری^۱ است.^۲ این کفاره‌ها و مجازات‌های سخت که گهگاه به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش می‌یابد و جبران آن گناه را بسیار سخت و گاه ناممکن می‌سازد، نشان از بزرگی این گناه و تنفر جامعه دینی زردشتی از این کرده‌ناشاپست است. در *روایت آذرفرنبغ فرخزادان* کفاره مردی که با زن دشتان نزدیکی کند، چنین آمده است: «هزار زوهر چارپا به آتش بهرام گفته شده است؛ و هزار پُشته هیزم، و هزار پُشته چوب خوشبو، و هزار مراسم یزش که در آن زوهر به آب ببرد؛ و هزار مار و دو هزار سوسمار، و اگر هزار مار بکشد، کرفه‌اش بیشتر است، و هزار وزغ آبی، و دو هزار وزغ بیرون از آب، که می‌تواند بدونند، و هزار مور دانه‌کش، و دو هزار مور کوچک، هزار مگس سیاه، و هزار مارمولک، و سی پُل بر محل گذر آب بستن؛ و اگر مرد توانا باشد، آنگاه جبران‌ش چنین است که در اوستا آشکار است؛ و اگر نمی‌تواند، اگر مراسم همه دین و دوازده هوماست را با زوهر به جا آورد، آنگاه خوب جبران می‌شود.^۳ به‌گزارش *وندیداد*، مرد نباید بیش از چهار روز که زن بزاده باشد و با او صحبت کند (هم بستر شود) دو تنافور گناه باشد و شیر از آن زن فاسد کند و بعد از آن شیر دادن کودک را زیان دارد و دایه باید دادن و اگر نه شیر مادر بر فرزند حرام باشد.^۴»

۱. سروشه چرنام، نوعی شلاق چرمی برای تنبیه گناهکاران.

۲. *وندیداد*، ج ۳، ص ۱۵۲۰-۱۵۲۱.

۳. *روایت آذرفرنبغ فرخزادان*، ص ۱۱۳.

۴. *وندیداد*، ج ۱، ص ۴۹۵.

در *ارداویرافنامه*، مجازات مردانی که با زن دشتان ارتباط و نزدیکی داشته‌اند، چنین تصویر شده است: «و دیدم روان مردی که ریم (= کثافت) و دشتان زنان در دهان او می‌ریختند و می‌خورد»، برای هریک باری، پانزده و نیم تنافور گناه است.^۱ در همه منابع پهلوی، پادفراه‌های سخت و جانفرسایی برای نزدیکی با زن دشتان تعیین شده است. به نظر می‌رسد که این شدت عمل‌ها دو دلیل اصلی داشته باشد: یکی این‌که، اهریمنی بودن حالت دشتان در زنان، چنان‌که منابع فارسی میانه می‌گویند حالت دشتان، اولین بار از بوسه اهریمن بر پیشانی دخترش «جهی» ظاهر شده است، و دوم این‌که، ضایع و تباه شدن منی و نطفه در مردان به دلیل اهمیتی که فرزند در آیین زردشتی دارد، چیز بسیار نکوهیده و خلاف دین بوده است و فرد دین‌دار موظف بود که از این گناه دوری کند یا به بدترین شکل، مجازات گناه خود را پس دهد.

۳- با شهوت به سوی زنان دیگر رفتن (زنا کردن) و زن کسان ستاندن:

از دیگر گناهانی که در متن‌های فارسی میانه یاد شده است ارتباط نامشروع با زن شوهردار است که از آن به نام «تن دُزدی» نیز نام برده شده است. زنا و نزدیکی با زن شوهردار از گناهان کبیره است و مرگ‌ارزانی در پی دارد. چنین احکامی در جامعه ایران ساسانی، که اساس نظم اجتماعی بر پایه اصل نظام طبقاتی و نظام سرمایه‌داری و مالکیت فردی استوار و تجاوز به چنین زنی، تجاوز به دارایی کسی و فراتر رفتن از نظام مالکیت است نه که بی‌حرمتی به خود زن؛ اما دخترانی که تحت سرپرستی و قیمومت نبودند، اگر مورد تجاوز واقع شده و آبستن می‌شدند، نباید از عمل خود شرمگین باشند و برای متجاوز نیز هیچ مجازات و حدّ شرعی و عرفی نیست. اما دخترانی که

۱. ارداویرافنامه، ص ۶۶-۶۷.

تحت سرپرستی نبودند، چون کنیزان و... اگر در خانه ارباب آبتن می‌شد، بهره آبتنی که کودک بود به ارباب خانه تعلق داشت و در شمار کنیزان بود.^۱

در بسیاری از متون اخلاقی پهلوی، شهوترانی به سختی نکوهش شده است. در کتاب *مینوی خرد*، زن مردم را فریب دادن و نزد آنان رفتن، یکی از گران‌ترین و بزرگ‌ترین گناهان به شمار آمده است.^۲ در اندرزی از انوشه‌روان آذرباد مارسپندان آمده است که: «زن دیگران را مفرب، چه نسبت به روان گناه گران بود.»^۳ بزرگمهر حکیم نیز در اندرزنامه‌اش به شدت دیگران را از شهوت که محرک انسان به سوی کارهای ناشایست از جمله زنا است بر حذر می‌کند و شهوت را خودخواه‌ترین و آشفنازترین دروجان می‌داند.^۴ همچنین پوریوتکیشان (= دانایان پیشین) چنین گفته‌اند که اگر کسی با زن شوی‌مند (= شوهردار) بیامیزد (= هم‌بستر شود) که در آن زن گناهی نیست (= بی تقصیر است)، پس از عمل آن مرد زناکار، ناآشتی و دشمنی و دردمندی در جهان بیفزاید. و در جای دیگر گفته‌اند که کسی که با زنی بیگانه بیامیزد (= تجاوز کند) تخمه و نژاد را نابود کند و ناپاک گرداند.^۵

«زن دزدی» بر اساس متون پهلوی در آیین زردشتی نمودهای متفاوتی پیدا می‌کند؛ به گزارش کتاب *روایت امید / اشوهِیشتان*، ازدواج خُویدوده (= ازدواج خویشاوندی یا ازدواج با محارم) را به هم زدن نیز، در حکم زن‌ربایی است و مرگ ارزانی دارد.^۶ در روایات پهلوی، درباره مرگ‌ارزانی این گناه گفته می‌شود که «اگر سردار زنی، زن را به مردی دهد و این زن و مرد، هر دو بدین کار راضی باشند و موافقت کنند، آنگاه همان

۱. وندیداد، ج ۳، ص ۱۴۹۴.

۲. مینوی خرد، ص ۵۲.

۳. اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان، ص ۸۱.

۴. اندرز بزرگمهر حکیم، ص ۱۲۷.

۵. قادری، اندرز پوریوتکیشان، با دانایان ایران باستان، ص ۹۷-۹۹.

۶. روایت امید اشوهِیشتان، ص ۱۶۶.

سردار، بدون اجازهٔ مرد اوّل، زن را به مرد دوّمی بدهد، و زن نیز به این کار موافق باشد، و این عمل یکسال بدون آگاهی مرد اوّل ادامه پیدا کند، سردار زن و مرد دوّم هر سه مرگ‌ارزان هستند.» همچنین در جایی دیگر هم که از گناهان مرگ‌ارزان نام برده شده است، گناه «زن کسان ستاندن، به یک سال» را نیز از گناهان مرگ‌ارزان خوانده‌اند.^۱ گناه همیمان یا خصمان، که گناه نسبت به مردم است و گناهی است که مرتکب را در برابر مدعی و کسی قرار می‌دهد که از آن گناه آسیب دیده است، به‌طورکلی شامل گناهان نابخشودنی در آیین زردشتی است اما در برخی از منابع پهلوی به صورت اخص، برای زنا کردن به کار رفته است. ^۲ در صد در بندهش آمده است «و هر کس که در گیتی زنا کرده باشد و زنی را از راه ببرد، و آن گناه همیمان خوانند. چون بمیرد روانش به چینود پُل رسد، شمارش ن‌کنند و اگر چه نیک‌کردار باشد تا همیمان (کسی که گناه نسبت به او روا شده است) رسیدن و عقوبت آن کارهاش دهند و پس شمارش بکنند. و اگر گناه بیشتر باشد به دوزخ برند، و دشواری در دوزخ بدو می‌رسد. می‌داند که عقوبت این کارها گیرد و به دوزخ باید شدن و آن پُل از همهٔ عذاب‌ها او را بتر باشد و همیشه غم و اندوهی به وی رسد تا آنکه شوهر آن زن که همیمان او بود رسد و بدان سبب، عذاب‌ها دهندش و بعد از آن شمار کنند.»^۳ این گزارش نشان می‌دهد روان شخصی که با زن شوهرداری درآمیزد، تا زمانی که از شوهر آن زن طلب بخشش نکرده و نظرش را جلب ن‌کند، گناهکار و در جهان پسین دیگر مجازات می‌بیند. در دینکرد، دلایل مجازات سنگین زنا کردن با زن شوی‌مند به این صورت بیان شده است: «مردی که با زن شوهرداری در می‌آمیزد اگر مجازات نشود، نامنی و رنج در جهان افزایش می‌یابد و مرد، تاوان نامنی و رنجی که به واسطهٔ عمل او در جهان زیاد

۱. روایت پهلوی، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲. شایست ناشایست، ص ۱۰۴.

۳. صد در بندهش، ص ۱۷۰-۱۷۱.

شده، خواهد داد.^۱ در جای دیگر از کتاب ششم دینکرد نیز به این قضیه از لحاظ عاطفی و جلوگیری از سست شدن و از هم پاشیده شدن روابط خانوادگی و از بین رفتن عشق و محبت بین زن و شوهری نظر افکنده شده است، بدین صورت که انسان نباید طالب زنان افراد دیگر باشد چراکه عشقش نسبت به همسرش از میان می‌رود و با فاحشه‌ها هم‌بستر می‌شود.^۲ در صد در نثر هم آمده است که: «سخت پرهیز باید کردن از روسپی‌گری، از بهر آن که هر کسی که زن کسی بفریبد و با وی فساد بکند، آن زن در ساعت بر شوهر حرام شد و بعد از آن هر باری که شوهرش با وی گرد آید، همچنان بود که با مرد بیگانه، نزدیک شده باشد. و همچنین اگر مردی با زن ناشایستی درآمیزد به این دلیل که منی خود را ضایع کرده، محکوم است.»^۳ بر این اساس زنا با زن شوهردار از گناهان نابخشودنی است: «چه اندر دین گوید که هر کس که پتت (= توبه) کرده باشد اگر چه گناه بسیار کرده باشد و کند، هرگز به دوزخ نرسد، مگر گناهی که در زن کسی جسته باشد (= با زن دیگری زنا کرده باشد) چه آن گناه به هیچ کرفه (= ثواب) از بن او به‌نشود و چون روانش به چینودپل رسد، امشاسفندان او را ببند و گویند دزد دروند (= کافر) آمد، از او دور باید بودن و روان او گویند: تو چه فرمایی این دزد دروند را. و روان زن شوهر آن گوید: آنچه پادفراه (= سزا) در خور او راست، عقوبت کنید و آنچه کرفه من است به من دهید.»^۴

در *یشت‌ها*، ایزد ارته/ اشه، که دارای بلندترین درجه اخلاقی است و به خوبی خاندان پاک و بی‌آلایش ایرانیان باستان را می‌نمایاند، خروش برآورده و گله‌مند است از مردی که به زور دختری را از راه به در برده و آبستن می‌کند، اما او را به زنی نمی‌گیرد.^۵

۱. کتاب ششم دینکرد، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. صد در نثر، ص ۴۴.

۴. وندیداد، ج ۳، ص ۱۷۰۰.

۵. پورداد، یشت‌ها، ج ۲، ص ۱۸۵.

بنابراین، در آیین زردشتی اگر زنی کودکی نامشروع خود را از ترس بدنامی و برای حفظ آبرو سقط کند و آن کودک را از بین ببرد، گناه آن به ذمهٔ مردی است که آن زن را از راه به در برده است. در صد در نثر، این مطلب توضیح داده شده است: «و اگر از این ارتباط نامشروع، زن آبستن شود و از بیم بدنامی، کودک را هلاک کند؛ پس آنکس که فرزند متعلق به وی باشد، همچنان بود که به دست خویش فرزند را هلاک کرده بود، پس او مرگ‌ارزان باشد. و اگر آن کودک را بزاید و بر دین نماند هر گناه که وی و فرزندان کنند، آنکس را همچنان بود که به دست خویش کرده بود. اگر با زن به‌دینان کند، حالی بر شوهر حرام شود و اگر کودک بزاید، حرامزاده بود و آنگاه گناه از این بشود که آنکس که نزدیک شوهر وی شود و بگوید که مرا با زن تو چه واقعه رسید، خطا در وجود آمد، اگر عفو گُنی تو دانی و الا که مرا تیغ کشی، خون من بر تو حلال است. اگر بخشد گناهش از بن بشود (= بخشیده شود) و الا این گناه به هیچ نوعی از بن بنشود. و این گناه را گناه «خصمان» خوانند تا خصم خشنود نشود گناه بریزد، روان وی بر سر چینود پُل باز دارند تا آنگاه که خصم بر او رسد و خصمی خود گُند و جواب او باز دهد.»^۱ چنان که آشکار است، گناه زنا کردن با زن شوهردار به هیچ وجه کفاره و بخشش ندارد، مگر اینکه فرد زنا کار از شوهر آن زن، طلب بخشش کرده و از گناه او درگذرد، و الا تاوان این گناه تا ابد با فرد زانی باقی خواهد ماند. البته زناکاری درجاتی دارد و بر طبق ضوابط و شرایطی برای آن مجازات تعیین شده است. در فرگرد پانزدهم از وندیداد، آمده است که گناه زنا، هنگامی مجازات و سزا دارد، که زنا با زن شوی‌مند باشد، یعنی زنا با محصنه، و برای مردی که با دختری نزدیکی کرده که سرپرستی ندارد و قیمتی برایش نیست، مجازات تعیین نشده است.^۲

۱. صد در نثر، ص ۴۴-۴۵.

۲. وندیداد، ج ۳، ص ۱۷۰۳.

یکی دیگر از دلایل سنگینی گناه زناکاری با زن شوهردار در هم آمیختن نطفه‌ها و آسیب رساندن به جنین است: «در روسپی‌گری و روسپی‌بارگی در آمیختن نطفه مردمان است، و به این جهت روسپی‌بارگی درجاتی دارد و سبک‌ترین نوع آن هم‌آغوشی با زنی است که شوهر نداشته باشد و در آن واحد با مرد دیگری هم به سر نبرده باشد. اگر زن شوهر داشته باشد، زانی باید سیصد استیر به وی تاوان بپردازد، زیرا زنا (= تن دزدی) است و این تاوان چونان وامی تلقی می‌شود. اما اگر شوهر با زن خود هم‌آغوشی کند، گناه هم‌آمیختگی نطفه روی می‌دهد که گناهی مستقل و مستوجب پادفراه سنگین‌تر است و اگر زن حامله نیز باشد، به جنین آسیب می‌رسد و طفل نیز همیمال زانی خواهد بود. اگر شوهر زن را به دلیل زنا طلاق دهد و زن بی‌گناه باشد وی نیز همیمال مرد زانی خواهد شد و گناه بزرگ‌تر می‌گردد.»^۱

در ارداویراف‌نامه، مجازات مردان زناکار به شکل پخته شدن تن در دیگ رویین آمده است.^۲ همچنین نگونسار آویخته شدن، استمناء کردن و منی را در دهان و گوش و بینی ریختن، مجازات مردانی است که در گیتی (= جهان مادی)، زنا کردن و زن دیگران را فریفتند.^۳ به موجب ماتیکان هزار دادستان، تاوان تجاوز به زن دیگری، سه صد استیر است که باید به سرپرست و شوهر یا پدر یا قیم زن پرداخت شود. در این جهان تاوان با پول است و در جهان پسین و روز حساب و شمار با وزن.^۴ در همه متون پهلوی، آشکارا بیان شده است که زناکار باید تاوان و جریمه را به شوهر یا صاحب زن بدهد، این بدین معنی است که مجازات زناکار به خاطر جبران گناه نسبت به خود زن نیست؛ بلکه برای این است که در مال شوهر او تصرف کرده است. به عبارت دیگر، زن

۱. شایست ناشایست، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲. ارداویراف‌نامه، ص ۸۰-۸۱.

۳. همان، ص ۹۱-۹۲.

۴. وندیداد، ج ۱، ص ۴۸۹.

را در مالکیت مرد می‌دانستند و به همین دلیل از زنا با زن شوهردار، با اصطلاح «تن دزدی» یاد شده است.

پرداخت جریمهٔ مالی در رابطه با زنا با زن محصنه با زن کسان (دیگر) بر اساس منابع پهلوی ۳۰۰ درهم است، و چنان چه کسی زن مردی را بدزدد و با او زنا محصنه کند، باید ۷۰۰ درهم به‌عنوان تاوان زنا و نیز ۵۰۰ درهم برای دزدی بدهد. و اگر کسی از دختر صغیر، ازالۀ بکارت کند باید ۶۰۰ درهم (به‌عنوان تاوان) بدهد و نیز دختر صغیر را (به‌خانواده‌اش) باز سپارد.^۱ از دیگر گناهان مرتبط با زناکاری که شخص زناکار را متحمل تاوان و مجازات سنگین می‌کند، گناه زنا با زن غیر زردشتی است. گفته می‌شود «اگر مردی با زن غیر بهدین نزدیکی کند، گناه گران است؛ اگر آبستن باشد چند گناه می‌توان باشد؛ و اگر دشتان باشد، جبران (کفاره) آن همانند کفارهٔ نزدیکی مرد با زن دشتان است؛ اگر دشتان و آبستن نباشد، به غیر از گناه نزدیکی با غیر بهدین، به‌خاطر زخم زدن به بدن و بیم دادن به روان و گرفتاری موقت، کفاره بر او واجب است؛ و اگر بدان گرفتار شود، به‌خاطر تلف کردن منی با زن دشتان، یعنی در تن او نریختن، حکم آن یک تناؤل گناه تلف کردن منی و تن را ناپاک کردن است.»^۲ به گزارش وندیداد، «آن مردی که چهار بار به نزدیک زن جددینان رود، اگر آن زن آبستن نشود همچنان باشد که دشتان‌مرزی کرده باشد (یعنی حکم چنان است که با زن دشتان یا قاعده نزدیکی کرده باشد) و اگر زن آبستن شود و فرزندان زاید و بر جددینان بماند، هر گناه که آن فرزندان کنند، همچنان باشد که آنکس به دست خویش همی کند، و این گناهی بس گران است و بسیار مرگ‌آرزان. و اگر مردی چهار بار به نزدیک زن مردمان رود، اگر مرد آبستن نشود، گناه دشتان‌مرز باشد، و اگر آبستن شود گناه آن را حساب برنتوان گرفت، زیرا که از آن تواند بود که فرزندانگان بسیار بزاید نتوان گرفت، زیرا که از آن تواند بود

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۷۱.

۲. روایت آذرفرنبغ فرخزادان، ص ۱۱۴-۱۱۵.

که فرزندزادگان بسیار بزاید و چندانى گناه دستان و مرگ‌ارزان که از آنان در وجود آید، همچنان بود که این کس به دست خویش کرده باشد.^۱

با ورود اسلام به ایران و در تعامل قرار گرفتن زردشتیان با مسلمانان، احکام و شرعیات آیین زردشتی نیز متناسب با زمانه بانویسی شدند. چنانکه گفته می‌شود «اگر مرد زردشتی با زن مسلمان همخوابگی کند و به علت این همخوابگی، آن زن حامله شود، در دم گناه ایجاد فرزند در رحم زن مسلمان از جانب مرد زردشتی، گناه تناپوهل محسوب می‌شود. اگر این فرزند به دنیا آید و یا در رحم درگذرد و ایجاد نفاس کند، هر گناهی که در اسلام برای اینگونه معصیت قائلند به روح مرد زردشتی خواهد رسید. شمول این مقوله گناهان، زناهای گوناگون خواهد بود. اگر آن فرزند به پانزده سالگی برسد و همچنان مسلمان باقی بماند، گناه نطفه گذارنده او مرگ‌ارزان است. و اگر آن زن شوهر داشته آن وقت آن مرد زناکار باید به شوهر او به خاطر این زناکاری کفاره دهد. کفاره چنین زنایی، نهد ستیراست، برابر با کفاره گناه همیمالان.^۲

مجازات مردی که با زن دیگری نزدیکی کند در روز پسین اینگونه است: «که آن مرد را به چینودیل آورند و به هر ناشایستی که با زن آن مرد کرده باشد یک بار روی گداخته بر سینۀ او ریزند و کرفه از روان او باز گیرند و به هر بار که بی‌سامانی (= زنا) کرده باشد، هزار و دویست درم سنگ کرفه که کرده باشد، از روان وی به روان شوهر آن زن دهند.»^۳ و اگر مردی دختری را نزدیک شود (= نزدیکی کند) که تحت سرپرستی ردی (= پدر یا قیم) یا تحت سرپرستی ردی نباشد، یا نامزد شده باشد یا نشده باشد، پس آبتنی برای او پیش آورده؛ و آن دختر به سبب شرم از مردم، به میان خون برود یا برای سقط جنین به سوی آب و گیاه برود، و کودک خود را تباہ کند و به این صورت

۱. وندیداد، ج ۳، ص ۱۷۰۶.

۲. روایت امید اشوهیشتان، ص ۲۶۱.

۳. وندیداد، ج ۳، ص ۱۷۰۰-۱۷۰۱.

مرتکب گناه گران شده باشد، چنان است که به پدران آن کودک، گناه بازگردد (= چنان است که پدران زخم وارد کرده‌اند، و آن تباهی و زخم‌ها را سبب شده‌اند). کیفرهای چنین گناهی، سزای از روی آگاهی تلقی می‌شود (گناه عمدی است).^۱ از این رو، زنا در آیین زرتشتی، به ویژه با زن شوهردار و یا زن غیر زردشتی به سختی نکوهش شده و مستوجب مجازات سنگینی شناخته شده است. دلایل نکوهش زناکاری را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: ۱. زایل کردن منی؛ ۲. دستبرد به اموال شوهر و تن دزدی؛ ۳. درهم آمیختگی نطفه‌ها؛ ۴. آسیب رساندن به تن (در ارتباط با زنا با زن غیر بهدین)؛ ۵. تباه کردن و سقط جنین به دلیل اهمیت فرزند در آیین زرتشتی و همچنین دزدی کردن و دستبرد به اموال دیگر (به هر شکل و صورت) و در هم آمیختگی نطفه‌های چند مرد در رحم زن و همچنین آسیب رساندن به تن و روان در آیین زردشتی از گناهان نابخشودنی به شمار می‌آید. به همین دلیل زناکاری که موجب ارتکاب شخص زانی به این اعمال ناشایست می‌شود به شدت منع شده و مرتکبین آن به سخت‌ترین مجازات می‌رسیدند.

۴- احتلام یا جنب شدن در خواب و به جا نیاوردن آداب تطهیر:

در مورد مسایل جنسی، در مسایل شرعی زرتشتی، احکام فراوان و بسیار طولانی و پیچیده‌ای وجود دارد. در مجموعه «روایات داراب هرمزدیار»، اینگونه احکام از روایت موبدان فراوان است. اصولاً این اندیشه که نفس عمل نزدیکی یک عمل شیطانی است که موجب ناپاکی و نجاست و حلول دیو در بدن می‌شود، موجب یک رشته اعمال تطهیر می‌گردد. به همین جهت است که روایت احتلام یا جنب شدن در حالت خواب، یا انزال خفتگان را به اصطلاح «شیطان‌بازی» بیان می‌کنند. این عمل هنگامی رخ می‌دهد که کسی خفته است و در خواب دیو یا شیطان، از این غفلت استفاده کرده و

موجب انزال منی در مرد خفته می‌شود.^۱ بر اساس متون پهلوی، شیطان بازی زمانی گناه به شمار می‌آید که شخص محتلم، آداب تطهیر بعد از احتلام (= بیرون ریختن منی) را رعایت نکند. در غیر این صورت و با رعایت شرایط و ضوابط آداب تطهیر این عمل نه تنها گناه آلود نبوده بلکه می‌توانست موجبات رستگاری شخص احتلام شده در جهان پسین، با اهدای فرزند ذکور به او، را فراهم سازد. بر این اساس «مردمان را که شیطان در خواب بازی می‌دهد، می‌باید پیش از غسل پرهیز کند و اوستا بخواند و چیزی خورد و بعد از آن غسل نماید، جامه‌ای که در حالت احتلام آلوده شده، همان حکم آلودگی جامه زنی را دارد که دشتان شده است. نخست باید جامه با گومیز شسته شده و پس از آن با آب تطهیر شود. اگر کسی محتلم شود و آداویشتی (پتت و پشیمانی) یا اوستای آن را نخواند مانند آن است که یک دیو را آستن کرده باشد. اما اگر یک آداویشتی بخواند، اورمزد به وی یک فرزند ذکور بخشد.»^۲

آداب تطهیر، از جمله غسل کردن و... برای شخص محتلم شده واجب است: «غسل و شستشو و آداب شیطان‌بازی، در هر هنگام و به هر طریقی که آب منی از مرد خارج شود، واجب است و باید سخت از آب منی بر زمین آبادان ریختن پرهیز کرد، چراکه گناه باشد. هرگاه کسی محتلم شود، باید چون بیدار شد، اوستای آداوشیتی تلاوت کرده و غسل نماید. آنگاه ادعیه‌ای دیگر خطاب به سپندارمذ خوانده و نطفه ریخته‌شده را بدو سپارد، تا با نام‌هایی که ترکیب آتر (= آتش) دارد، در پناه خود در بهشت، او را بیرواند، چون درگذرد، آن فرزندان در سر چینود پُل به یاریش شتابند. اما هرگاه آداب تطهیر را شخص محتلم انجام ندهد، نطفه ریخته‌شده توسط اهریمن پرورده شده و بر سر چینود پُل، چون دیوچه‌ای، باعث عذاب و رنج می‌گردد. و این چیزی جز اهمّیت و تقدیسی که خانواده برای فرزند قایل بود نیست که اگر حتی نطفه

۱. وندیداد، ج ۳، ص ۱۶۸۸.

۲. روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۹۲.

در حال خواب بیرون می‌ریخت، می‌توانست فرزندی بهشتی و یاور دین شود، یا دیوی و مخالف دین.^۱

نتیجه:

در آیین زردشتی، هر گونه اعمال و ارتباطی که باعث خروج منی و تباه شدن نطفه در مرد شود، چیزی بسیار ناپسند و حرام و بسته به نوع ارتباط، گناهکار سزاوار مجازات و پادفراه و گاه مرگ‌ارزانی می‌گردید. لواط و غلامبارگی کردن از جمله گناهانی بود که مرتکبین را سزاوار مرگ‌ارزانی می‌کرد. به دلیل اهمیتی که زن گرفتن و تشکیل خانواده و فرزند داشتن در آیین زردشتی دارد، طبیعی به نظر می‌رسد که لواط که باعث بی میلی مرد به جنس مخالف و ازدواج کردن و سست شدن بنیاد خانواده‌ها می‌شود امری بسیار نکوهیده و مستوجب بدترین عقوبت‌ها باشد. از دیگر گناهان جنسی مردان که مرتکبین را در خطر مرگ قطعی قرار می‌داد، زنا و ارتباط نامشروع با زن شوهردار است؛ چراکه در این ارتباط علاوه بر گناه تباه شدن منی یا نطفه، در هم آمیختن نطفه‌ها، از بین رفتن پیوند خانوادگی، گناه زن دزدی و دستبرد به اموال و دارایی شوهر نیز به شمار می‌آمد که این خود نیز گناهی مجزا بود. نزدیکی کردن و لمس زنان در دوران دشتان‌مندی با توجه به قوانین سخت و شدیدی که در آیین زردشتی به دلیل اهریمنی بودن حالت دشتان در زنان وجود داشت، از گناهان بزرگی محسوب می‌شد که هر زردشتی مجبور به رعایت و در صورت سرپیچی، مستوجب مجازات‌های سنگینی بود که از طرف حکومت دینی آن زمان وضع شده بود. از دیگر گناهان که نسبت به گناهان جنسی دیگر از شدت مجازات کمتری برخوردار بود، احتلام شدن یا به روایتی شیطان‌بازی در خواب بود. گناه این عمل با رعایت آداب تطهیر نه تنها بخشیده می‌شد، بلکه برای شخص مذکور، ثواب فرزند بهشتی داشتن را نیز در پی داشت.

منابع و مآخذ:

- آذرفرنبغ پسر فرخزاد. آذرباد پسر امید، **کتاب ششم دینکرد**، ترجمه فرشته آهنگری، انتشارات صبا، چاپ اول ۱۳۹۲.
- پورداوود، ابراهیم. **بیشت‌ها**، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۷.
- تفضلی، احمد. **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- تفضلی، احمد. **مینوی خرد**، تهران: توس، ۱۳۶۴.
- صفای اصفهانی، زهت. **روایت امید اشوهیستان (متعلق به سده‌ی چهارم هجری)**، تدوین، آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- جاماسب جی دستور و منوچهر جی جاماسب آسانا، «اندرز انوشه روان» در **متن‌های پهلوی**، پژوهش سعید عریان، سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- جاماسب جی دستور؛ منوچهر جی جاماسب آسانا، «اندرز بزرگمهر حکیم» در **متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت)**، گزارش سعید عریان، ناشر کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- جاماسب جی دستور؛ منوچهر جی جاماسب آسانا، «واژه‌های چند از آذرباد مارسپندان» در **متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت)**، گزارش سعید عریان، ناشر کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- رضایی باغ بیدی، حسن. **روایت آذرفرنبغ فرخزادان**، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- رضی، هاشم. **وندیداد**. ترجمه از متن اوستایی، مقدمه، تطبیق با ترجمه پهلوی، آوانویسی، تهران: فکر روز، ۱۳۷۶.
- زرشناس، زهره. **زبان و ادبیات ایران باستان**، ویراستار کاظم سادات اشکوری، ناشر: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۹۰.
- ژینیو، فلیپ. **اردویرافنامه**، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران انتشارات معین-انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۲.
- عریان، سعید. **مادیان هزار دادستان (هزار رای حقوقی)**، انتشارات علمی تهران، ۱۳۹۱.
- قادری، تیمور، «اندرز یوریوتکیشان» در **با دانایان ایران باستان**، تهران: مهتاب، ۱۳۸۷.

- گیمن، دوشن. *دین ایران باستان*، ترجمهٔ رویا منجم، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- مزداپور، کتایون. *شایست ناشایست متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی، آوا نویسی و ترجمه)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- میرفخرایی، مهشید. *روایت پهلوی متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی)*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- Dhabhar, ervard Bamanji Nasarvanji, Saddar nasr and saddar bundehesh, M.A. published by the trustees of the parsee punchayet funds and properties, 1909.
- Unvala, ervad manockji Rustamji, Darab Hormazyars Rivayat, by with an introduction by shams ul ulma givanji jamshedji modi, volume 1. 1922.

فصل نامهٔ جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۹۴

جایگاه کورش دوم در منابع یونانی و عبرانی

زهرا کائید^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۲

چکیده:

کورش دوم به عنوان بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی از نظر ویژگی‌های شخصیتی و عملکرد سیاسی مورد توجه مورخان جهان باستان از جمله هرودوت، گزنفون، کتزیاس قرار گرفته است. به دنبال فتح بابل در سال ۵۳۹ پ.م کورش دوم فرمان آزادی اقوام اسیر در بابل از جمله یهودیان که سالها پیش توسط نبوکدنصر به اسارت گرفته شده بودند را صادر نمود و به آنها اجازه داد به سرزمین‌هایشان بازگردند. در پی این اقدام و نیز حضور یهودیان از جمله عزار و نحمیا در دربار شاهان هخامنشی، به نام چند تن از شاهان هخامنشی خصوصاً کورش دوم در کتاب تورات برمی‌خوریم. همچنین با توجه به نقدهای درونی که از منابع یونانی و عبرانی به عمل آورده شد، واقعیت چنین به نظر می‌رسد که منابع یونانی تا حدودی از موضع رقیبان هخامنشیان به بیان تاریخ و احوالات کورش دوم پرداختند اما در جبهه مقابل منابع عبرانی با توجه به تسامح مذهبی که کورش دوم نسبت به آنها اعمال کرد، دیدگاهی بسیار مساعد و مثبتی را نسبت بنیان‌گذار امپراتوری هخامنشی به نمایش گذاشته‌اند. با توجه به دیدگاه‌های منابع یونانی و عبرانی پژوهش فوق درصدد پاسخگویی به دو سوال است اول اینکه، آیا منابع یونانی می‌توانند تصویر کاملاً تاریخی و منطبق بر واقعیت از کورش دوم ارائه دهد؟ در صورت ضعف منابع فوق، به چه منابعی می‌توان استناد نمود و سوال دیگر اینکه

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان از دانشگاه فردوسی مشهد Zahra_kaeed@hotmail.com

می‌توان براساس قرائت منابع توراتی و فرمان آزادی سازی یهودیان چنین استنباط کرد که کورش دوم معتقد به دین یهودیت بوده است؟
واژگان کلیدی: کورش دوم، منابع یونانی، منابع عبرانی، ارزیابی و نقد، استوانه کورش.

۱- کورش دوم در منابع یونانی:

برای پژوهشگری که بخواهد مراحل تشکیل امپراتوری هخامنشی را بر پایه اطلاعات منابع یونانی (کلاسیک) بازسازی کند، باید گفت این منابع برای نیل به چنین هدفی بسیار مفید و جامع نیستند. زندگی کورش دوم از هنگام تولد، پادشاهی و مرگ وی در منابع یونانی از طریق چند روایت متناقضی بدست ما رسیده است. قسمت دوم کتاب اول هرودوت تحت عنوان تاریخ کورش به سرگذشت این پادشاه اختصاص دارد. هرودوت^۱ مدعی است درباره تاریخ کورش از آن عده پارسی‌هایی پیروی نموده که قصدشان تجلیل تاریخ کورش نبوده، بلکه حقیقت واقعی را بیان کردند و با اینکه می‌تواند درباره کورش سه روایت مختلف دیگر را نیز نقل کند اما به گفته‌های آن دست از پارسی‌ها متکی است. به گفته هرودوت کورش دوم فرزند کمبوجیه پارسی و شاهزاده خانم ماندان، دختر آسیتاگ پادشاه ماد است. آسیتاگ از پیشگویی‌هایی که برای پسری که از دخترش متولد خواهد شد و برای او سرنوشتی شومی خبر داده بودند، هراسان شد و ترجیح می‌دهد داماد خود را مردی «از یک خانواده خوب و خوشنام برگزیند» که در هر حال چنین مردی در درجه‌ای پایین‌تر از یک فرد مادی متوسط قرار می‌گرفت. تعبیری که مغان از یک رویای تازه به او می‌دهند، بر او روشن می‌سازد که نوهی دختری وی به جای او پادشاه خواهد شد. پس آسیتاگ تصمیم به قتل نوه خود می‌گیرد و هارپاگ، مردی مادی که از خویشاوندانش و از وفادارترین کسان او بود و نیز همه کارها خود را به او واگذار می‌کرد مامور انجام این کار ساخت. هارپاگ، نگران آنکه در آینده قاتل کودک معرفی شود اجرای این کار را از چوپان خود بنام میتردتیس

۱. هرودوت، تواریخ، ج. ۱، ص ۱۸۴.

خواست و چون اتفاقاً در همان زمان همسر چوپان اسپاکو، طفلی مرده به دنیا آورده بود مانع از کشتن نوزاد شد. از آن پس آن کودک که بعدها کورش نامیده شد، توسط زن چوپان و بنام فرزند او بزرگ شد. در ادامه هرودوت می‌گوید از سن ده سالگی، علائم بزرگی در کورش نمایان شد، که وی در بازی با دوستانش خویش را پادشاه قلمداد می‌کرد که روزی پسر ارتامبرس یکی از بزرگان ماد را به شدت تنبیه می‌کند و در پی این جریان آستیگ به هویت واقعی کورش پی می‌برد و هاریاگ را مجازات کرد و به توصیه مغان نیز کورش را به پارس، نزد خانواده‌اش فرستاد. هرودت چنین ادامه می‌دهد، بعد از اینکه کورش به سن بلوغ رسید به یاری هاریاگ که کینه آستیگ را در دل داشت، حکومت مادها را ساقط می‌کنند و عصر فرمانروایی پارسها آغاز می‌شود. در واقع روایت اصلی هرودوت درباره ایران را به دو بلوک بزرگ می‌توان تقسیم کرد که اولی توصیف سقوط دولت ماد و ظهور کورش است که در کانون آن هاریاگ مادی قرار گرفته است. این گزارش از داستانهای متعددی با خاستگاههای متفاوت تشکیل شده است که مشهورتر از همه زایش و پرورش کورش است که بنیادش افسانه‌های میان-رودانی است که پیشینه‌اش به دوره سومری باز می‌گردد که با بخشی از اسطوره رسمی درباره دودمان هخامنشی تطبیق داده شده است. اما به رغم استفاده‌ای که از عناصر پراکنده شده اما روایت از وحدت برخوردار است و تعدادی مضمون تکراری وجود دارد (مانند خوردن گوشت انسان) که نمایانگر یگانه دستکاری غیر یونانی در داستان است و با توجه به وجود نگرش مادی در داستان بعید نیست که شکل اساسی آن یک روایت اشرافی مادی بوده باشد. فرضیه دیگری که می‌گوید روایت خانوادگی خود هاریاگ برای هرودوت نقل شده، با توجه به چگونگی پایان داستان بعید می‌نماید، زیرا از زبان آستیگ، شاه ماد به هاریاگ گفته می‌شود «تو نه تنها احمق‌ترین، بلکه بیدادگرترین مردم هستی. احمق‌ترین چون وقتی قدرت داشتی تاج را بر سر خود بگذاری بر سر

دیگر گذاشتی، بیدادگرترین زیرا به خاطر خوردن آن خوراک، (یعنی گوشت تن پسر) مادها را به ورطه نابودی انداختی»^۱. همگان پذیرفته‌اند که هرودوت بیشتر اطلاعات خود را از روایات شفاهی بدست آورده است. حتی کسانی که به این نکته شک دارند، می‌پذیرند که او می‌کوشید در منابع خود را شفاهی معرفی کند و بدین منظور یا آن‌ها را می‌ساخت و جعل می‌کرد یا اگر مکتوب بودند آنان را شفاهی وانمود می‌ساخت.^۲ قبلاً به این مطلب اشاره شد که هرودت از سه روایت دیگر درباره اصل و منشأ کورش با خبر است. یکی از این روایتها به گزارش ژوستن چنین است که چوپان، نوزاد را در جنگل گذاشته و او در آنجا توسط سگ ماده‌ای که به او شیر می‌داده است و طفل را از آسیب جانوران درنده و پرندگان شکارچی مصون می‌داشته زنده مانده است.^۳ روایت سوم به نقل از کتزیاس که روایت وی نیز توسط نیکلاوس دمشقی منتقل شده است، کورش را نه به عنوان نوهی آسیتاگ شاه مادی و نه حتی یک هخامنشی، بلکه مردی عادی از قبیله پارسی معرفی می‌کند. و پدرش بنام آترادات یا آتردیس از شدت فقر راهزنی می‌کرد و مادرش آرگوسته که بزچرانی بوده، هنگام بارداری خواب دیده بود که پسرش به مقامی شامخی در آسیا دست خواهد یافت. کورش که برای کسب درآمد به دربار آسیتاگ راه پیدا کرده، توسط خواجه بزرگ دربار بنام آرتم بارس به ساقی‌گری شخص شاه گمارده شد. آسیتاگ کورش را مامور سرکوب قیام کادوسیان کرد، اما کورش خود یاغی شده، شورشیان را نیز با خود همراه کرد. وی سپس آسیتاگ را شکست داده، خود بر تخت پادشاهی ماد و پارس نشست.^۴ چرا باید روایت کتزیاس تا این اندازه با روایت هرودوت متفاوت باشد؟ ساده‌ترین توجیه این است که کتزیاس

۱. ماری، «هرودوت و تاریخ شفاهی»، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۷۱.

۴. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۱.

عمدا و به خواسته خویش منکر نژاد و تبار پادشاهی کورش دوم شده بود. احتمال می‌رود کتزیاس که در دربار هخامنشی پزشک اردشیر دوم بود و شاید این پادشاه به دلیل پیکار برادرش کورش کوچک، کوشش داشته است که از جایگاه وی بکاهد و در نتیجه موجب این روایت کتزیاس شده باشد.^۱ این در حالی است که از تواریخ هرودت و اسناد میخی شاهان بعدی پارس چنین مستفاد می‌شود که کورش از دودمان هخامنشی بوده است که خود بر قبیله پاسارگادی فرمان می‌راند.^۲ همچنین در نقد و بررسی گفته‌های کتزیاس بسیار محتمل است که وی لاقلاً در کتاب پرسیکای خود نیز بر گواهی‌های شفاهی تکیه کرده است. بدون شک هرودت و چند مولف یونانی دیگر نیز مطالب و روایت‌های گوناگونی را که پیرامون کورش نقل شده است به آیندگان انتقال داده‌اند.^۳ به تعبیر برخی نیز داستان کتزیاس درباره اصل و مراحل رشد کورش بسیار شبیه افسانه قدیمی درباره سارگن اکدی است که کودکی‌اش با سرگردانی در یک گهواره آغاز شد و پس به مقام باغبانی، ساقی‌گری و بالاخره پادشاهی رسید. از این رو کتزیاس این داستان را شنیده و به کورش نسبت داده است.^۴ گزنفون درباره اصل و نسب کورش می‌گوید: کورش پسر کامبوزیا پادشاه پارس و مادرش ماندان دختر آستیاژ پادشاه ماد بود و نسبش به قبیله پرسید می‌رسید. پرسیدها نژاد خویش را از ستاره راس العقول یا پرسه گرفته‌اند.^۵ اما به تعبیری این گمان نادرست درباره نسب کورش و ریشه نام پارسی‌ها حاکی از دیدی یونانی محور است. پارسیان نام خود را از منطقه پارسه گرفتند،

۱. فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۳۱.

۲. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۱.

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۵۰.

۴. کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۸.

۵. گزنفون، کورش نامه، ص ۲.

منطقه‌ای که چندین سده در آنجا و در کنار مردمان بومی ایلامی می‌زیستند.^۱ گزنفون در تاثیر پیوند ازدواج کمبوجیه اول با دختر آستیاگ از هرودت پیروی می‌کند ولی درباره روابط سیاسی بین ماد پارس توضیحی نمی‌دهد.^۲ اکثر مورخان بر طبق روایات منابع یونانی کورش را حاصل ازدواج کمبوجیه پارسی و ماندانا دختر شاه مادی می‌داند و آن را موثق قلمداد کردند اما برخی ضمن بیان دلایلی این نظریه سنتی را رد کردند. هینتس، خاطر نشان می‌کند که در این صورت کورش باید قبل از سلطنت آستیاگ، دست کم پانزده ساله بوده باشد وی از این ناسازگاری نتیجه می‌گیرد که کورش نوهی آستیاگ نبوده است هینتس به قطعه‌ای از دنیون اشاره می‌کند که بنا بر آن، کورش هنگام آغاز پادشاهی چهل سال داشته و سی سال نیز سلطنت کرده است و از آن جا که بنا بر منابع بابلی، وی در سال ۵۳۰ پ.م درگذشته است، بنابراین باید حوالی ۶۰۰ پ.م زاده شده باشد. این در حالی است که حتی با فرض صحت گفته دنیون می‌توان تصور کرد که ماندانا پیش از به تخت نشستن آستیاگ به همسری کمبوجیه درآمده باشد. چندان که از منابع دیگر در می‌یابیم که دختر دیگر آستیاگ نیز در ۶۱۴ پ.م به همسری نبوکدنصر درآمده است که در آن هنگام، نبوکدنصر هنوز ولایت عهدی بابل را بر عهده داشت.^۳ همچن می‌توان تصور کرد که داستان ازدواج کمبوجیه اول و ماندانا، دختر شاه ماد، احتمالاً بعد از فتح ماد به وسیله کورش در سال ۵۴۷ پ.م بر سر زبانها افتاده و به منظور مشروعیت و وجهی قانونی دادن به حکومت کورش بوده است.^۴ هدف تمامی این روایات‌ها، قبل از هر چیز آن است که یاد و خاطره یک بنیانگذار خارق العاده جذاب را در معرض ستایش بگذارند، که از آغاز تولد، نامزد تقدیر و سرنوشتی

۱. برخی نیز برای ریشه نام قبیله پارسی‌ها معتقدند که کلمه پاسارگاد را به صورت پارسی باستان آن یعنی پاسرا- گادا یعنی کسانی که گرزگران یا قوی دارند باید معنی کنیم (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۹؛ دریایی، ۱۳۸۵: ۱۹).

۲. برسیوس، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۳.

۳. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۳۰.

۴. برسیوس، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۵۵.

جدا از سایر مردمان بوده است و با همین کیفیت، افسانه بنیانگذار در نزد جوانان پارسی، سینه به سینه و به شکل روایی انتقال یافته است. آنچه که در روایت‌های متفاوت مشترک بوده، همان اصل و منشا کورش است که غالباً آن را در محیط روابط و مناسبات با قدرتمندان مادی می‌گذارند و این اصل و منشا در جریان واژگونی استیلای مادها به وسیله پارسی‌ها نیز به ترتیب مشابه نقل شده است. اما روایت‌های متفاوت مربوط به بنیانگذار، در عین حال که کورش را آفریننده امپراتوری پارس و همان شخص می‌دانند که علیه مادی‌ها قیام کرده است، اما ضرورتی ندیدند که از پارسی‌های قبل از کورش نیز سختی به میان بیاورند.^۱ در نکته مهمی هرودوت معتقد بود پارسی‌ها علاوه بر اینکه در زیر سیطره مادی‌ها بودند نیز آنان تحت رهبری کورش برای کسب ثروت و بهتر شدن شرایط زندگی بر آستیاگ یورش بردند.^۲ در واقع این گفته هرودوت احتمالاً از این فرض ریشه گرفته که مادی‌ها امپراتوری شکل دادند که پایانی بردولت آشور قرار داد، اینکه مرزهای کشورشان تا رود هالیس گسترش یافت و در پی آن به رقابت‌های منطقه‌ای وارد شدند. به هر حال مدرک قدیمی‌تر نیست تا هرودوت را در این باره تأیید کند که پارسی‌ها «نخستین مردمی بودند که تحت تابعیت ماد درآمدند»، یا اینکه پارسی‌ها هرگز تحت حاکمیت مادی‌ها نبودند. برای توضیح مشکل رابطه پارسی‌ها و مادی‌ها، بررسی برخی از اسناد و منابع دیگر به ویژه منابع هم‌زمان یعنی منابع میارودانی ضروری به نظر می‌آید.^۳ کورش دوم در استوانه‌اش از نیاکان خویش صحبت می‌کند و خود را با افتخار یک انشانی و نیز اجداد خود را شاهان انشان معرفی می‌کند: «کورش شاه انشان، کمبوجیه اول شاه انشان، کورش اول شاه انشان، چیش‌پیش شاه انشان» از دودمانی که همیشه شاه بودند.^۴ در واقع شاه انشان لقبی بود که شاهان

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۷۲.

۲. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۲۱۲-۲۱۰.

3. Imanpour, "The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?", p. 66.

4. Kuhrt, The Persian Empire A corpus of source from the Achaemenid period, vol. 1, p. 70.

ایلامی از هزاره دوم پ.م در کتیبه‌هایشان به کار می‌بردند و خود را شاه انشان - شوش می‌نامیدند. بکارگیری این لقب از سوی کورش دوم و اجدادش به روشنی نشان از اهمیت انتخاب این لقب در نزد پارسی‌ها دارد. آنان با به کار بردن این لقب خود را وارثان و حاکمان سرزمینی معرفی نمودند که پیش از این قسمتی از قلمروی حکومت ایلام بود. نه تنها در استوانه بلکه در دیگر منابع میان‌رودان از جمله مُهرها، آجرهای اور و نیز استوانه نبونید از سیپار، کورش و نیز اجدادش را شاه انشان معرفی نمودند.^۱ بنابراین بر طبق ادعای کورش دوم پارسیان بر انشان / پارسه در طی سه نسل قبل از کورش با عنوان شاه بزرگ حکومت کرده بودند. ادعای کورش با متن مستقلی از آشوربانیپال نیز تایید می‌گردد که در آن آمده «کوراش، شاه زمین پارسوماش، پیروزی مقتدرانه (آشوربانیپال) را شنید و پسرش آروکو را به همراه باج به نینوا فرستاد» بسیاری از پژوهشگران پذیرفته‌اند کوراش مذکور در متن آشوربانیپال می‌تواند پدر بزرگ کورش دوم باشد، یعنی کورش اول که در انشان / پارسه تا ۶۴۰ پ.م حکومت می‌کرد. بنابراین اگر کورش اول تابع مادها بوده باشد هیچ دلیلی برایش نبود تا در مورد پیروزی مقتدرانه آشوربانیپال نگران شود و در پی آن پسرش را همراه با خراج جهت احترام به نینوا بفرستد در حالیکه طبق نظر هرودوت او تابع فرورتیش بوده است.^۲ یکی از مهمترین اسناد بومی که اثبات می‌کند پارسی‌ها یعنی اجداد کورش مستقل از ماد بودند مُهری یافت شده از تخت جمشید به شماره PFS 93 است که دارای کتیبه ایلامی نو با مضمون «کوراش انشانی، فرزند چیش‌پیش» می‌باشد این مُهر متعلق به کورش اول پدر بزرگ کورش دوم بوده است. این مُهر به مانند مُهرهای دوره ایلامی نو موجود در بایگانی پیرپونت مورگان دارای الگوهای هنر ایلامی نو می‌باشد که در آن فردی دارای

1. Waters, "Cyrus and the Achaemenids", p. 94. Briant, "History of the Persian Empire (550-330 B.C)", p. 12. Dandamaev, "Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments", p. 270.

2. Imanpour, "The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?", p. 71.

کمری باریک، کمانی کوچک و شانه‌های پف کرده می‌باشد این مهر اولین سند نوشتاری مربوط به یک شاه پارسی است. این مهر مشخص می‌کند کورش (ایلامی Kuras) پدربزرگ کورش دوم فرمانروای شهر انشان / پارسه بوده است و نیز پدرش چیش پیش (ایلامی Zispis) است. این چیش پیش قدیمترین عضو شناخته شده خاندان سلطنتی پارس است.^۱

درباره سیرویدی گزنفون که به زندگی داستانی شده کورش دوم اختصاص دارد و در آن به شرح و بسط آموزش و تربیت کورش جوان پرداخته شده است. مسلماً کورش مورد توصیف گزنفون آن کورش تاریخی نیست بلکه نماینده یک نوعی از فضیلت‌های پادشاهی است. بنابراین در تمام این رمان تاریخی باید اندیشه کرد و به این جستجوی نه چندان آسان پرداخت که در این کتاب چه مطلبی اصل و منشا هخامنشی دارد و چه مطلبی صرفاً یک تعبیر و تفسیر یونانی است. به عبارت کلی مولفان یونانی در نوشته‌های خود یک دید و نظریه یونانی مرکزی از خلیقیات و تاریخ پارس به آیندگان دادند.^۲ در سیرویدی^۳ فتح آشور به کورش نسبت داده شده است. در حالیکه سقوط آشور در سال ۶۱۲ پ.م در پی اتحاد ماد و بابل صورت گرفت. گزنفون که تمایل داشته است تا از کورش دوم یک آفریننده امپراتوری، در حداکثر گستردگی آن بسازد بنابراین او کشورگشایی‌های متعددی از جمله مطیع ساختن عربها و تعیین ساتراپی برای آنان، فتح قبرس و مصر را به کورش نسبت داده است در صورتی که فاتح مصر کمبوجیه پسر وی بوده است. بر این اساس اطلاعاتی که گزنفون درباره رویدادهای تاریخی می‌دهد به هیچ وجه پذیرفتنی نیستند. کورش دوم به جنگی بر ضد عرب‌های عربستان

1. Zournatzi, "Early Cross. Cultural Political Encounters along The Paths of The Silk Road: Cyrus The Great As a "King of The City of Anshan", p. 4. Garrison, "The Seal of Kuraš the Anzaniti, Son of Šešpeš (Teispes), PFS 93: Susa- Anšan- Persepolis", p. 375-76.

۲. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۵۴.

۳. گزنفون، کورش نامه، ص ۱۰۳.

نپرداخته است او فقط اقوام عربی موجود در میانرودان را مطیع کرد و قبرس نیز تا سال ۵۳۹ پ.م خراج گذار فرعون مصر، آمازیس بوده است.^۱ نکته دیگر درباره کتاب سیروپدی یا کورش نامه این است که فصل آخر این کتاب از نظر محتوایی با کل کتاب متفاوت به نظر می‌رسد. در واقع کورش نامه، تصویری آرمانی از ایران باستان است اما این تصویر دوست داشتنی در فصل آخر کاملاً تغییر می‌یابد و حکمی خشن علیه آداب، سنن و نهادهای معاصر ایران صادر می‌شود. پژوهشگران اغلب شک کردند فصل آخر با همان دستی نوشته شده باشد که بقیه کتاب را نوشته است.^۲ از دیگر منابع یونانی که به شخصیت کورش دوم توجه کردند می‌توان ارسطو، افلاطون و آشیل را برشمرد. ارسطو^۳ یکی از علل توطئه بر ضد شهریان ستمگر را، زبونی و خواری ایشان می‌داند. همین زبونی و خواری شاهان است که گاهی حتی دوستان نزدیکشان را به کشتنشان تحریک می‌کنند زیرا اعتماد شاه آنان را به کامیابی خود امیدوار می‌کند و در این گمانشان می‌اندازد که شاه بر توطئه ایشان آگاه نخواهد شد. کسانی چون فرماندهان سپاه که نیروی نیز در دسترس خود دارند هیچگاه از شهریان نمی‌هراسند زیرا به کامیابی در دسایس خویش مطمئن هستند. مثلاً کورش، آسیتاگ را به این سبب کشت که زندگی پر تجمل او را سست و نیروی سپاهش را نیز فرسوده و ناتوان می‌دید. در تصویری که ارسطو از کورش دوم ارائه کرده است وی را قاتل آسیتاگ و همچنین فردی دانسته که از طریق توطئه بر حکومت مادی‌ها چیره یافته است. در حالی که به گفته هرودوت^۴، کورش، آسیتاگ را تا پایان عمر نزد خود نگاه داشت و در این مدت نیز آسیبی به وی وارد نکرد. همچنان که پیروزی کورش بر دولت ماد را نمی‌توان منحصرأ

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۸.

۲. وردنبورخ، «پنجمین پادشاهی شرقی و یونان مداری»، ص ۱۸۳.

۳. ارسطو، سیاست، ص ۲۶-۳۱۷.

۴. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۲۱۵.

از طریق عملیات خائنه‌ای که راه کشورگشایی را بر او هموار ساخته باشد، توضیح داد.^۱ در مقابل آشیل یا آسیخولوس، کورش دوم را به عنوان پادشاهی آرمانی و ارجمندی که نظر کرده خدایان است معرفی می‌کند. وی می‌گوید: از آن هنگامی که خدایگان زئوس مقرر داشته است یک نفر به تنهایی در سراسر آسیا فرماندهی داشته باشد و عصای پادشاهی بدست گیرد. باری مدوس نخستین فرمانده سپاه بود پس از او پسرش کار او را کامل کرد چون فرزنگی او بر هوس حاکم بود. پس از سومین نفر کورش آن مرد نیکبخت، در زمان فرمانروایش صلح برای همه دوستان برقرار نمود. ملت لیدی و فریژی را به زیر فرمان آورد و سراسر ایونی را با اقتدار مطیع کرد در حال که خداوند از او بیزار نبود.^۲ همسو با چنین دیدگاهی افلاطون فیلسوف یونانی نیز در کتاب معروفش قوانین ضمن ترسیم اوضاع ایران در زمان حکومت کورش و همچنین جانشینانش می‌گوید: در دوران پادشاهی کورش که ایران راهی میانه بین استبداد و آزادی پیش گرفته بود، ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم می‌توانستند اقوام بسیاری را تحت فرمان خود درآوردند. حکمرانان، زیر دستان را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند. سربازان فرماندهان خود را دوست داشتند و با رغبت و اشتیاق به جنگ می‌رفتند. اگر در میان آنان مردی روشن‌بین بود که می‌توانست پیشنهادی عاقلانه بدهد، پادشاه بر وی رشک نمی‌برد و همه کسانی را که به او پندهای خردمندانه می‌دادند محترم می‌داشت و این آزادی و تبادل نظر باعث رشد کشور می‌شد و در ادامه افلاطون معتقد است این رشد و پیشرفت دوران کورش دوم در زمان جانشین وی کمبوجیه از بین رفت ولی در دوران داریوش اول احیا شد. افلاطون علت این رکود را چنین می‌داند که کورش با اینکه سرداری بزرگ و میهن پرست بود اما به تربیت فرزندان و اداره امور خانه خود اعتنائی نداشت. او از جوانی عمر خود را در میدان جنگ گذرانده و فرزندان

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۲۷.

۲. آسیخولوس، ایرانیان، ص ۴۱.

خود را به زنان سپرده بود. تربیتی زنانه بدست زنان درباری، که در نعمت غوطه‌ور بودند. هنگامی که کورش درگذشت فرزندان که در ناز و نعمت بزرگ شده و به لگام گسیختگی خو گرفته بودند. آنان به قدرت و ثروتی که از پدر بازمانده بود روی آوردند. نخست یکی از آنان چون نمی‌توانست تقسیم قدرت را میان همه برادران تحمل کند، دیگران را به قتل رسانید. پس خود به علت افراط در می‌خواری دیوانه شد و مادها و خواجه سرایان که حسی احترامی در برابر او نداشتند تخت و تاج، را از دستش گرفتند.^۱

منابع کلاسیک درباره چرایی و چگونگی درگذشت کورش به مانند تولد وی گونه‌های مختلفی از گزارشات را ارائه نمودند و باید گفت مبهم بودن جزئیات این واقعه یکی از بارزترین ابهامات تاریخ نگاری کلاسیک است. متاسفانه منابع ایرانی و هخامنشی اشاره- ای به چگونگی درگذشت کورش ندارند. تردید نداریم که کورش تدارک حمله به مصر را می‌دید است، اما وی قبل از آن مصمم شد مرزهای شمال شرقی امپراتوری را از قبيله- های بیابانگرد ماساژت پاک‌سازی کند. این مردمان همواره از نواحی آسیای مرکزی، خسارات سنگینی بر ساکنین سرزمینهای شمال شرقی شاهنشاهی وارد می‌کردند.^۲ در ادامه این روایت بر مبنای گفته هرودوت کورش دوم در جنگ با همین قبایل در مرزهای شرقی امپراتوری کشته شده است در حالی که بیست‌ونه سال سلطنت نمود. نکته مهم اینکه هرودوت به مانند تولد کورش مدعی است درباره چگونگی مرگ وی افسانه‌های زیادی نقل کرده‌اند ولی آن روایت را که بیش از دیگران معتبر دانستم نقل کردم.^۳ از این گفته هرودوت این نکته فهمیده می‌شود که وی برای شرح مرگ کورش با روایتهای گوناگونی روبرو بوده است. اما روایت چگونگی مرگ کورش توسط گزنفون بسیار متفاوت از هرودوت بیان شده است. در واقع وی ضمن شرح تصویری

۱. افلاطون، قوانین، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۷.

۳. هرودت، تواریخ، ج. ۱، ص ۲۸۶.

دارماتیک، مرگ کورش را طبیعی دانست.^۱ با این که به ادعای گزنفون کورش به مرگ طبیعی درگذشت اما کنزیاس می‌گوید او بر اثر جراحی که در جنگ با قبایل دربیک برداشت، جان سپرد.^۲ دیودورسیسیلی مورخ قرن اول پ.م نیز مدعی بود کورش پادشاه پارسیان، که در زمان خود از دیگر پادشاهان قدرتمندتر بود، پس از اعزام سپاه علیه اسکیت‌ها شکست خورد و به اسارت درآمد و توسط ملکه این سرزمین مصلوب شد.^۳ در سخنی قابل تامل از استرابون درباره صحت روایت تاریخ نویسانی که می‌گویند کورش در جنگی با ماساژتها کشته شده است ابراز تردید می‌کند و معتقد است که هیچ کدام از آنان شرح درستی از این ماجرا به دست نمی‌دهند.^۴ با توجه به روایت‌های متفاوت درباره مرگ کورش باید گفت که ده سال پایانی پادشاهی کورش به شدت ناقص مانده است و فقط این را می‌دانیم که شاه پارس در ۵۳۰ پ.م به یک لشکرکشی علیه ماساژتهای آسیای مرکزی اقدام نمود ولی درباره علل و مراحل عملیات نظامی، اسناد و گواهی‌های اطمینان بخشی در اختیار نداریم. زیرا حال و احوال مرگ کورش به سرعت در حاله‌ای از افسانه‌ها قرار گرفته است. به دلیل آنکه جنگ میان کورش و ملکه ماساژتها، تومیریس تاثیر خارق‌العاده‌ای بر دنیای تصورات آن زمان داشته است. اما حداقل این لشکرکشی تازه، نشانه مهمی است از آنکه قدرت پارسی برای حفظ استیلای خود با چه دشواری‌هایی روبرو بوده است.^۵

۱. گزنفون، کورش نامه، ص ۲۸۸.

۲. بدیع، یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ، ص ۲۶۷.

۳. دیودورسیسیلی، کتابخانه تاریخی، ص ۱۶۴.

۴. بدیع، یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ، ص ۲۶۷.

۵. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۴۱.

۲- جایگاه کورش دوم در منابع عبرانی:

عهد عتیق که کتاب مقدس یهودیان می‌باشد، هم تاریخ و هم افسانه، و شامل مجموعه‌ای از قوانین، اشعار و مراثی، غیگویی پیامبران یهود و همچنین عقاید فلسفی حکمای یهودی و مرتدان آن قوم را بیان می‌کند. عهد عتیق نوسانات حیات اجتماعی و سیاسی، سیادت و بندگی قوم یهود را بیان می‌کند. با مطالعه این کتاب نه تنها تاریخ قوم یهود، بلکه تاریخ مللی که با بنی اسرائیل در تماس بودند نیز فهمیده می‌شود و در بخشهایی از این کتاب اشاره‌هایی به تاریخ ایران باستان و به ویژه کورش دوم شده است. گفتار پیامبران یهود درباره فرود آمدن بلایا بر سر گناهکاران و افتادن آنها بدست دشمنان و خراب شدن اورشلیم و سایر شهرهای بنی‌اسرائیل و بخشی درباره حیات مجدد اورشلیم و فرو نشستن خشم خداوند و دلجوئی از قوم خویش و بازآوردن آنها از اسارت و انتقام گرفتن از دشمنان آنان و همه این کارها که اراده محکوم خداوند، می‌بایست بدست مردی که خود بر می‌گزیند و به رهائی قوم اسرائیل می‌فرستد تحقیق پذیرد.^۱ چندان که در یک مورد بسیار شاخص می‌بینیم در تورات و سنتهای مربوط به آن کورش و حادثه سقوط بابل توسط او همواره به عنوان عنصری از برنامه و نقشه الهی برای بازگشت و نجات مردم یهود نگریسته شده است.^۲ یهودا از جمله دولتهایی بود که همیشه با قدرت آشور و بابل روابط پیچیده و غالباً خصمانه داشت و به دفعات سعی کرده بود تا در میان قدرت مصر و بابل به سیاست خطرناک یک بام و دو هوا بپردازد. خلاصه‌ای از تازه‌ترین اتفاق که می‌تواند روشن‌کننده تصمیم کورش در این زمینه نیز باشد این است که بعد از پیروزی نخائوی دوم، فرعون مصر به سال ۶۰۹ پ.م، یهودا وارد منطقه نفوذ مصر شده بود. در همین زمان، زوال امپراتوری آشور نو و ظهور

۱. بدره‌ای، کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق، ص ۸۷-۸۵.

2. Vanderhoof, "Cyrus II, Liberator or Conqueror? Ancient Historiography concerning Cyrus in Babylon", p. 351.

پادشاهی بابل نو، یهودا را مجبور کرد که از میان دو قدرت مصری و بابلی، یکی را برگزینند. شکست نخائو از نبوکدنصر (بخت‌النصر در تورات) به سال ۶۰۵ پ.م باعث سقوط پادشاهی یهودا توسط نبوکدنصر شد و یهوایقیم اول را در آنجا گذاشت. یهوایقیم به سال ۶۰۰ پ.م به خیال اینکه از شکست بابل از مصر به سود خود بهره‌برداری کند، علیه بابل طغیان کرد که در پی آن در سال ۵۹۷-۹۷ پ.م نبوکدنصر به اورشلیم حمله کرد و متعاقب آن بخش مهمی از نخبگان یهود را ضمن اسارت به بابل آورد و پادشاهی تازه بنام صدقیا را بر تخت یهودا نشاند. صدقیا نیز به تحریک فرعون، سعی کرد تا اتحادیه تازه‌ای بر ضد بابل ایجاد کند. اما شرایط برای یهود مساعدت نبود زیرا یهودا بعد از شکست ۵۹۷ پ.م فقیر و ضعیف شده بود علاوه بر این اینکه یهودا از منازعات درونی رنج می‌برد زیرا علیه هواداران قیام علیه بابل، عده‌ای نیز به رهبری ارمیای اطاعت از بابل را ترویج می‌کردند. ارمیای پیروزی بابلیان را به عنوان مجازاتی از سوی خداوند بر قوم متمرّد و عهدشکن خویش می‌دانست. به دنبال قیام یهود، اورشلیم برای بار دیگر در سال ۵۸۷ پ.م تسخیر و شهر، معبد و مراکز دیگر اجتماعی ویران شد و در پی یورش مهاجرت دوم قوم یهود اتفاق افتاد. از این پس از پادشاهی یهود نامی باقی نماند و یهودا بخش جدای‌ناپذیری از قلمروی حکومت بابل نو شد.^۱

در طول دوران اسارت در بابل پیامبران یهود همواره با پیش‌گویی سرنگونی زودرس دولت بابل و بازگشت یهودیان به سرزمین اصلی، هموطنان اسیر خود را امیدوار نگاه می‌داشتند.^۲ ارمیا یکی از پیامبران یهود در سده ۶ پ.م پیش‌گویی بدین مضمون ابراز داشت تیرها را تیز کنید و شمشیرها را بدست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او بر ضد بابل است تا آنان را هلاک سازد. زیرا که این انتقام

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ص ۲-۱۳۱.

۲. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۲.

خداوند و انتقام هیکل او می باشد.^۱ اما داندامایف درباره این پیشگویی‌ها معتقد است که انتظار یهودیان بیش از شصت سال طول کشید. تنها پس از آنکه ماد و لیدی به تصرف پارسی‌ها درآمد، پیامبران خوش‌بینی گذشته را باز یافتند. و این نکته مهم را آشکارا در کتاب اشعیا، باب ۴۰ تا ۴۸ و با وضوح کمتری در باب ۴۹ تا ۵۵ مشاهده می‌کنیم. در واقع این متن تنها در فاصله سقوط لیدی تا سرنگونی بابل به دست پارسی‌ها تنظیم شده است. به این دلیل که گزاره‌های خاصی از این بابها به لحاظ روح و محتوا، شباهت بسیاری به اسناد میخی همزمان و بخصوص استوانه‌ی کورش دارند. شباهت‌ها چنان است که می‌توان احتمال داد نویسنده کتاب اشعیا از متنهای بابلی باخبر بوده است.^۲ همچنین در احتمال دیگر ممکن است کورش هنگام ورود به بابل با روسای جامعه تبعیدی یهود روابطی برقرار کرده باشد و در بابل است که حزقیال پیامبر خطابه‌های خود را در سال ۵۳۹ پ.م آغاز کرده است. در کتاب اشعیا باب ۴۲ آیه ۲ می‌خوانیم: چه کسی این مرد (کورش) را از مشرق برانگیخت که هر جا قدم می‌گذارد آنجا را فتح می‌کند. چه کسی او را بر پادشاهان چیره می‌گرداند و شمشیر او سپاهیان آنان را مثل غبار به زمین می‌اندازد و کمانش آنان را چون کاه پراکنده می‌کند. در اینجا نیز جمله‌هایی که به وسیله مولف اشعیا به کار برده شدند یادآور برخی از بخش‌های استوانه‌ی کورش هستند.^۳

همچنین اشعیا مستقیماً از کورش نام می‌برد و درباره کورش می‌گوید او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و نیز درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهدگشت. در ادامه از پیمان و میثاق میان یهوه و کورش آشکارا سخن می‌گوید. خداوند کورش را برگزید و به او توانایی بخشیده

۱. ارمیا، باب ۵۱، آیات ۹۲-۱۱

۲. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۳.

۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۳.

تا پادشاه شود و سرزمین‌ها را فتح کند... خداوند دروازه‌های بابل را بر روی او باز می‌کند؛ دیگر آنان به روی کورش بسته نخواهند ماند. خداوند می‌گوید: ای کورش، من پیشاپیش تو حرکت می‌کنم، کوه‌ها را صاف می‌کنم، دروازه‌های مفرغی و آهنی را برایت می‌شکنم. گنجهای پنهان شده در تاریکی را به تو خواهم بخشید. آنگاه خواهی فهمید که من یهوه خدای اسرائیل هستم و تو را به نام خواندم. من تو را برگزیدم تا به اسرائیل که خدمتگزار من و قوم برگزیده من است یاری رسانی. هنگامی که مرا، نمیشناختی تو را به اسمت خواندم.^۱ در این باره این فرضیه قابل نقد است که کورش قبلاً با پیشگوییهای اشعیا آشنا بوده و براساس این آشنایی سیاست خود را نسبت به یهودیان تعیین نموده است. تشخیص رابطه میان این آیات از اشعیا با آیه اول باب یکم کتاب عزرا چندان آسان نیست. چنین به نظر می‌رسد که در این قسمت «خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و مرقوم داشت... یهوه خدای آسمانها، جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا کنم» کاملاً مشابه گفته‌های تبلیغاتی استوانه کورش دوم است تنها تفاوت مهم آن این است که کورش دوم در استوانه خود می‌داند که مردوک او را برگزیده، ولی در کتاب مقدس گفته می‌شود که کورش از هنگامی که یهوه را نمی‌شناخته از سوی او برگزیده شده است. استفاده از اصلاحات سلطنتی یهودی مانند شبان، مسیح، مسح شده، گرفتن دست راست و خواندن به نام، نمایانگر اختصاص القاب شاهانه یهودی به فرمانروایی بیگانه است ولی در غالب گسترده‌تر داعیه هخامنشیان در مورد جانشینی خاندان داود و نیز نوعی پذیرش از سوی یهودیان درباره خاندان سلطنتی هخامنشی مشاهده می‌شود البته پذیرشی در مدار قدرت مطلقه یهوه نه تنها بر یهودا بلکه بر کل جهان بوده است.^۲

۱. اشعیا، باب: ۴۴ آیه ۲۸ و باب: ۴۵ آیه ۵-۱.

۲. اکروید، «تصویر فرمانروایان هخامنشی در کتاب مقدس» ص ۱۸.

اما بنا بر منابع سنتی یهودی، مسیح تنها می‌توانسته از دودمان داود باشد تا پس از برانگیخته شدن از سوی یهوه، دولت یهود را احیا کند. پس این سوال مطرح می‌شود که اشعیا چگونه یک بیگانه را مسیح خوانده است؟ توری هم‌ی ارجاعات کتاب اشعیا بنام کورش و بابل را اضافات و بافته‌های زمانهای بعد می‌داند که این نظریه را تمامی متخصصان کتاب مقدس رد کرده‌اند. در واقع اشعیا کورش را مسیح و جانشین قانونی داود خوانده بود و از این رو بعدها به عنوان یک خائن به سنت قلمداد شد.^۱

باید به این نکته توجه شود که در منابع عبرانی به مانند منابع یونانی با دیدی خود مرکز بینی مواجه هستیم. در واقع کورش منابع توراتی که برگزیده و هدایت شده یهوه است چندان که برگزیده مردوک در بابل نیز بود دیگر تعلق به صحنه تاریخ ندارد، بلکه چیزی شکوهمند و تجملی و چهره‌ای اسطوره‌ای از یک تاریخ یهود مرکز است. و از آنجا که نظریه دیگری در دسترس نیست، به ناچار باید برای درک انتظارات و هدفهای سیاسی کورش در قبال جامعه یهود فقط بر متون و ادبیات یهودایی تکیه کرد.^۲ تقریباً هسمو با گرایش‌ها و مضامین سخنان اشعیا در کتاب عزرا^۳ درباره حکم کورش آمده « در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان یرمیا کامل شود، خداوند روح کورش را برانگیخت تا در تمامی سرزمین‌های خود فرمانی نافذ کرد و گفت: کورش پادشاه چنین می‌فرماید یهوه خدای آسمانها همه ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده خانه-ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نیوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست، متردات، خزانه دار خود بیرون آورد و به

۱. داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۹۳.

۲. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۴.

۳. عزرا، باب ۱، آیات ۹-۱.

شیشبصر ریس یهودیان داد. البته این حکم کورش در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۳۶ آیات ۲۲ تا ۲۳ نیز تکرار شده است.

حکم مذکور شبیه‌ترین روایت به آن چیزی می‌باشد که در استوانه کورش گفته شده است. این روایت را نیز می‌توان از دو زاویه قرائت نمود: از جانب ایران، این روایت می‌تواند انعکاسی از داعیه کورش باشد مبنی بر اینکه خود را جانشین بر حق و مشروع دودمان داود بداند. از سوی دیگر از دیدگاه یهودیان داعیه کورش مبتنی است بر این که وی به فرمان یهوه خدای آسمان (یا مردوک در استوانه) برانگیخته شده است. اولویتی که کورش در سال اول پادشاهی خویش برای انجام این اقدام قائل شده، نمایانگر تاکید و اهمیت این عمل از سوی وی بوده است. بدین سان هم ادعای یهودیان نسبت به این اولویت و هم تبلیغات ایران درباره شایستگی عمل کورش و تایید ادعای تاج و تخت داود در این جا قابل مشاهده است.^۱ البته با نگاهی دقیق به روایت عزرا متوجه می‌شویم که رویدادها منحصر از طریق نقل و قول و مراجعه به منابعی که به منزله اسناد رسمی دبیرخانه هخامنشی معرفی شدند بر ما شناخته شدند. در این اعلامیه کورش به تجدید بنای معبد اورشلیم، تحویل ظروف مقدس به شاهزاده شیشبصر فرمان داده است. البته درباره اصلت این نقل قولها، شک‌هایی وجود دارد و آشکار است که نفع و مصلحت راوی در آن بوده است که عنایت خاص کورش را در قبال یهودیان خاطر نشان کند و نیز امکان دارد که روای وقایع را از نظر زمانی و ترتیب وقوع آنان با هم در آمیخته باشد.

بدین معنی که برخی از رویدادهایی که به آغاز پادشاهی کورش نسبت دادند در دوران سلطنت کمبوجیه و حتی بعد از آن اتفاق افتاده باشد. در مجموع به طور کلی اگر تدابیری که کورش اتخاذ کرده و وقایع نویس آنان را ذکر کرده باشد، اما با این وجود نیز در جزئیات برخی از تصمیمهای شاهانه و تاریخ دقیق اتخاذ آنها، تناقض‌ها و عدم

۱. اکروید، «تصویر فرمانروایان هخامنشی در کتاب مقدس» ص ۱۸.

اطمینان‌هایی وجود دارد.^۱ در پاسخ به این سوال پژوهش که با توجه به عنایت بسیار ویژه منابع توراتی به کورش دوم آیا می‌توان چنین پنداشت که کورش معتقد یا متمایل به دین یهودی بوده است؟

باید گفت حتی با اسناد به منابع معاصر وی نمی‌توان به مذهب کورش پی برد. در واقع در استوانه کورش برگزیده مردوک خدای بزرگ میانرودی است و در تورات او برگزیده یهوه، خدای یکتای یهودیان است اما هیچ یک از این متون مذهب کورش را به ما نشان نمی‌دهند، بلکه بردباری و تسامح کورش را برابر ادیان دیگر بازگو می‌کنند.^۲ چندان که می‌بینیم کورش دوم چنین سیاستی را که تقریباً تا پایان دوران هخامنشی نیز ادامه یافت و هدف از آن فراهم نمودن شرایط مناسب برای همکاری با نخبگان محلی در پیوند با نظام تازه شکل گرفته پارسی‌ها بود. یکی از منابعی که چگونگی برخورد و سیاست کورش دوم را نسبت به ملل تابع و همچنین سرزمین‌های تحت تسلط پارسی‌ها بازگو می‌کند استوانه^۳ وی از بابل می‌باشد.

در منبع بابلی می‌خوانیم که پس از فتح بابل کورش دوم پیکره خدایان سرزمین‌ها و اقوام مختلف از شوش تا آشور و اکد را به سرزمین‌های اصلی خودشان بازگردانید و همچنین به تعمیر و بازسازی معابد آنان پرداخت و نیز اجازه داد مردمان به سرزمین‌هایشان بازگردند.^۳ بنابراین ضمن پذیرفتن تسامح مذهبی کورش در قبال ادیان دیگر، در تحلیل منطقی برخی به نکته مهم برمی‌خوریم که از آنجایی که در جوامع شرق باستان مذهب و سیاست کاملاً در پیوند با هم بودند بنابراین منطقی است که منابع عبرانی نیز تاریخ را از دیدگاه مذهبی خویش به نمایش گذارند. به بیان روشنتر اینکه در

۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۵.

۲. دریایی، «پارس و پاسارگاد: اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی»، ص ۴۷.

3. Zadok, "On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century B.C.", p.61. Van der Spek, "Cyrus the Great, Exiles and Foreign Gods a Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations", p. 35.

آن عصر هر شهر و یا هر قومی برای خود خدایان و معابدی داشتند که آن شهر و قوم را محافظت می‌کرد. معابدشان نیز محل اجرای آداب کیش و هم مظهر و نماد یک هویت مستقل با خود مختاری سیاسی تلقی می‌شد. بنابراین قابل درک است که پادشاهی بعد از گشودن شهری، پیکره خدایان شهر و اشیای متبرکه محرابها را نیز همراه با خاندان سلطنتی و نخبگان سیاسی و نظامی سرزمین مغلوب با خود ببرد که از این طریق امکان هر شورش را از طرف آنان سلب کند و این دقیقاً همان کاری بود که نبوکدنصر (بخت النصر) پس از فتح اورشلیم انجام داد. البته عکس مطلب نیز همین مصداق را دارد، به این مفهوم که تجدید استقرار سیاسی و مذهبی دوباره یک شهر و جامعه به مسئله بازگردان تندیس‌های خدایان تبعیدی به جایگاه و سرزمین اصلیشان مرتبط بوده است و این همان کاری است که کورش دوم در بابل کرده بود. بنابراین ویژگی استثنایی تدابیری که توسط کورش اتخاذ شده فقط ناشی از دیدگاه به شدت یهود مرکزی منابع توراتی است و اگر واقعه را در مفهوم و محیط ایدئولوژیکی و سیاسی شرق نزدیک باستان آن دوره قرار دهیم همان چیزی خواهد شد که در واقعیت بوده است. یعنی فصلی بسیار مهم برای یهودیان به معنای اخص، اما فصلی معمولی و جاری برای بسیاری از اقوام شرق نزدیک که در دوران اقتدار و چیرگی دولت‌های آشور و بابل با این مفهوم و مقوله آشنا شده بودند.^۱ در بیان و تحلیل سیاسی نیز یکی از علل ویژه روابط میان کورش و رهبران و جامعه یهودی بابل را می‌توان این گونه تفسیر نمود که مطابق گفته هرودوت مصر در زمره دشمنانی بوده که کورش از سال ۵۴۶ پ.م ضمن ترک جبهه‌ی لیدی از آن بیمناک بود. این مسئله یکی از دلایلی است که براساس آن ایجاد یک ساتراپی یا ایالت در اورشلیم که یکسره در اختیار منافع پارسیان باشد، در

۱- بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۳۷-۱۳۶.

Van der Spek, "Cyrus the Great, Exiles and Foreign Gods a Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations", p. 39-40.

متن یک استراتژی وسیع‌تری قرار داشته و هدف آن در درازمدت تسخیر سرزمین مصر بوده است.^۱

نتیجه:

با توجه به بررسی منابع یونانی و عبرانی چنین مشاهده شده است که دیدگاه منابع مذکور نسبت به کورش دوم، بنیانگذار امپراتوری هخامنشی معلول علت‌هایی بوده است. با توجه به این واقعیت که سنت شفاهی در ایران باستان مقدم بر تاریخ کتبی بوده است، بنابراین شاهان بزرگ و پارس‌ها، امر نظارت بر خاطره تاریخی خویش را به دیگران واگذاشتند، و نتیجه‌ای که از این واقعیت ایجاد می‌شود این است که تاریخ هخامنشیان را ناچار باید از طریق مکتوبات ملل تابع یا دشمنان آنها بررسی کنیم و در همین راستا اقتداری که تاریخ نویسان یونانی از این راه نصیب خود کرده‌اند، ناشی از این عامل بوده است. عامل دیگری که در شیوه تاریخ نویسی یونانیان و دیدگاه‌شان نسبت به کورش دوم تاثیرگذار بوده در واقع، افزایش وسعت قلمروی هخامنشیان بود که آنها را به صورت اجتناب ناپذیری در مقابل یونانیان قرار داد که این امر در تاریخ نگاری جانب گرایانه مورخین یونانی نسبت به تاریخ هخامنشی انعکاس پیدا کرده است. بنابراین منابع کلاسیک در ارائه تصویری دقیق و کاملاً منطبق بر واقعیت از تاریخ کورش و چگونگی استقرار امپراتوری هخامنشی توسط او ناتوان عمل کردند. البته باید به نوع و شیوه تاریخ نویسی خود مورخان یونانی هم توجه نمود به عنوان نمونه هرودوت در بیان تاریخ کورش به افسانه‌ها و اساطیر متوسل می‌شود و آنان را به عنوان رویدادهای تاریخی و واقعی ارائه می‌دهد و خود نیز به مداخله خدایان در عالم انسانی معتقد بود که این اعتقاد نشأت گرفته از فرهنگ یونان باستان بوده است. البته این مسلم از اهمیت کتاب تاریخ هرودوت نمی‌کاهد. مجموعه این عوامل باعث شد که بررسی تاریخ کورش دوم از سوی مورخان یونانی به صورت سطحی و فاقد دقت نظر ارائه شود.

۱- بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشان، ص ۱۳۷.

در مقابل تصویر ترسیم شده از کورش دوم در منابع عبرانی بسیار مثبت، و متاثر از سیاست تسامح آزادی مذهبی می‌باشد که وی بعد از فتح بابل نسبت به یهودیان اعمال کرد، همچنان که کورش چنین رفتاری را هم با بابلیان داشت و در استوانه وی را برگزیده خدای مردوک نامیدند. بنابراین براساس متون عهد عتیق نمی‌توان به مذهب کورش پی برد و چنین استنباط نمود که وی به دین یهودیت گرویده بود. همچنین با توجه به این مسئله که عهد عتیق شامل مجموعه‌ای از حوادث تاریخی، افسانه‌ای، مضامین ادبی و پیشگویی پیامبران یهود است و با آنکه اطلاعات سالنامه‌ای هم ارائه می‌دهد که آن هم اشکالات خاص خود را دارد، با این وجود شکل داستان دارد تا واقعیت. بنابراین ارزیابی‌ها درباره اینکه تا چه اندازه می‌توان تاریخ واقعی را از روی گزارشات عهد عتیق بازسازی کرد با هم متفاوت است. اگر چه صحت و اعتبار تاریخی کتب عهد عتیق مورد تردید است، ولی نشان می‌دهد که جامعه‌ی یهودیان تحت حکومت پارسیان دوست داشتند چگونه به آنها نگریسته شود و چه انتظاراتی از دولت ایران داشتند. بنابراین در خصوص نظر آنها به کورش دوم به عنوان فرمانروایی که خیرخواه یهود بوده فاقد دید و واقعیت تاریخی است در عین حال به جای آن تجلیل و سپاسداری محض آنان را از کورش دوم نشان می‌دهد.

منابع و مأخذ

- آسیخولوس، *ایرانیان*، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران: سروش، ۲۵۳۶.
- ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۳۷، ج ۱.
- اکروید، پیتر. «تصویر فرمانروایان هخامنشی در کتاب مقدس». در *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج ۵. تهران: توس، ۱۳۸۸، ص ۳۸-۱۵.
- افلاطون، *قوانین*، ترجمه محمد حسن لطیفی، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفعلی‌شاهی، ۱۳۵۴، ج ۱.
- بدره‌ای، فریدون. *کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق*، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴، ج ۲.

بدیع، امیر مهدی. *یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ*، ترجمه قاسم صفوی، تهران: توس، ۱۳۸۴، چ ۳.

بریان، پبیر. *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه مهدی سمسار، ج. ۱. تهران: زریاب، ۱۳۸۶.
برسیوس، ماریا. *شاهنشاهی هخامنشی (از کورش بزرگ تا اردشیر اول)*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: ماهی، ۱۳۸۸.

داندامایف، محمد. *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ، ۱۳۸۱.
دریایی، تورج. «پارس و پاسارگاد: اسطوره و تاریخ پارسیان قبل از شاهنشاهی هخامنشی» در *فصل نامه تاریخ ایران باستان*، شماره دوم، ۱۳۸۵، ۴۱-۵۰.

سیسیلی، دیودور. *کتابخانه تاریخی*، ترجمه حمید بیکس شورکایی، تهران: جامی، ۱۳۸۴، چ ۱.
سانسی وردنبورخ، هلن. «پنجمین پادشاهی شرقی و یونان مداری». در *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج. ۵. تهران: توس، ۱۳۸۸، ص ۱۹۹-۱۷۹.

شاپور شهبازی. علیرضا. *پاسارگاد*، شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۹، چ ۲.
فرای، ریچاد. *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

کتاب مقدس، بی تا، بی جا.

کوک، مانوئل. *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.

گزنفون، *کورش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.

گیرشمن، رومن. *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: نگاه، ۱۳۸۶.

ماری، آزوین. «هرودوت و تاریخ شفاهی» در *تاریخ هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ج. ۵. تهران: توس، ۱۳۸۸.

هرودوت، *تاریخ*، ترجمه هادی هدایتی، ج. ۱. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.

Briant, P. (2005). "History of the Persian Empire (550-330 B.C)", In: *Forgotten Empire: The world of the Ancient Persia*, Edited by John Curtis & Nigel Tallis. London: 12 - 17.

Dandamaev, M. A. (1999). "Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments", in: *Ir Ant*, vol. XXXIV: 269- 282.

Garrison, M. B. (2011). "The Seal of Kuraš the Anzaniti, Son of Šešpeš (Teispes), PFS 93: Susa- Anšan- Persepolis", in: *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez-Mon & Mark B. Garrison, Eisenbrauns. Pp: 375 - 405.

- Imanpour, M. (2002-2003). "The Medes and Persians: were the Persians ever ruled by the Medes?" in: *Name - ye Iran - e Bastan*, Vol. 2, No. 2: 61-79.
- Kuhrt, A. (2007). *The Persian Empire A corpus of source from the Achaemenid period*, vol. 1, Rutledge, London and New York.
- Van der Spek, R. J. (2013). "Cyrus the Great, Exiles and Foreign Gods a Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations" To be published in: Wouter Henkelman, Charles Jones, Michael Kozuh and Christopher Woods (eds.), *Extraction and Control: Studies in Honor of Matthew W. Stolper*. Oriental Institute Publications. Chicago: Oriental Institute of the University of Chicago. pp: 1 – 44.
- Vanerhoof, D. (2006), "Cyrus II, Liberator or Conqueror? Ancient Historiography concerning Cyrus in Babylon" in *Judah and the Judeans in the Persian Period*, Edited by Oded Lipschits & Manfred Oeming, pp: 351-372.
- Waters, M. (2004). "Cyrus and the Achaemenids", in: *Iran*, vol. XLII. pp: 91 - 102.
- Zadok, R. (1976). "On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century B.C.", in: *IRAN* 14, 60 - 78.
- Zournatzi, A. (2011), "Early Cross - Cultural Political Encounters along The Paths of The Silk Road: Cyrus The Great As a "King of The City of Anshan", in: Proceedings of the first national Conference "*Iran and The Silk Road*", Tehran. 1-15.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

اهداف انگلیس از تأسیس دفاتر کنسول گری در شهرهای مختلف ایران

سجاد کاظمی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۳۰

چکیده:

کنسول گری دفتری رایزنی است که دولت‌ها بر اساس روابط کامله‌الوداد به استقرار نمایندگان خود در قلمرو یکدیگر جهت فعالیت‌های تجاری و رسیدگی به امور اتباع خود مبادرت می‌ورزند، اما چه بسا دفاتر کنسولی به محلی برای پیشبرد اهداف سیاسی مبدل می‌شوند. ایران به عنوان یک منطقه نفوذ ماهیت تأسیس دفاتر کنسولی دو کشور روس و انگلیس را در شهرهای مختلف ایران آشکار می‌سازد. در این جستار با رویکردی توصیفی - تحلیلی ضمن بررسی چگونگی تأسیس دفاتر کنسولی و اخذ امتیاز حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) انگلیس در ایران، به این پرسش پاسخ می‌دهیم که اصولاً هدف اصلی انگلیس از افزایش و تعدد کنسولگری‌های خود در شهرهای ایران چه بود. از آنجا که در برخی نقاط؛ انگلیس دارای منافع تجاری یا حضور اتباع خود نبود، تأسیس و تعدد دفاتر کنسولی انگلیس نمی‌توانست جزء در قالب اهداف سیاسی بگنجد. ضمن اینکه در برخی مناطق نیز منافع تجاری دنبال می‌شد. در این رابطه رقابت با روسیه و مقابله با نفوذ این کشور برای انگلستان در اولویت بود.

واژگان کلیدی: کنسول، کنسولگری، انگلیس، کاپیتولاسیون، شهرهای ایران.

۱- مقدمه:

کنسول^۱ نماینده یک دولت در قلمرو دولت دیگر است. در طول قرن نوزدهم میلادی وظایف کنسول‌ها عبارت بودند از:

۱. برقراری ارتباط با کشورشان شامل ارائه مستندات، دریافت حقوق، و فراهم کردن اطلاعات و اخبار.

۲. ارتباط با اتباع کشورشان شامل کمک به گسترش فعالیت‌های تجاری‌شان، صدور گذرنامه و روادید آنان، و رسیدگی به هم‌وطنان بیمار و گرفتار و موارد مربوط به تولد و فوت آنان.

۳. ارتباط با حکومت‌های خارجی شامل برقراری ارتباط با حکام و متنفذین محلی، و ارتباط با دفاتر کنسولی دیگر کشورهای مقیم در آنجا.^۲

در مقایسه بین سفیر و کنسول؛ سفیر نماینده سیاسی رئیس دولت خویش نزد رئیس دولت کشور دیگر است و صرفاً یک جایگاه و مقام دیپلماتیک (سیاسی) را نمایندگی می‌کند. هر کشور در کشور دیگر تنها می‌تواند یک سفیر و سفارتخانه داشته باشد، اما تعداد کنسول‌ها و دفاتر کنسولگری^۳ می‌تواند بیش از این باشد.^۴ با وجود آنکه کنسول‌ها به امور تجاری و اتباع کشور خویش می‌پردازند، و سفیر امور سیاسی را بر عهده دارد، اما عملاً دفاتر کنسولی نیز چنانکه شرح خواهیم داد به محلی برای پیشبرد اهداف سیاسی مبدل شدند.

در ارتباط با پیشینه تاریخی حضور انگلیس‌ها تا تاسیس نظام کنسولی در اواسط قرن نوزدهم می‌توان گفت حضور آنان در ایران در ابتدا نه به عنوان دشمن و یا نیروی سیاسی و نظامی؛ بلکه به عنوان تاجر و بازرگان وارد ایران شدند. در واقع ریشه تاریخی

1. Consul

2. see: Degoey, The business of Consuls, Consuls and businessmen, pp 6-7.

3. Consulate

4. Ibid, p 2.

سیاست استعماری انگلیس در جهان نیز به ظهور طبقه تاجر و سرمایه دار شهری بر می‌گردد، در قرن شانزدهم میلادی تاجر، ماجراجویان و دریانوردان از حمایت ملکه الیزابت اول^۱ (۱۵۵۸-۱۶۰۳م) برخوردار بودند. در این زمان اینان در رقابت تجاری با دول استعماری وقت یعنی پرتغال و اسپانیا به تأسیس کمپانی‌های تجاری همت گماشتند؛ از جمله کمپانی هند شرقی^۲ که در نتیجه تلاش‌های یک تاجر معروف به نام رالف فیچ^۳ در سال ۱۶۰۰م برای تجارت با هند تأسیس شد. این کمپانی به مرور توانست تجارت جزایر و بنادر آسیا، آفریقا، و آمریکا را از دماغه امید نیک در جنوب آفریقا تا تنگه ماژلان در شرق را در انحصار خویش قرار دهد.^۴

نمایندگان این کمپانی برای اولین بار در زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۸ق/۱۶۲۹-۱۵۸۷م) توانستند موافقت وی را در تأسیس برخی دفاتر تجاری در بندر جاسک، سپس شیراز و اصفهان جلب کنند پس از پیروزی مشترک بر پرتغالی‌ها در سال ۱۶۲۲ق/۱۳۰۱م دفتر دیگری در بندر عباس تأسیس کردند که پس از این به مهمترین مرکز تجاری آنان در ایران در آمد.^۵ در این زمان انگلیسی‌ها و حتی پس از آن تا قرن هجدهم میلادی حضور آنان محدود به فعالیت‌های تجاری و تأسیس دفاتر مربوط به آن در چارچوب قرار دادهای دو جانبه بود و مطابق با تفسیر جان فوران^۶ از نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین^۷ ایران هیچ‌گونه وابستگی به غرب نداشت و روابط و معاهدات از مواضع برابر بود.^۸ اما از اوایل قرن نوزدهم که دولت انگلیس، ناپلئون

1. Elizabeth I

2. East India Company

3. Ralph Fitch

۴. مورا، تاریخ انگلستان، صص ۲۶۰-۲۵۱؛ بهار، میراث خوار استعمار، ص ۲۴۷.

۵. میراحمدی، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، ص ۲۸.

6. John Foran

7. Emmanuel Wallerstein

۸. فوران، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ص ۱۱۳.

بنایارت^۱ و دولت تزاری روس را تهدیدی علیه منافع خود در هند و خلیج فارس دیده بود درصدد ارتقاء روابط خود با ایران بر آمد. نفوذ فرانسه و سپس روسیه باعث شد که انگلیسی‌ها و نمایندگان کمپانی آنها در هند توجه بیشتری به ایران نشان دهند و متعاقباً رفت و آمد آنان به ایران نیز بیشتر شد.^۲

با سقوط ناپلئون در سال ۱۸۱۵ م، ایران به منطقه نفوذ روس و انگلیس در آمد که، همچون دو لبه قیچی عمل می‌کردند، هر کدام که موفق به کسب امتیازی می‌شد دیگری نیز برای اینکه از رقیب عقب‌نماند تحت هر شرایطی امتیاز مشابه را به دست می‌آورد. اجازه تاسیس دفاتر کنسول‌گری و حضور کنسول‌ها در ایران از جمله این امتیازات بود که، فراتر از فعالیت‌های تجاری، نفوذ و سیطره سیاسی و قضایی دولت متبوع را نیز در بر گرفت. با وجود آنکه پرداختن به امور سیاسی خارج از وظایف دفاتر کنسولی و در حیطه وظایف سفارتخانه بود، اما در این زمان کنسول‌گری‌ها که فعالیت‌های آنها بایستی محدود به تجارت و امور اتباع باشد؛ به محلی برای پیشبرد اهداف سیاسی مبدل شدند و نظام کنسولی به یکی از اهرم‌های گسترش و بسط نفوذ انگلیس در شهرهای ایران تبدیل شده بود.

در کنار اهمیت و توجه به بسیاری از امتیازات واگذاری به انگلیس در دوره قاجار؛ امتیاز تأسیس کنسول‌گری در شهرهای مختلف ایران و به تبع آن حق قضاوت کنسولی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این جستار به جریان تأسیس دفاتر کنسول‌گری انگلیس، تعدد و ماهیت اهداف آنها در شهرهای مختلف ایران می‌پردازیم.

1. Napoleon Bonaparte

۲. نک: مالکوم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۹۰؛ سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲- چگونگی اخذ امتیاز تأسیس کنسول‌گری و حق قضاوت کنسولی:

پس از پیمان شکنی فرانسه در عهدنامه تیلسیت^۱ (۱۲۲۲ق/۱۸۰۷م) زمینه های گسترش روابط ایران و انگلیس فراهم گردید. سرهار فورد جونز^۲ سفیر اعزامی بریتانیا در نخستین موافقت نامه (مجمل) (۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م) از فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۱ق/ ۱۸۳۴-۱۷۹۷م) درخواست نمود که برای ایجاد روابط دائمی بین دو دولت به نمایندگان انگلیس اجازه داده شود که در شهرهای شیراز، اصفهان، یزد، قزوین، و تبریز دفاتر کنسول‌گری تأسیس کنند.^۳ اما از آنجا که بین سفیر رسمی انگلیس یعنی سرهار فورد جونز و سر جان مالکوم^۴، نماینده کمپانی هند شرقی بر سر نمایندگی ارتباط با ایران اختلافاتی بروز کرد، این توافقنامه به جایی نرسید و شرایط روابط با ایران به توافق نامه های بعدی موکول گردید. رایت می گوید اعزام سفیر بعدی یعنی سرگور اوزرلی^۵ به عنوان نماینده تام الاختیار و سفیر فوق العاده بریتانیا در واقع به متابه مشت محکمی بر دهان کمپانی هند شرقی تلقی گردید.^۶

یکی از مهمترین اهداف سفیر جدید تلاش برای تأسیس سفارتخانه در تهران بود، گفته می شود دولت بریتانیا سعی دارد از دولت ایران زمینی را گرفته و در آن اقدام به احداث ساختمانی جهت سفارتخانه نماید. اگر چه اوزلی توانست به این اقدام مهم دست یابد و اولین سفارتخانه انگلیس را در باغ ایلچی تهران تأسیس کند، اما به مرور این محل در معرض انهدام قرار گرفت و در زمان سفارت چارلز آلیسون^۷ (۱۸۶۰-۷۲م)

1. Tilsit (از شهرهای روسیه که امروز ساووستیک خوانده می شود)

2. Sir Harford Jones

۳. شمیع، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۷۶.

4. Sir John Malcom

5. Sir Gore Ouseley

۶. رایت، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۳۱.

7. Charles Alison

در دهکده قلهمک نخسین سنگ بنای سفارتخانه جدید گذاشته شد که تا به امروز دایر است. علاوه بر این، وزارت امور خارجه بریتانیا از اوزلی خواسته بود تا در شهرهایی که جهت گسترش بازرگانی و تجارت و اعمال حمایت از اتباع انگلستان لازم است در آنها کنسولگری دائر کند، اما انگلستان از آنچه که امیدوار بود در این زمان نیز طرفی نبست.^۱

روسیه پیش از انگلستان توانست کنسولخانه هایی در ایران تاسیس کند. برای اولین بار در عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳م) روسیه توانسته بود جواز استقرار کنسول هایی را در جهت حمایت و کمک به تجار تبعه خود به دست آورد. پس از این در سال (۱۲۴۳ق/ ۱۸۲۸م) بر اساس عهدنامه ترکمنچای روس ها اجازه یافتند تا هر گاه منافع آنان ایجاب نماید در هر شهری به استقرار کنسولگری اقدام کنند. همچنین اعطای حق قضاوت کنسولی^۲ اتباع این دولت را از قوانین ایرانی معاف کرده بود^۳. پس از این بود که انگلیسی ها نیز با جدیت بیشتری به دنبال تاسیس کنسولگری و حق قضاوت کنسولی بودند، ضمن اینکه روس ها در تحمیل معاهده ترکمنچای از چراغ سبز انگلیسی ها نیز برخوردار بودند. به نظر می رسد هدفی را که انگلیسی ها پیش از این دنبال می کردند پس از این معاهده راحت تر می توانستند به دست بیاورند.

در ابتدا انگلستان به جهت گسترش تجارت خود در شمال یک کنسولگری در طرابوزان تاسیس کرده بود، اما در این زمان تبریز از رونق اقتصادی بیشتری برخوردار بود، بنابراین زمانی که جان کمپل^۴ سفیر انگلستان در سال ۱۸۳۵م دستور العملی از وزارت امور خارجه دریافت کرد مبنی بر اینکه با ایران وارد یک قرار داد تجاری شود خواسته شد ماده مربوط به تاسیس کنسولگری نیز در آن گنجانده شود. اما محمدشاه (۱۲۶۴-

۱. نک: همان، صص ۱۵۴، ۶۵-۶۴، ۳۵؛ و طلوعی، ترس از انگلیس، ص ۶۳.

2. Capitulation

۳. رایب، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۵۴؛ شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۱۰۳-۱۰۲.

4. John Campbell

۱۲۵۰ق/ ۱۸۴۷-۱۸۳۴م) که تازه به سلطنت رسیده بود به شدت با آن مخالفت نمود و گفت: « این برای ما خوب نیست و امتیازی که روس‌ها به منظور استقرار کنسول‌های شان به دست آوردند متضمن زیان‌های فراوانی برای ما بوده است».^۱ پس از وی، از هنری الیس^۲ خواسته شد که تلاش‌های کمپل را دنبال کند، اما الیس نیز به دلیل نفوذ روس‌ها در دربار محمد شاه موفقیت‌چندانی به دست نیاورد. واتسون اشاره می‌کند این میرزا ابوالقاسم فراهانی صدراعظم بود که از تأسیس کنسول‌گری انگلیس در ایران ممانعت به عمل می‌آورد و از سفیر انگلیس خواست که در این مورد اصرار نورزد و موضوع را به زمان مناسب‌تری موکول کند.^۳

دولت انگلیس که نمی‌خواست از رقیب خود عقب‌بماند این ماموریت را به سرجان مک‌نیل^۴ که در عقد قرارداد ترکمنچای نیز دخالت داشت، سپرد، اما وی نیز تا سال ۱۸۳۸م موفق به کسب چنین امتیازی نشد. تنها محاصره هرات در سال ۱۲۵۳ق/ ۸- ۱۸۳۷م توسط ایران که منجر به دخالت انگلستان و تصرف جزیره خارک و کوتاه آمدن محمد شاه از اشغال هرات شد، شرایط تحمیل چنین قراردادی فراهم گردید. پیتر آوری اشاره می‌کند از آنجا که روسیه طبق معاهده ترکمنچای حق هرگونه تأسیس کنسول‌گری در هر نقطه از ایران را داشت؛ اشغال هرات توسط ایران که به تحریک خود روسیه نیز بود منجر به تأسیس کنسول‌گری این کشور در هرات خواهد انجامید و این به معنای نزدیکی روسیه به هند بود، از اینرو انگلیس به دخالت ایران در هرات به شدت واکنش نشان داده بود.^۵

۱. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ص ۱۵۵.

2. Henry Ellis

۳. واتسن، تاریخ قاجار، ص ۲۰۰.

4. Sir John MC Neill

۵. آوری، تاریخ معاصر ایران، از تأسیس تا انقراض سلسله قاجار، ص ۱۰۷.

در این زمان اشغال هرات در واقع به منزله «بزنگاهی»^۱ بود که، انگلیس می‌توانست خواسته‌های خود را بر ایران تحمیل کند. پس از کوتاه آمدن محمد شاه، بلافاصله سر جان مک نیل دست به کار شد و در سال ۱۲۷۵ق/ ۱۸۴۱م قراردادی با شاه منعقد نمود که تا حدودی آنچه را که روس‌ها در ترکمنچای به دست آوردند، انگلیسی‌ها نیز به آن نائل آمدند. در این قرارداد علاوه بر توافق‌های تجاری، امتیاز تاسیس دو کنسول‌گری در تبریز و تهران نیز به انگلیسی‌ها داده شد.^۲ با وجود این، انگلستان هنوز هم از روسیه عقب بود، چرا که انگلستان فقط در دو نقطه می‌توانست کنسول‌گری احداث کند، اما روسیه طبق معاهده ترکمنچای مجاز بود در هر کجا که لازم باشد به تاسیس کنسول‌گری اقدام کند. اما در زمان ناصرالدین شاه (۱۳۱۳- ۱۲۶۴ق/ ۱۸۹۵- ۱۸۴۷م) طی جنگ‌های سال‌های ۵۷-۱۸۵۶م بر سر افغانستان که به عهدنامه پاریس (۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م) منجر گردید، بار دیگر ایران مغلوب گردید و انگلستان موفق به کسب امتیازات بیشتری در این زمینه از ایران شد. طبق بند نهم عهدنامه پاریس؛ طرفین با برخورداری از حق دول کامله الوداد تاسیس کنسول‌گری و استقرار نمایندگان کنسول‌ها را در قلمرو یکدیگر پذیرفته‌اند و مهمتر آنکه در بند دوازدهم، دولت ایران حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون را نیز به انگلیسی‌ها تفویض نمود.^۳ بنابراین از این حیث انگلستان نیز در موقعیتی هم‌تراز با روسیه قرار گرفت؛ از یک طرف حق تاسیس کنسول‌گری در شهرهای مختلف ایران را به دست آورد، ضمن اینکه دولت ایران نیز طبق معاهده چنین حقی را به دست آورده بود، اما عملاً قادر به تحقق چنین

۱. لحظات گشودگی و گستردگی دایره انتخاب‌های پیش‌روی کنشگران را «بزنگاه» می‌گویند و یک فرصتی است که می‌تواند به خلق یک تحول سیاسی منجر شود. نک: پیرسون، سیاست در بستر زمان، تاریخ، نهادها و تحلیل اجتماعی، ص ۷۶.

۲. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان ص ۱۵۶ و مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۵۷.

۳. نک: لسان‌الملک سیهر، ناسخ‌التواریخ، ج سوم، صص ۵۴-۱۴۵۳.

عملی در حوزه امپراطوری بریتانیا نبود. از طرف دیگر انگلستان نیز همچون روسیه از حق کاپیتولاسیون برخوردار گردید و اتباع خود را از قوانین قضایی ایران معاف نمود.

۳- گسترش کنسول‌گری های انگلیس در شهرهای مختلف ایران و اهداف آن:

در این زمان تشکیلات کنسولی منظمی وجود نداشت. در نیمه اول قرن نوزدهم اغلب کنسول ها از میان تجار انتخاب می شدند، اما از نیمه دوم قرن نوزدهم رفته رفته مدارس برای تربیت کنسول ها و دیپلمات ها تأسیس شده بود.^۱ در ابتدا از تجار انگلیس مقیم ایران یک نفر به سمت کنسولی انتخاب می‌گردید که ضمن پرداختن به شغل تجاری خود کارهای کنسولی را نیز انجام می داد، چنانکه ادوارد والتر بونهام^۲ اولین کنسول تبریز در سال ۱۸۴۱م یک تاجر بود که از نه سال پیش در این شهر به تجارت اشتغال داشت. در همین زمان کیت ادوارد آبوت^۳ به مقام کنسول‌گری تهران انتخاب گردید که سابقه تجارت در در عثمانی و ایران را داشته است،^۴ با وجود این، به مرور زمان با به راه انداختن تشکیلات و خدمات کنسولی این کنسول های تاجر پیشه جای خود را به کارمندان دادند که از اعضای دیپلماتیک بودند و معمولاً از کارمندان سیاسی اداره هند تعیین می شدند؛^۵ به ویژه از سال ۱۸۵۹م که حکومت کمپانی هند

1. Degeoy, The business of Consuls, Consuls and businessmen, p 15.

2. Edward Walter Bonham

3. Keith Edward Abbott

۴. آبوت همچنین از ۲۶ آوریل ۱۸۴۲ تا ۲۳ اکتبر ۱۸۴۳ مسئول کنسولگری تبریز بود و پس از درگذشت محمدشاه در ۱۸۴۸م از تبریز به تهران در معیت ناصرالدین شاه بود. بار دیگر در سال ۱۸۵۴ به تبریز بازگشت و تا زمان آغاز جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۶ در این شهر بود و پس از برقراری مجدد روابط به سمت سرکنسول‌گری تبریز منصوب و از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۸ در این مقام بود. نک: رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ص ۲۱.

۵. رایت، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۶۰.

شرقی ضمیمه پادشاهی بریتانیا گردید، هیئت های دیپلماتیک در ایران از وزارت امور هندوستان انتخاب می گردیدند.^۱

پس از تبریز و تهران، سومین کنسول‌گری انگلیس بعد از معاهده پاریس ۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۶م در رشت تاسیس گردید. اولین کنسول انگلیس در رشت نیز سروان چارلز فرانسیس مکنزی^۲ بود که پیش از این در سال ۱۸۴۵م در خدمت کمپانی هند شرقی بود و در سال ۱۸۵۵م با درجه سروانی در جنگ های کریمه شرکت داشت.^۳ علت انتخاب گیلان از یک طرف به دلیل موقعیت آن در رونق تجارت ابریشم بر می گردد که در این زمان در دست کمپانی رالی^۴ بود. اگرچه مکنزی این شرکت را شکست ناپذیر و رقابت با آن را به دلیل سرمایه و اطلاعات وسیع آن در این زمینه بی فایده می دانست. اما معتقد بود می توان جای و قند بیشتری وارد کنیم و ورود این دو کالا را از روسیه متوقف سازیم.^۵ با وجود این به نظر می رسد دلیل اصلی انگلیس در احداث کنسول‌گری رشت در حقیقت زیر نظر گرفتن فعالیت روس ها در نواحی شمالی بود، چرا که روس ها پیش از این در سال ۱۲۵۲ق/ ۱۸۳۶م کنسول‌گری خود را در رشت تاسیس کرده بودند. از دیدگاه روسیه منافع تجاری بریتانیا در مناطق شمالی تاسیس کنسول‌گری را ایجاب نمی کرد، چرا که انگلیس با ایالات جنوب دریای مازندران مناسبات تجاری نداشت. مکنزی و جانشینانش موظف بودند اقدامات دولت روسیه در دریای مازندران و قفقاز و نیز تحرکاتش در آسیای مرکزی در مسیر مرزهای هندوستان

۱. رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ص ۱۵.

2. Captain Charles Francis Mackenzie

۳. نک: مکنزی، سفرنامه شمال، صص ۸-۷.

4. Ralli Company

این کمپانی را پنج برادر انگلیسی بنا نهادند که از سال ۱۲۴۵ ه.ق/ ۱۸۳۰م شعبه ای از آن در تبریز شروع به کار کرد. این کمپانی ابتدا تحت حمایت روسیه بود. نک: رایت، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۹.

۵. مکنزی، سفرنامه شمال، صص ۱۰۱-۱۰۰.

را دائماً زیر نظر داشته باشند. از اینرو هدف انگلیس از تأسیس این کنسول‌گری به هیچ وجه جنبه تجاری یا حفظ منافع اتباع آن کشور را نداشت، چرا که از یک طرف پس از استقرار کنسولگری شاهد رونق روابط تجاری در این ناحیه نیستیم، و از طرفی تا سال ۱۸۷۱م هیچ تاجر یا تبعه ای از بریتانیا در گیلان زندگی نمی کرد.^۱ مکنزی خود می‌گوید: «هرچند هر ایرانی که با جغرافیا آشنایی داشته باشد... خواهد دید که امپراطوری ما وسیع و قدرت نظامی ما زیاد است و ما اگر به دلیل دیگری هم نباشد به خاطر منافع خودمان باید از سلطنت ایران علیه روس‌ها حمایت کنیم تا هندوستان محفوظ بماند».^۲ انتصاب افراد نظامی نه تاجر به کنسول‌گری نواحی شمالی نیز می‌تواند دلیلی بر اهمیت مقابله با نفوذ روسیه باشد.

اما چهارمین کنسول‌گری انگلیس در استرآباد (گرگان) دایر گردید. این منطقه به دلیل داشتن بندری موسوم به گز، مجرای مناسب برای نفوذ اقتصادی روسیه در شرق ایران و نیز آسیای مرکزی محسوب می‌شد. از منظر نظامی هم ولایت استرآباد به سبب امکانات تدارکاتی چون آب و آذوقه و علوفه بهترین مسیر برای قشون کشی احتمالی روسیه از گز- استرآباد- شاهرود و آن‌گاه خراسان- افغانستان- و هندوستان بود.^۳ رایت اشاره می‌کند انگلیسی‌ها که خود را مواجه با توسعه طلبی روس‌ها در شرق می‌دیدند این کنسول‌گری را در سال ۱۸۷۹م ایجاد کردند تا محلی جهت دیدبانی باشد.^۴

۱. برای اطلاع بیشتر نک: کاظم بیگی، «کنسول‌گری بریتانیا در ایالات جنوبی دریای مازندران در دوران قاجاریه و کارکنان محلی آن»، صص ۷۸-۷۶.

۲. مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۶۱.

۳. کاظم بیگی، «کنسول‌گری بریتانیا در ایالات جنوبی دریای مازندران در دوران قاجاریه و کارکنان محلی آن»، ص ۷۴.

۴. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، صص ۶۴-۱۶۳.

سرگرد سنت جان^۱ از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۰ و سروان لوت^۲ از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۳م به ترتیب کنسول‌گری استرآباد را در اختیار داشتند.^۳

در سال ۱۸۸۹م وزیر مختار سر مورتیمور دوراند^۴ نیز به منظور مقابله با روس‌ها و افزایش اعتبار انگلستان در خواست نمود تا تعداد دفاتر کنسول‌گری در ایران افزایش یابد، علت آن هم این بود که در این زمان روس‌ها توانستند کنسول‌گری جدیدی در مشهد ایجاد کنند، و چون ناصرالدین شاه نیز مایل نبود روسیه یکه تاز میدان باشد اجازه تاسیس کنسول‌گری در مشهد را به انگلیسی‌ها داده بود. از اینرو سرهنگ چارلز مک‌لین^۵ را که در ارتش هندوستان خدمت کرده بود و در تحدید حدود ایران و افغانستان نقش داشت در همین سال به عنوان کنسول مشهد انتخاب شد. وظایف این کنسول‌گری علاوه بر رسیدگی به زائران شیعه هندی و روابط میان حکمرانان مشهد و هرات، فراهم آوردن اطلاعات و اخبار پیرامون عملیات روس‌ها در مرزهای شرقی بود.^۶ تلاش‌های مورتیمور دوراند باعث گسترش هر چه بیشتر دفاتر کنسولی انگلیس در ایران شد و از این زمان انگلستان نسبت به رقیب شمالی نفوذ بیشتری در شهرهای ایران بدست آورد.

کنسولخانه‌های محمره (خرمشهر)، و اصفهان نیز به دنبال کسب امتیاز کشتیرانی در رود کارون (۱۳۰۶ق/ ۱۸۸۸م) تاسیس شدند، چرا که از این مسیر به راحتی می‌توانستند کالاهای خود را سریع‌تر، ارزان‌تر و با امنیت بیشتر از جنوب به نواحی داخلی و مرکزی ایران انتقال دهند. در سال ۱۸۹۰م ویلیام مک دوآل^۷ کارگزار سازمان

1. Major St. John

2. Captain Lovett

۳. رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، صص ۹۸، ۷۱.

4. Sir Mortimer Durand

5. Charles Maclean

۶. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، صص ۱۶۸-۱۶۵، ۱۵۹.

7. William Mac Doull

تلگراف هند و اروپا به عنوان نایب کنسول این شهر انتخاب شد. یک سال بعد کنسول‌گری اصفهان تأسیس شد و جان ریچارد پرایس^۱ در آنجا منصوب شد.^۲ اهداف اقتصادی در تأسیس این دو کنسول‌گری بیشتر دارای اهمیت بود، در سال ۱۹۰۴م به دنبال رونق گرفتن این مسیر بود که کنسول‌گری دیگری در اهواز توسط سرگرد دیوید لاکهارت رابرتسن لوریمر^۳ تأسیس شد و این شهر به نقطه ترانزیت کالاهای وارده از خرمشهر به اصفهان تبدیل شد.^۴

نقش کنسولخانه‌های خرمشهر، اهواز و اصفهان پس از کشف نفت (۱۹۰۸-۱۹۰۱م) بیشتر حائز اهمیت گردید، چنانکه دیوید لوریمر نایب کنسول اهواز از طرف حکومت هند و سفارت انگلیس عهده دار مسئله نفت و امور خوانین بختیاری شد و یا قبل از لوریمر؛ ویلیام ناکس دارسی^۵ کنسول اصفهان را به عنوان نماینده ویژه و تام الاختیار خود تعیین کرد تا با خوانین بختیاری وارد مذاکره شود. همچنین به دلیل اهمیت راه تجاری بغداد- تهران در سال ۱۹۰۳م یک کنسول‌گری در کرمانشاه تأسیس شد و هاسینت لویی رابینو^۶ به عنوان نماینده موقت کنسولی آن انتخاب شد.^۷

1. John Richard Preece

۲. رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، صص ۱۴۷، ۱۳۶، ۱۰۵، ۴۵.

3. Major David Lockhart Robertson

۴. همان، ص ۹۷ و رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان ص ۱۶۹.

5. William Knox Darcy

6. Hyacinth Louis Rabino

۷. لویی رابینو فرزند ژوزف رابینو بود که پدر ایشان از اتباع یهودی تبار مقیم فرانسه بود، اما پس از قبول تابعیت دولت انگلیس به مدیر کلی بانک شاهنشاهی در تهران منصوب گردید لویی نیز به اهتمام پدر به خدمت در شعبه بانک شاهی در کرمانشاه گمارده شد. از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ نیز سمت کنسولی این شهر را بر عهده داشت، سپس طی سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۰۶ نایب کنسولی رشت بود پس از آن در مراکش و از میر خدمت نمود و در اینجا بود که کتاب «مازندران و استرآباد» را به سال ۱۹۲۵ بطور کامل به نگارش در آورد و آن را به سید حسن تقی زاده تقدیم کرد. نک: رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، صص ۱۴۶، ۶۴، ۵-۶.

در نواحی مرکزی و شرقی ایران نیز کنسولخانه‌هایی گشایش یافتند. در سال ۱۸۹۳م مدیر شعبه تازه تاسیس بانک شاهنشاهی در یزد مکلود منزیس فرگوسن^۱ به عنوان نایب کنسول افتخاری این شهر انتخاب شد. یک سال بعد سر پرسایکس^۲ نیز جهت گشایش یک کنسولگری در کرمان از هند عازم ایران شد، تنها به این دلیل که چهل تاجر هندی در آنجا سکونت داشتند.^۳

علاوه بر این نواحی سیستان نیز از همان ابتدای روابط ایران و انگلستان در اوایل قرن نوزدهم دارای اهمیت بود. کرزن اشاره می‌کند سیستان از آن جهت برای انگلستان حائز اهمیت بود که همواره امکان قشون کشی فرانسوی‌ها و روس‌ها از این نواحی وجود داشت. سرجان مالکوم در سفر سوم خود به ایران در سال ۱۸۰۹م به جمع آوری اطلاعات جغرافیایی در این نواحی پرداخت و در طول قرن نوزدهم ماموران انگلیسی همچون سروان گرانت^۴، هنری پوتینجر^۵، ستوان کریستی^۶، حاجی عبدالنبی افغان، و سرهنگ گلد اسمیت^۷ به گسترش نفوذ انگلستان در این منطقه پرداختند.^۸ ماموران انگلیسی سرگرد بریزیر کرو^۹ و وب^{۱۰} نیز مرتب سیستان را زیر نظر داشتند و گهگاهی به این نواحی سرکشی می‌کردند. سرپرسی سایکس نیز دو بار یک بار در سال ۱۸۹۶ و بار دوم در سال ۱۸۹۹ از سیستان دیدن نمود. در سال ۱۹۰۰م که روس‌ها موفق شدند کنسولگری خود را در سیستان تاسیس کنند، بلافاصله فرمانروای

1. Ferguson Macleod Menzies

2. Sir Percy Sykes

۳. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ص ۱۷۵.

4. Capitan Grant

5. Henry Pottinger

6. Lieutenant Christie

7. Colonel Gold Smith

۸. نک: کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، صص ۳۱۳-۳۰۹.

9. Major Brazier Creagh

10. Webb Ware

هندوستان، سرگرد جورج فردریک چنویکس ترنج^۱ را مامور تأسیس کنسول‌گری در سیستان نمود. چنویکس یکسال بعد مامور سرکنسول‌گری مشهد شد و جای خود را به سرگرد رابرت آرتور ادوارد بن^۲ داده بود. همچنین در سال ۱۹۰۳م نیز یک کنسول‌گری در تربت حیدریه احداث شد تا فعالیت روس‌ها را در این نواحی بیشتر تحت نظر بگیرند.^۳

در سال ۱۹۰۹ نیز یک کنسول‌گری در بیرجند تأسیس شد. پیش از این یک مامور انگلیسی به نام سر هنری ساویچ لندور^۴ که در اوایل قرن بیستم مامور جمع‌آوری اطلاعات سیاسی و جغرافیایی از نواحی مختلف ایران بود شهر بیرجند را محل رقابت سیاسی و تجاری روس و انگلیس ذکر می‌کند و می‌گوید که این شهر دارای اهمیت تجاری است و روس‌ها توانستند در اینجا بازاری برای قند، شکر و پارچه‌های پنبه‌ای خود برپا کنند و می‌گوید: « برتری تجاری این شهر معین خواهد نمود که آیا ما در آینده قادر خواهیم بود تجارت خود را با نواحی جنوبی حفظ کنیم یا نه؟ هرگاه از این شهر رانده شویم باید به تجارت ما گفته شود «خداحافظ»، و به کلی از بازارهای شمالی، مرکزی، و جنوبی ایران محروم باشیم»^۵. لندور تأسیس یک کنسول‌گری در بیرجند را امری ضروری می‌دانست و معتقد است به جای نمایندگان دیپلماتیک از اعضای وزارت امور خارجه بهتر است افراد سیاسی همراه با یک گارد نظامی در اینجا به کار گرفته شوند.^۶ با وجود آنکه لندور در این زمان ظاهراً بر اهمیت حضور و نقش تجاری

1. Major G. F Chenvix Trench

2. Major R. A. E Benn

۳. نک: رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، صص ۵۸-۵۷ و ۴۰؛ رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، صص ۱۷۵-۱۷۴ و ۱۶۹؛ سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۲۴؛ و محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۷، صص ۱۱۸-۱۱۷.

4. Sir Henry Savage Landor

۵. محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم صص ۱۱۰-۱۰۹.

۶. همان، صص ۱۱۷، ۱۱۲.

انگلیس در این منطقه اشاره دارد، اما عملاً چنین به نظر می‌رسد در لوای آن اهداف سیاسی و نظامی را دنبال می‌کند، زیرا بر حضور افراد سیاسی و تاسیس گارد نظامی تاکید می‌نمود. چنانکه در سیستان نیز چنین است و بیش از منافع تجاری در این نواحی نفوذ سیاسی و نظامی و مسئله حفظ هندوستان حائز اهمیت بود.

تمرکز انگلیس بر نواحی شمالی و شرقی با وجود آنکه چندان دارای منافع تجاری یا اتباع نبود دال بر جلوگیری از نفوذ روسیه بود و دفاتر کنسولی این نواحی بیشتر با اهداف سیاسی و نظامی تاسیس می‌شد. یکی از شیوه‌های انگلیس در این راستا برقراری ارتباط دوستانه با خاندان‌های متنفذ محلی بود، چنانکه در تشکیلات کنسول‌گری نواحی شمالی سه نسل از یک خاندان با لقب وکیل الدوله در استرآباد به اهداف امپریالیستی این دولت خدمت کردند.^۱ و یا در بیرجند خاندان شوکت‌الملک علم ارتباط و همکاری نزدیکی با کنسول‌گری آن داشته‌اند.^۲ در مناطق جنوبی نیز سروان دیوید لوریمر نایب کنسول اهواز ارتباط نزدیکی به خوانین بختیاری برقرار نمود.^۳

اگر چه بر اساس توافقنامه تجاری سرجان مک نیل در سال ۱۲۷۵ق/ ۱۸۴۱م ایجاد دفاتر کنسول‌گری بین ایران و انگلستان متقابل و دو جانبه بود، اما کنسول‌های ایران در لندن و بمبئی همچون کنسول‌های انگلیس در ایران حق مداخله سیاسی و قضایی در ارتباط با امور و اتباع خویش را نداشته‌اند. اما کنسول‌گری‌های انگلیس اتباع و ایرانیان حامی و تبعه خویش را تحت الحمایه خود قرار می‌دادند. و از کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی برخوردار بودند.^۴ ظاهراً مسئله امنیت جانی، مالی، و قضایی

۱. کاظم بیگی، «کنسول‌گری بریتانیا در ایالات جنوبی دریای مازندران در دوران قاجاریه و کارکنان محلی آن»،

صص ۸۶-۸۰، ۷۳.

۲. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ص ۴۹.

۳. همان، صص ۱۷۱-۱۷۰.

۴. همان، صص ۱۷۶-۱۷۵.

تاجران و اتباع، وجود تعدد دفاتر کنسولی را در یک کشور الزامی می‌نماید^۱ و در ارتباط با وجود تعدد دفاتر کنسولی انگلیس در ایران ظاهراً به دلیل مسائل تجاری و حمایت از اتباع خویش اعم از انگلیسی، ایرانی و هندی بود، اما تعداد اتباع آنان در ایران آنقدر نبود که وجود این تعداد دفتر کنسول‌گری، و کنسول را در شهرهای مختلف لازم آید، چنانکه رایت اشاره می‌کند از تاریخ ۱۸۴۱م که انگلیس حق تأسیس کنسولگری را به دست آورده بود تا سال ۱۹۲۱م شمار انگلیسیان در ایران از تعداد انگلستان دست فراتر نمی‌رفت و همانند پرنندگان مهاجر کمیاب بودند و تعدادشان در این تاریخ تنها به ۲۳ نفر می‌رسید.^۲ یا چنانکه سخن آن رفت با وجود تعدد دفاتر کنسولی انگلیس در نواحی شمالی هیچ تبعه‌ای یا منافع تجاری در این نواحی نداشت. بنابراین می‌توان گفت هدف عمده انگلیس از تأسیس دفاتر متعدد به ویژه در مناطق شمالی، و شرقی همچون رشت، استرآباد، مشهد، بیرجند، سیستان، کرمان و سایر صرفاً تعمیم نفوذ خویش برای مقابله و جلوگیری از نفوذ روسیه و حفظ منافع خود در هندوستان بود. اما در نواحی مرکزی و جنوبی مثل یزد، اصفهان، اهواز، محمره (خرمشهر) در کنار تعمیم حوزه نفوذی خود اهداف تجاری را نیز دنبال می‌کرد.

نتیجه:

با پایان گرفتن جنگ‌های ایران و روس و انعقاد معاهده ترکمنچای (۱۲۴۳ق/ ۱۸۲۸م) روابط ایران و روس به مبادله سفرا و اسکان دائم نمایندگان سیاسی منتهی گردید که مطابق آن علاوه بر اینکه روس‌ها اجازه یافتند در هر شهری که نیاز باشد کنسول‌گری احداث کنند، از حقوق قضاوت کنسولی و یا کاپیتولاسیون نیز برخوردار شدند. از طرفی انگلیس نیز برای آنکه از رقیب خود عقب‌نماند تأسیس دفاتر کنسول‌گری را برای

1. Windler, "Diplomatic History as Field for Cultural Analysis: Muslim- Christian Relations in Tunis, 1700-1840", PP 79-106.

۲. رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، صص ۱۵۴-۱۵۳.

گسترش فعالیت های تجاری و برخورداری از حق کاپیتولاسیون برای حمایت از اتباع خویش را لازم می شمرد. حتی پیش از اینکه روس ها به چنین امتیازی دست یابند انگلیسی ها به دنبال تاسیس دفاتر کنسولی بودند، چنانکه سرهارفورد جونز در موافقتنامه مجمل (۱۲۱۴ق/ ۱۸۰۹م) از فتحعلی شاه در خواست نمود اجازه احداث کنسول‌گری در برخی شهرهای ایران را صادر کند. همچنین بخشی از ماموریت جانشین وی سرگور اوزلی نیز جلب حمایت ایران در کسب این امتیاز بود. بنابراین هر توافقنامه ای که میان ایران و انگلیس منعقد میشد سفرای انگلیس سعی می‌کردند اجازه تاسیس کنسول‌گری را نیز به دست بیاورند. اما تلاش سفرای بعدی نیز به جایی نرسید و همواره با مخالفت دولت ایران مواجه می شد. روس ها نیز در یک شرایط جنگی نابرابر توانستند خواسته های خود را بر ایران تحمیل کنند. از آنجا که درخواست های انگلیس در قالب چانه زنی بود همواره با پاسخ منفی دولت ایران مواجه می شد. تنها پس از مسئله محاصره هرات توسط ایران و واکنش شدید انگلیس به اشغال برخی مناطق جنوب بود که ایران کوتاه آمد و بزرگراهی فراهم شد تا انگلیس مثل روسیه خواسته های خود را بر ایران تحمیل کند. مطابق قرارداد تجاری که در سال ۱۲۷۵ق/ ۱۸۴۱م منعقد شد برای اولین بار انگلیسی ها دو کنسول‌گری نیز در تبریز و تهران تاسیس کردند. کاپیتولاسیون و افزایش تعداد کنسولخانه های انگلیس در ایران نیز به دنبال مسئله افغانستان و عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ق/ ۱۸۵۷م) بود که انگلیس به آن دست یافت. علاوه بر فعالیت های تجاری، و رسیدگی به امور اتباع، فعالیت های جاسوسی، جمع آوری اطلاعات، و ارتباط با خاندان های محلی، هدف عمده انگلیس از تاسیس و افزایش تعداد کنسول‌گری ها به ویژه در نواحی شمالی و شرقی گسترش حوزه نفوذ خود در مقابل روسیه و حفظ هندوستان از تعرض احتمالی روسیه بود. با وجود این در نواحی جنوبی اهداف تجاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود.

منابع و مآخذ

- آوری، پیتر. *تاریخ معاصر ایران، از تأسیس تا انقراض سلسله قاجار*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چ سوم. تهران: موسسه انتشارات عطایی، ۱۳۷۳.
- بهار، مهدی. *میراث خوار استعمار*. چ پانزدهم. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷.
- پیرسون، یاول. *سیاست در بستر زمان، تاریخ، نهادها و تحلیل اجتماعی*. ترجمه محمد فاضلی. تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.
- رابینو، لویی. *دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس*. ترجمه غلامحسین میرزا صالح. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- رایت، دنیس. *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*. ترجمه اسکندر دلد. تهران: انتشارات نهال، ۱۳۶۴.
- سایکس، پرسی. *تاریخ ایران*. چ دوم. ترجمه سید محمد فخر داعی گیلانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- شمیم، علی اصغر. *ایران در دوره سلطنت قاجار*. چ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
- طلوعی، محمود. *ترس از انگلیس*. تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۹.
- فوران، جان. *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین. چ سوم. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۰.
- کاظم بیگی، محمدعلی. «کنسول‌گری بریتانیا در ایالات جنوبی دریای مازندران در دوران قاجاریه و کارکنان محلی آن». *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۱، شماره ۲، ۱۳۹۰. صص ۹۹-۷۱.
- کرزن، ج. ن. *ایران و قضیه ایران*. چ دوم. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. چ پنجم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- لسان‌الملک سپهر، محمد تقی. *ناسخ التواریخ*. چ سوم. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- مالکوم، جان. *تاریخ ایران*. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. به کوشش مرتضی سیفی قمی تفرشی و ابراهیم زندپور. تهران: انتشارات یساولی، ۱۳۶۲.
- محمود، محمود. *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. چ هفتم. چ چهارم. تهران: انتشارات اقبال، بی تا.

مکنزی، چارلز. فرانسیس. *سفرنامه شمال*. ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی). تهران: نشر گستره، ۱۳۵۹.

مورا، آندره. *تاریخ انگلستان*. ترجمه عنایت‌الله شکیبایی‌پور. چ دوم. تهران: انتشارات جمهوری، ۱۳۶۶.

میراحمدی، مریم. *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران*. چ پنجم. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷.

مهدوی، هوشنگ. *تاریخ روابط خارجی ایران*. چ سوم. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.

واتسن، رابرت. *تاریخ قاجار*. ترجمه عباسقلی آذری. بی جا: بی نا، ۱۳۴۰.

Goey, Ferry. "The business of Consuls, Consuls and businessmen". Erasmus University Rotterdam. *faculty of history and art*, 2010.

Griffin, Eldon, "Clippers and Consuls", Wilmington: Edwards brothers. *Incorporated*. 1938.

Windler, Christian. "Diplomatic History as Field for Cultural Analysis: Muslim-Christian Relations in Tunis, 1700-1840". *The Historical Journal*. 44: 1, 2001, p 79-106.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

مهرنرسه^۱

تورج دریایی^۲

ترجمه مرضیه بهزادی^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۲۶

مهرنرسه، وُزرگ قَرَمَزار (: وزیر اعظم) شاهنشاهی ساسانی در دوره پادشاهی چندین شاه از جمله یزدگرد یکم (۴۲۱-۳۹۹ پ.م)، بهرام پنجم (۳۹-۴۲۱ پ.م)، یزدگرد دوم (۴۳۹-۵۷ پ.م) و پیروز (۸۴-۴۵۹) بوده است.

مهرنرسه در سده چهارم پیش از میلاد در قریه اَبَرُوان در روستای دشت بارین در اردشیر خوره در جنوب پارس به دنیا آمد.^۴ او نیز همچون اردشیر بابکان، بنیان‌گذار دودمان ساسانیان، نسب خود را به ویشتاسب، شاه کیانیان می‌رساند؛ با این تفاوت برجسته که به کی اشک، شاه اشکانی نیز به عنوان بخشی از دودمان خود اشاره می‌کند.^۵ در منابع عربی، نام پدرش «بَرَازه» ذکر شده که احتمالاً مالک سرزمینی بوده که مهرنرسه و دیگر فرزندان او در آن زاده شده و می‌زیستند. مهرنرسه توانسته بود بلندپایه‌ترین

۱ این مقاله، ترجمه‌ای است از:

Daryaei, Touraj. "Meh-Narseh," *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2012, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/meh-narseh> (accessed on 16 August 2013).

۲. استاد تاریخ ایران دانشگاه کالیفرنیا، ارواین tdaryae@uci.edu

۳. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان از دانشگاه شهید چمران اهواز arziehbehzadi@yahoo.com

4. Tabari, I, p. 870, tr., p. 105.

5. Tabari, I, p. 869; tr., p. 104.

مقام در سلسله‌مراتب اداری شاهنشاهی ساسانی در سده پنجم میلادی، یعنی مقام وزرگ فرمذار را به‌دست آورد. در متن فارسی میانه سورسُخن در دربار شاهی، رتبه و جایگاه وزرگ فرمذار، فقط از شاهنشاه و شاهزاده ولیعهد پایین‌تر است، در حالی که سپاهبد (فرمانده ارشد نظامی)، شهرداور (قاضی شاهی)، مغان اندرزبد (رئیس شورای روحانیون زرتشتی)، هزاربد (فرمانده هزار سرباز) و درون‌یاز (برگزارکننده مراسم درون)، همگی در مرتبه پایین‌تری از وی قرار دارند.^۱ هنگامی که بهرام پنجم (بهرام گور) در شرق ایران درگیر جنگ بود، مهرنسه را به نیابت از خود گماشت و وی با عنوان وزرگ فرمذار، عهده‌دار کارهای شاهنشاهی شد. با این همه، او نخستین کسی نبود که به چنین جایگاهی گماشته می‌شد. از جمله کسانی که پیش از او چنین عنوانی داشتند، آپرسام بود. در دوره اردشیر یکم از وی به‌عنوان وزرگ فرمذار یاد شده‌است^۲ که به‌نظر می‌رسد بی‌مورد باشد.^۳ اما به احتمال زیاد، خسرو یزدگرد که در هنگام پادشاهی یزدگرد یکم (۴۲۱-۳۹۹ میلادی) در شورای کلیسایی ۴۱۰ از او یاد شده،^۴ وجود داشته‌اند. جایگاه و سمت وزیر، از اوایل سده سوم میلادی در سنگ‌نوشته‌های شاپور یکم بر کعبه زرتشت و نقش رستم در فارس ظاهر شده‌است.

مهرنسه سه پسر داشت^۵ به‌نام‌های زُروانداد، که «رهبر روحانیون» یا «هیربدان هیربد» شد؛ کاردار که «فرمانده نظامیان»، دومین طبقه جامعه ساسانی شد و ماه‌گشسپ که «رئیس کشاورزان»، سومین طبقه جامعه ساسانی شد. این امر احتمالاً نشان می‌دهد که مهرنسه با انتصاب هریک از پسرانش بر رأس هرکدام از طبقات، اقدام به سازماندهی دوباره و سامان بخشیدن به سیستم طبقاتی ساسانی کرد.^۶

1. Daryaei, pp. 66-67.

2. Tabari, I, p. 816; tr., p. 9.

3. Khurshudian, 1998, p. 89.

4. Chabot, p. 260; Frye, p. 319.

5. Tabari, I, p. 870; tr., p. 105.

6. Zaehner, p. 125; Perikhanian, in *Madiyān*, p. 633.

۱- زندگی مذهبی مهرنرسه:

نام نخستین پسر مهرنرسه، زروان داد، از این روی مهم است که در آن اشاراتی محتمل درباره گرایش‌های زروانی در ایران سده پنجم میلادی وجود دارد. رابرت چارلز زرنر نشان داد که در سده پنجم میلادی، به‌ویژه در دوران سلطنت یزدگرد دوم، زروان‌گرایی دست‌بالا را داشت.^۱ باور و اعتقاد مهرنرسه به آئین زروانی توسط شواهدی از منابع ارمنی نیز تأیید می‌شود؛ در فرمانی که می‌گوید باید دین زرتشتی در ارمنستان مذهب رسمی شود. اما در عوض، در این فرمان خطاب به ارمنیان، آموزه‌ای روشن از آئین زروانی را ارائه می‌کند که اشاره گذرای قابل توجهی به گرایش زروانی وی وجود دارد.^۲ افزون بر این، طبری^۳ می‌گوید که مهرنرسه به‌عنوان بخشی از سیاست‌های سودمند خود، سه باغ ایجاد کرد و در هر یک از آن‌ها ۱۲،۰۰۰ درخت کاشت (پایین را بنگرید). قابل توجه است که عدد ۱۲،۰۰۰ به‌عنوان زمان اختصاص داده شده برای آفرینش جهان از آغاز تا پایان، با آموزه‌های زروانی در ارتباط است.^۴ در دوره پادشاهی پیروز، هنگامی که به‌نظر می‌رسد از زروانی‌گرایی پرهیز می‌شد، مهرنرسه به ارتکاب گناه متهم شده بود اما او از جایگاهش عزل نشد (پایین را بنگرید). همچنین، در وندیداد^۵ از زروان‌داد/زروان‌داد همراه با مزدک به‌عنوان گناهکار بزرگ یاد شده، که ممکن است اشاره‌ای به پسر مهرنرسه باشد؛ در همان‌جا از وی به‌عنوان کسی که در عین داشتن اقتدار، گناهکار و ویرانگر نیز بود و آفریننده جهان مادی، اهورامزدا، را به چالش می‌کشید، یاد شده است:^۶

1. Zaehner, p. 47.

2. Elišē, p. 78.

3. I, pp. 870-71; tr., p. 105.

4. Wikander, p. 177.

5. IV.49.

6. Jamasp, p. 134.

(*ēd-iz kē ō mardōm druwand ī sāstār kamāl zadār pahikārēd [čiyōn zarvāndād uš pahikār abāg astwandād]*)

در کتاب قانون ساسانی، *مادیان هزار/دستان*، مهرنسه به ارتکاب گناه متهم شده اما ماهیت این قانون‌شکنی مشخص نشده است. در نتیجه این گناه، او خادم آتشکده شد:

“ōy bay wahrām šāhān šāh yazdgirdān mihr-narseh ī wuzurg-framādār pad bandagīh ō ātaxš ī ardwhišt ud ātaxš ī abzōn-ardaxšīr dād”

«خداوندگار، بهرام، شاه شاهان، فرزند یزدگرد، مهرنسه، وزرگ فرمذار را به بندگی به آتشکده آردوهیشت و آتشکده ابزون اردخشیر فرستاد.»^۱ او، همراه با همسرش به مدت چندین سال در طول سلطنت بهرام پنجم تا برتخت‌نشینی یزدگرد دوم در آنجا ماند. پس از آن، مهرنسه به مدت چند سال دیگر به استان فرستاده شد تا برای کفاره گناهش، مجازات دیگری را تحمل کند.^۲ با این حال، منصور شکی عقیده دارد که آنچه روی داد، این بود که مهرنسه در دوره فرمانروایی یزدگرد دوم از درآمدهای مذهبی‌اش محروم شد اما منصبش را حفظ کرده بود.^۳ دیدگاهی تأییدشده بر مبنای داده‌های تاریخی‌ست. — اما سپس، در دوران فرمانروایی پیروز و تحت نظارت مردبود، موبد موبدان وقت و دیگر مقامات، به آتشکده دیگری به نام اورمزد-پیروز فرستاده شد.^۴

بر پایه کتاب *مادیان هزار/دستان*^۵، مهرنسه و همسرش سپس در آتشکده به عنوان «بندۀ آدوروخش» خدمت کردند. این بدان معناست که او به همراه همسر، فرزندان و بردگان، از آتش درون آتشکده پاسداری می‌کردند.^۶ از این رو باید خدمت مهرنسه را نه از روی خدمت معمول (بندگی)، بلکه با دارا بودن همه حقوق و اختیارات تام در

1. *MHD* A39.11-13.

2. Perikhanian, pp. 641-42.

3. Shaki, p. 99.

4. *MHD* A39.14-17; Perikhanian, pp. 641-42.

5. A40.3-4.

6. Perikhanian, in *MHD*, p. 329; idem, 1983, p. 641.

نظر گرفت. او همچنین دارای لقب «هزاربندگ» (به معنای «دارای هزار بنده») بود، اما بندگی خود او در این آتشکده‌ها رنگ و بویی مذهبی داشت و در راستای پاک کردنش از گناهی بود که به خاطر آن، خود و خانواده‌اش خطاکار تشخیص داده شده بودند.^۱

۲- مهرنرسه، وزرگ فرمذار:

دو موضوع در زندگی حرفه‌ای مهرنرسه به‌عنوان وزرگ فرمذار برجسته است: سیاست‌های داخلی وی و مذاکراتش به‌عنوان نماینده شاهنشاهی ساسانی با امپراتوری روم و سیاست او نسبت به ارمنستان و مسیحیان آن سرزمین. مهرنرسه برای هوشمندی و اعتبارش به‌عنوان گماشته مورد اعتماد و قائم‌مقام سلطنت در زمان پادشاهی بهرام پنجم، مورد تمجید قرار گرفته است.^۲ شاید هنگامی که شاه به مرزهای حاشیه‌ای شاهنشاهی ساسانیان لشکرکشی کرد، او یکی از نخستین مقامات قابل اعتماد بود که وظیفه‌ای بیش از آنچه ولیعهد داشت را برعهده گرفت. او احتمالاً توسط یزدگرد یکم به مقام وزرگ فرمذار منصوب شد. هنگامی که مسیحیان به آتشکده‌های زرتشتی بی‌حرمتی کردند، آزار و اذیت مسیحیان در شاهنشاهی ساسانی گسترش یافت و این رویدادها ممکن است با انتصاب مهرنرسه همزمان بوده باشد.^۳ حکمت وی، آداب به‌غایت نیکویش و دانشش، با نگاه اهانت‌آمیز یزدگرد یکم نسبت به نجیبان و بزرگمردان و خون‌ریزی‌ها و شیوه ستمکارانه‌اش در تضاد بود.^۴ افزون بر این، مهرنرسه در طول مذاکرات با رومی‌ها در دوران پادشاهی بهرام پنجم که به پیمان صلح سال ۴۲۲ میلادی انجامید، نقشی فعال داشته است. براساس این پیمان، آزار و اذیت مسیحیان در شاهنشاهی ساسانی و زرتشتیان در امپراتوری روم، به پایان رسید.^۵

1. Perikhanian, p. 635.

2. Tabari, I, pp. 866-67; tr., p. 100.

3. Gyselen, p. 11.

4. Tabari, I, pp. 848-49; tr., pp. 72-73.

5. Dignas and Winter, pp. 136-38; Greatrex and Lieu, pp. 42-43.

به نظر می‌رسد که در شاهنامه فردوسی، بین برادر بهرام و مهرنسه، به دلیل آنکه نام مشابه‌ای داشتند، سردرگمی وجود دارد. اما بسیاری از کارهای نسبت داده شده به برادر بهرام، به عنوان فرمانروای خراسان، به حوزه وظایف وزرگ فرمذار تعلق دارد.^۱ در منابع رومی، به جز سقراط شولاستیکوس^۲ با نام مهرنسه روبه‌رو نمی‌شویم. شولاستیکوس به «نسه» اشاره می‌کند، اما او بیش‌تر وظیفه‌ای نظامی نزدیک به پنددهنده و مشاور شاه ایران را دارد.^۳ وظیفه مهرنسه با توصیف طبری از وزرگ فرمذار شرح داده شده است: کسی که مردمان و ارتش را برای رویارویی با رومی‌ها، رهبری می‌کند.^۴ در منابع رومی درباره برنامه‌های ساسانیان (نسه؟) علیه اردابوریوس، فرمانده عالی نظامی که به سرزمین‌های ایرانی حمله کرده بود، بحث شده است.^۵ بر پایه منابع ساسانی، در دوران پادشاهی یزدگرد دوم، پس از آغاز دوباره جنگ به دلیل آنکه رومی‌ها از پرداخت کمک‌هزینه سالانه برای نگهداری گذرگاه دربند خودداری کرده بودند، مهرنسه برای انجام مذاکرات فرستاده شد. به نظر می‌رسد که به دلیل فشارهای تازه هپتالیان از سوی شرق که پادشاهان ساسانی را در سده پنجم میلادی به خود مشغول کرده بودند، یزدگرد دوم سکونتگاه خود را به مدت چند سال به خراسان انتقال داد و در این مدت، مهرنسه عهده‌دار کارهای شاهنشاهی بود.^۶ نفوذ روم و مسئله مسیحیت در ارمنستان، درگیری‌های بیشتری را میان ساسانیان و ارمنی‌ها به وجود می‌آورد. دو منبع معاصر ارمنی، البیسه و لازار فاربی به این رویدادها و نام مهرنسه به عنوان آتش‌افروز آزار و شکنجه ارمنی‌ها توجه کرده‌اند. آن‌ها در کنار لقب

1. Ferdowsi, pp. 524-94.

2. VII.18.

3. Greatrex and Lieu, p. 39.

4. Tabari, I/2, p. 868; tr., V, p. 103.

5. Greatrex, p. 2.

6. Frye, p. 146.

معمول وُزُرک هرمترا^۱ که در ارمنی همانند *هنز/رید* است به او اشاره می‌کنند که معمولاً با لقب اصلی خویش، *وزرگ فرمند/ر برابر* است.^۲ برای شرح سیاست مهرنرسه نسبت به ارمنستان، به‌طور عمده با منابع ارمنی روبه‌رو هستیم که تصویری منفی از او ارائه می‌دهند. او با لقب‌هایی همچون «پیرمرد تلخ»^۳، «مار»^۴ و «شیطانی»^۵ نامیده می‌شود. دلیل این امر این بود که مهرنرسه خود به‌شخصه در جایگاه فرمانروای ارمنستان جایگزین شده بود و لقب فرمانروایی را گرفت و توانست کنترل ارمنستان را با کمک موبد موبدان و ورزلان، شاهزادهٔ سوانی در دست گیرد. دوم آنکه به این ترتیب زرتشتی‌گری «زروانی»، که در متن‌های ارمنی از آن با نام «دین فاسد» نام می‌برند، در سال ۴۳۹ میلادی بر ارمنستان تحمیل شد.^۶ ارمنیان به رهبری *اسپریپت وارتن* *مامیگونیان*، علیهٔ چنین سیاست‌هایی شوریدند و نبرد آوارایر در ۲ ژوئن ۴۵۱ میلادی شکل گرفت؛ نبردی که در آن، ارمنیان بسیاری جان خود را از دست دادند. خاطرهٔ این رویداد در طول تاریخ توسط مردم ارمنی زنده نگاه داشته شده‌است.^۷

فقط ابوعلی بلعمی است که گزارشی از پایان زندگی مهرنرسه را ارائه می‌دهد. در حالی که طبری، حکایت مهرنرسه را با ذکر این گزارش که او در دورهٔ فرمانروایی پیروز برای مذاکره با رومی‌ها فرستاده شد، به پایان می‌برد.^۸ بلعمی به اشتباه —کاملاً برخلاف طبری— اظهار می‌کند که مهرنرسه در طی فرمانروایی بهرام پنجم، احساس پیری کرد و مایل بود تا بازنشست شود و بتواند به مسائل دینی بپردازد و به زندگی پس از مرگ بیندیشد. بهرام به او اجازه داد که به زادگاه خویش در اردشیر خوره بازگردد و باقی

1. *vzurk hramatar*

2. Chaumont, pp. 147-57.

3. *tsern darnats'eal*

4. *vishap*

5. *dzakhoł*

6. Russell, p. 136.

7. Garsoïan, in *MHD*, pp. 98-99.

8. Ṭabari, I, p. 872; tr., p. 108.

عمرش را در آنجا سپری کند.^۱ این داستان یا در دوران فرمانروایی پیروز شکل گرفته یا به منظور پدید آوردن راهی برای گریز مهرنرسه از روایت، استفاده شده است؛ همچنین می‌تواند نمایانگر چرایی کاسته شدن از رتبه او به دلیل گناه نسبت داده شده به او باشد. امروزه دو مهر از مهرنرسه باقی مانده که تصویر او و لقب وزرگ فرمذار را به ما نشان می‌دهند.^۲ او همراه با کلاه، نشان رسمی و نوار روبان نوعی از اشراف و مقامات شاهنشاهی ساسانی به تصویر کشیده شده است. نوشته روی مهر به صورت [mtrnrs[hy] ZY LB' plmt' r «مهرنرسه، وزرگ فرمذار» خوانده می‌شود.

۳- کارهای ساختمانی مهرنرسه:

به گفته طبری،^۳ مهرنرسه چهار آتشکده در نزدیکی زادگاهش ساخت و سه باغ بزرگ بنا کرد که در یکی از آن‌ها ۱۲،۰۰۰ درخت خرما، در دیگری ۱۲،۰۰۰ درخت زیتون و در سومی، ۱۲،۰۰۰ درخت سرو کاشت که تا دوره پس از ساسانیان نیز وضعیت خوبی داشتند و به دست اعقاب او نگهداری می‌شدند. او چهار روستا را بنیان نهاد و در درون هریک از آن‌ها برای آمرزیدگی روان خویش و سه پسرش، آتشکده‌ای برقرار کرد و آن‌ها را «فراز مرا آور خدایا» (برای خودش)، «زرواندان»، «کاردادان» و «ماهگشسپان» نام نهاد. افزون بر این، در دشت برین نیز ساختمان‌هایی بنا کرد و آتشکده‌ای دیگر برای خویش ساخت که مهرنرسیان نامیده می‌شد.^۴ این آتشکده ممکن است یکی از آتشکده‌هایی باشد که در سده دهم توسط استخری ذکر شده بود و می‌گفت که مردم آن را بارین می‌نامند و بر عمارت آن سنگ‌نوشته‌ای وجود دارد که اشاره می‌کند برای ساخت این آتشکده، ۳۰،۰۰۰ درهم هزینه شده است.^۵

1. Bal'ami, I, p. 654.

2. Gyselen, p. 12.

3. I, pp. 870-71; tr., p. 105.

4. Tabari, I, p. 870; tr., p. 105; Vanden Berghe, pp. 187-91; Moṣṭafawi, pp. 112-14.

5. Eṣṭakri, p. 118; tr., p. 105; Ebn Ḥawqal, p. 189.

۴- پیل و سنگ‌نیشته مهرنرسه:

مهرنرسه بر روی رودخانه تنگ‌آب در استان فارس، پلی ساخت. این پل در پنج کیلومتری قلعه دختر، بر جاده اصلی منتهی به شمال شهر گور که امروزه فیروزآباد نامیده می‌شود و در کنار سنگ‌نگاره اردشیر یکم که در آن، مراسم اعطای نشان پادشاهی به او نقش شده‌است، قرار دارد.^۱ هدف از ساخت این پل، متصل کردن دو جاده اصلی منتهی به شهر گور بود که بهترین نمونه تاریخ‌دار از سنگ‌تراشی ساسانیان در سده پنجم میلادی است.^۲ در کنار پل، سنگ‌نوشته‌ای مهم از مهرنرسه وجود دارد. علاوه بر کرتیر، روحانی زرتشتی سده سوم، شاپور سگان‌شاه و سلوک در سده چهارم، تنها بزرگ‌زاده‌ای که در دوره ساسانیان توانست از خود سنگ‌نوشته برجای بگذارد، مهرنرسه بود. این سنگ‌نوشته درباره دین‌داری و فعالیت‌های دینی مهرنرسه دارای اطلاعات مفیدی است که توسط طبری و دیگر تاریخ‌نگاران عرب و ایرانی نیز تأیید می‌شود.^۳ محتوای سنگ‌نوشته چنین است: «این پل به‌دستور مهرنرسه، وزرگ فرمذار، برای شادی روان خویش و با هزینه خویش ساخته شد. هر که به این راه بیاید، مهرنرسه و فرزندانش را دعا کند زیرا که او این گذرگاه را در این‌جا بنا نهاد. با کمک و لطف خداوند، نادرستی و فریب در آن‌جا نخواهد بود.»^۴ این فعالیت‌های ساختمانی و کشاورزی مهرنرسه از جمله کارهای دینی او به‌خاطر آمرزیدگی روان خویش و خانواده‌اش بوده‌است.^۵

1 Moṣṭafawi, pp. 99-100

2 Bier, p. 263

3 Eišē, pp. 77-78; Ṭabari, I/2, p. 870; tr., V, p. 105

4 Henning, 1954, p. 101; idem, 1977, p. 434; Back, p. 498

5. Boyce, pp. 282-83.

منابع و مأخذ

- Michael Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften: Studien zur Orthographie und Phonologie des Mittelpersischen der Inschriften, zusammen mit einem etymologischen Index des mittelpersischen Wortgutes und einem Textcorpus der behandelten Inschriften*, Acta Iranica 18, Leiden, 1978.
- Abu 'Ali Moḥammad Bal'ami (attrib.), *Tāriḳ-nāma-ye Ṭabari: Gerdāvārda-ye mansub ba Bal'ami*, ed. Moḥammad Rowšan, 2 vols., Tehran, 1995.
- L. Bier, "Notes on Mihr Narseh's Bridge Near Firuzabad," *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 19, 1986, pp. 263-68.
- Mary Boyce, "The Pious Foundations of the Zoroastrians," *BSOAS* 31, 1968, pp. 270-89.
- Jean B. Chabot, ed. and tr., *Synodicon Orientale: ou recueil de synodes nestoriens*, Paris, 1902.
- Marie Louise Chaumont, "Chiliarque et curopalate à la cour des Sassanides," *Iranica Antiqua* 10, 1973, pp. 139-65.
- Arthur Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, 2nd ed., Copenhagen, 1944; tr. Ġolām-Rezā Rašid Yāsami as *Irān dar zamān-e Sāsāniān*, Tehran, 1963.
- Touraj Daryae, "The Middle Persian Text *Sūr ī Saxwan* and the Late Sasanian Court," in Rika Gyselen, ed., *Des Indo-Grecs aux Sassanides: données pour l'histoire et la géographie historique*, Res Orientales XVII, Leuven, 2006, pp. 65-72.
- Jean P. de Menasce, *Feux et fondations pieuses dans le droit sassanide*, Paris, 1964.
- Beate Dignas and Engelbert Winter, *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge, 2007.
- Elišē (Elisaeus), *Elišē vasan vardanay ew Hayoc' Paterazmin*, tr. Robert W. Thomson as *History of Vardan and the Armenian War*, London, 1982.
- Abu Eshāq Ebrāhim Eštāqri, *Masālek al-mamālek*, tr. Moḥammad b. As'ad Tostari as *Masālek wa mamālek*, ed. Iraj Afshar, Tehran, 1968.
- Abu'l-Qāsem Ferdowsi, *Šāh-nāma* VI, ed. Djalal Khaleghi-Motlagh and Mahmud Omidisalar, New York, 2005.
- Richard N. Frye, "Iran under the Sasanians," in *The Cambridge History of Iran* III/1, Cambridge, 1983, pp. 116-80.

- Nnina Garasoïan, "The Marzpanate (428-652)," in Richard G. Hovannisian, ed., *Armenian People from Ancient to Modern Times*, New York, 2004, pp. 95-116.
- Geoffrey Greatrex, "The Two Fifth-Century Wars Between Rome and Persia," *Florilegium* 12, 1993, pp. 1-14.
- Geoffrey Greatrex and Samuel N. C. Lieu, *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars, Part II, AD 363-630: A Narrative Sourcebook*, London and New York, 2002.
- Rika Gyselen, *Great-Commander (vuzurg-faramadūr) and Court Counsellor (dar-andarzbed) in the Sasanian Empire (224-651): The Sigillographic Evidence*, Rome, 2008.
- Walter B. Henning, "The Inscription of Firuzabad," *Asia Major*, 1954, pp. 98-102; repr. in *W. B. Henning Selected Papers* II, Acta Iranica XV, Leiden, 1977, pp. 431-35.
- Hoshang Jamasp, ed., *Vendidad: Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary, and Glossarial Index*, Bombay, 1907.
- Eduard Khurshudian, *Die parthischen und sasanidische Verwaltungsinstitutionen: nach den literarischen und epigraphischen Quellen 3 Jh. V. Chr. – 7 Jh. N. Chr.*, Yerevan, 1998.
- Łazar P'arpet's'i, *Patmut'own hayoc'*, Venice, 1891; tr. Robert Thomson as *The History of Łazar P'arpec'i*, Atlanta, 1991.
- Mādiyān ī hazār dādestān*, ed. and tr. Anahita G. Perikhanian as *The Book of A Thousand Judgments (A Sasanian Law-Book), Introduction, Transcription and Translation of the Pahlavi Text, Notes, Glossary and Indexes*, with Eng. version of the Russ. tr. by Nina G. Gardoïan, Costa Mesa, 1997; ed. Maria Macuch, *Das Sasanidische Rechtsbuch "Mātakdān I Hazār Dātistān"*, Wiesbaden, 1981.
- Sayyed Moħammad-Taqi Mošťafawi, *Eqlim-e Pārs*, Tehran, 1964, pp. 99, 113-14, 119-21, 486-89.
- Theodore Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden*, Leiden, 1878, tr. 'Abbās Zaryāb, *Tāriḵ-e irāniān wa 'arabhā dar zamān-e Sāsāniān*, Tehran, 1999.
- Anahita G. Perikhanian, "Iranian Society and Law," in *The Cambridge History of Iran* III/2, Cambridge, 1983, pp. 627-80.

- James R. Russell, *Zoroastrianism in Armenia*, Harvard Iranian Series, Cambridge, MA, 1987.
- Mansour Shaki, "A Few Unrecognized Middle Persian Terms and Phrases," in Wojciech Skalmowski and Alois van Tongerloo, eds., *Middle Iranian Studies: Proceedings of the International Symposium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 17th to the 20th of May 1982*, Leuven, 1982.
- Ṭabarī, *Ketāb ta'riḡ rosol wa'l-moluk*, ed. M. J. de Goeje et al., 15 vols., Leiden, 1878-1901; tr. by various scholars as *The History of al-Ṭabarī*, Albany, N.Y., 1985-2007, V, tr. Clifford E. Bosworth as *The Sāsānids, The Byzantines, The Lakmids, and Yemen*, Albany, 1999.
- Theresa Urbainczyk, *Socrates of Constantinople: Historian of Church and State*, Ann arbor, Mich., 1997.
- Louis Vanden Berghe, "Récentes découvertes de monuments sassanides dans le Fārs," *Iranica Antiqua* 1, 1961, pp. 163-98.
- Stig Wikander, *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund, 1946.
- Robert C. Zaehner, *Zurvan: A Zoroastrian Dilemma*, New York, 1972.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴

اردشیر یکم^۱

یوزف ویزه هوفر^۲ و هاینتس لوشی^۳

ترجمه آرش امامی^۴

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۰

۱- تاریخ: ۵

آردشیر، که در زبان فارسی میانه *rthštr* (پارتی: *rthštr*) هجی می‌شد، آرتشیر و بعداً آردشیر تلفظ می‌شده‌است و از شکل ایرانی باستان **Rtaxšira* که نام دو ساقه‌ای مصغرش **rta-xš-ira* و صورت کاملش **Rtaxšōra* بوده، اشتقاق یافته‌است. گزارش‌های تاریخی گوناگونی پیرامون تولد اردشیر و سال‌های نخست زندگی وی وجود دارد. بر پایه گزارش طبری^۶، اردشیر در خانواده‌ای اشرافی در دهی بنام «طیروده» از روستای «خیر» در حومه اصطخر پارس زاده شد؛ پدر بزرگش ساسان — که نام وی برای

۱ این مقاله، ترجمه‌ای است از:

Wiesehöfer, Joseph and Heinz Luschey, "ARDAŠĪR I," *Encyclopædia Iranica*, Vol. II, Fasc. 4, pp. 371-380, 1986, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/ardasir-index> (accessed on 16 August 2015).

۲. استاد تاریخ باستان دانشگاه کیل jwiesehofer@email.uni-kiel.de

۳. باستان‌شناس، ایران‌شناس و مورخ تاریخ هنر

۴. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید بهشتی arash.emamii@gmail.com

5. Wiesehöfer, Joseph. "ARDAŠĪR I i. History". *Encyclopædia Iranica*. Vol. II, Fasc. 4, pp. 371-376, 1986, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/ardasir-i>

6. I, p. 814.

نام دودمان گزیده‌شد — متولی معبد آناهیتا در اصطخر و مادر بزرگش رامیبهشت از خاندان شاهان محلی بازرنگی بود. پدرش بابک (پابگ) بود؛ پسر ساسان؛ و جانشین‌اش «فرمانروایی مردم». در سنگ‌نوشته شاپور یکم در کعبه زرتشت، ساسان یک نجیب‌زاده^۱ (و نه پدر بابک) و بابک یک پادشاه نمایانده شده‌است.^۲ گزارش درخور دیگری که پیرامون نسبت بابک با ساسان وجود دارد، گفته موجود در *کارنامه اردشیر بابکان*^۳ و *شاهنامه فردوسی*^۴ و آگاتیاس است.^۵ این منابع چنین به دست می‌دهند که بابک حاکمی محلی در ایالت فارس بود که دخترش را به عقد ساسان — که از نسل دارا می‌پنداشتند — درآورد و اردشیر زاده این پیوند است. به هر روی پس از آن ساسان از داستان‌ها ناپدید شده و پاپک به عنوان پدر اردشیر تلقی می‌شود. اختلاف در منابع به طرق گوناگون تشریح شده‌است. برخی گزارش طبری را پذیرفته و گزارش سوم را، یا به عنوان افسانه به کنار گذاشته‌اند، یا پذیرش محتمل اردشیر پسر ساسان به فرزندخواندگی توسط بابک بر پایه رسوم زرتشتی را پیشنهاد داده‌اند. دیگران نیز گمان را بر این گذاشته‌اند که همچون هخامنش، ساسان نیز جد و پدر نام خاندان ساسانی بوده‌است.^۶

1. hwt'y

2. Mid. Persian, line 25.

3. Book of the deeds of Ardašīr, tr. Th. Nöldeke, *Geschichte des Artachšīr i Pāpākān* [=Bezenbergers Beiträge 4, 1878, pp. 22ff.].

4. Moscow, VII, pp. 116ff..

5. 2.27.

۶. ن.ک:

Nöldeke, *Geschichte der Perser*, pp. 1ff.; Herzfeld, *Paikuli I*, pp. 35f., 240ff.; R. N. Frye, *Camb. Hist. Iran III*, 1983, pp. 116ff.; M. L. Chaumont, *RHR* 153, 1958, pp. 154ff., and *JA* 247, 1959, pp. 175ff..

طبری می‌افزاید،^۱ بابک از سوی گوچهر — شاه محلی در ایالت پارس — اجازت‌هافت که اردشیر را برای پروردن نزد تیری، فرماندهٔ دژ دارابگرد بفرستد؛ گوچهر نیز چنین کرد. پس از مرگ تیری، اردشیر بر جای وی بنشست و فرماندهٔ دژ دارابگرد شد. اما پس از آن جسورانه توسعهٔ پادشاهی‌اش را آغازید و طی این فرایند تنی چند از شاهان محلی را نیز کشت و حتی از پدرش نیز درخواست تا گوچهر را سرنگون سازد. بابک نیز چنین کرد و به مجرد امتناع شاهنشاه پارتی از پذیرش شاپور پسر بابک به عنوان شاه اصطخر، آغاز شورش اعلان شد. محتمل است نقش تعیین‌کننده‌ای که از اردشیر در رهبری شورش علیه دولت مرکزی ترسیم شده‌است، محصول خوانش‌های متأخرتر تاریخی باشد. احتمالاً در آن‌گاه بابک بیشتر ایالت پارس را زیر حاکمیت خود متحد ساخته‌باشد زیرا تصویر وی بر سکه‌های اردشیر نیز وجود دارد.^۲ شورش با براندازی شاه اصطخر، پایاسازی قدرت و اعلام استقلال از حکومت مرکزی اشکانی آغاز شد. از این اشاره چنین استنباط شده که یکی از حوادث مذکور (براندازی شاه محلی اصطخر به‌دست بابک و یا اعلام استقلالش از اشکانیان) در فاصلهٔ میان سال‌های ۲۰۵/۲۰۶ میلادی به‌وقوع پیوسته باشد زیرا این سال بطور ضمنی به‌عنوان «سال آغاز دوره» ای در سنگ‌نبشتهٔ پارسی‌میانه-پهلوی بیشاپور ذکر شده‌است؛ در این سنگ‌نبشته چنین آمده: «سال ۵۸، چهل سال از آتش اردشیر، ۲۲ سال از آتش شاپور».^۳ دربارهٔ مفهوم این سنگ‌نبشته بسیار بحث شده‌است.^۴ این انگاره که «فاصلهٔ میان سال‌های ۲۰۵/۲۰۶

1. in Nöldeke, *ibid.*, pp. 4f.; see also Bał'amī, *Tārīk*, pp. 877ff., and the anonymous *Nehāyat al-erab*, cited and tr. in G. Widengren, "The Establishment of the Sasanian Dynasty in the Light of New Evidence," in *La Persia nel Medioevo*, Rome, 1971, pp. 767ff..

۲. ن.ک. پایین.

۳. ن.ک.:

R. Ghirshman and A. Christensen in RAA 10, 1936, pp. 123ff.; O. Hansen, ZDMG 92, 1936, pp. 441ff.; W. B. Henning, BSOAS 9, 1939, pp. 825f.

۴. ن.ک.:

میلادی» مربوط به شورش بابک بوده باشد بسیار محتمل است زیرا در هیچیک از تاریخ‌های بعدی به دست آمده از ساسانیان، «فاصله میان سال‌های ۲۰۵/۲۰۶ میلادی» مبنا نبوده و معمولاً هر شاهنشاه ساسانی یا مبنای تقویم را سال «به‌شاهی رسیدن خود» می‌نهاده یا مبنا را برگاه‌شماری سلوکی که با سال ۳۱۲ ق. م. آغاز می‌شده است می‌گذاشت؛ نیز اردشیر آغاز دوره‌اش را سال چیرگی بر پارتیان یعنی ۲۲۴ میلادی قرار داد.^۱ در این هنگام، حکومت بلاش پنجم به سبب یورش سیتیموس سوروس، امپراتور روم، به میان‌رودان آشفته بود و توجه نیروهای برتر ایران، که عموماً معطوف به غرب بود، فرصت خوبی برای شورش حاکمان مناطق مرکزی و جنوب غربی فراهم می‌آورد. بابک توسط پسرانش پشتیبانی شد و شاپور بزرگترین‌شان در زمان زندگانی بابک شاه شد (با توجه به سکه‌هایی که از وی یافت شده)، اما پس از مرگ این دو، اردشیر قدرت را به دست گرفت و انگیزه‌ای تازه به جنبش بخشید.^۲

در سال ۲۲۴ میلادی، اردشیر در فرایند بسط سرزمینی قدرت خویش سراسر پارس و فرای آن کرمان و الیمایی (خوزستان) را تسخیر کرد و بسیاری از شاهان محلی و زمین‌داران وابسته به پارتیان را مطیع خود ساخت.^۳ در مرحله نخست شورش، اردشیر با کنش‌هایی مانند ضرب سکه و ساخت شهرهای نو، قدرت مرکزی اشکانیان را به چالش کشید.^۴ داستان تبادل نامه میان اردشیر و شاه اشکانی، (اردوان پنجم)، که

W. B. Henning and S. H. Taqizadeh, *Asia Major* 6, 1957, pp. 106-21, and most recently R. Altheim-Stiehl, *AMI, N.F.* 11, 1978, pp. 113ff., and more fully in *Boreas* 5, 1982, pp. 153ff.
1. Ḥamza, p. 23

۲. برای اطلاعات بیشتر:

S. H. Taqizadeh, in *BSOAS* 9, pp. 125ff.; V. G. Lukonin, *Kul'tura Sasanidskogo Irana*, Moscow, 1969, chap. 2; Widengren, *op. cit.*, pp. 711ff.

3. Ṭabarī, I, p. 815; Baḷ'amī, pp. 881ff.

۴. برای اطلاعات بیشتر ن.ک:

Lukonin, *op. cit.*

توسط طبری^۱ و برخی دیگر از منابع شرقی همچون بلعمی^۲ ذکر شده، ممکن است چنین در نظر گرفته شود که اردشیر مدعی تاج و تخت سراسر ایران بود و این گزارش به منزله اثری ادبی یا داستان‌سازی تاریخنگارانه از این واقعیت باشد. به‌هرروی بدون وجود نارضایتی عمومی و رغبت نسبت به شورش در برابر اشکانیان، دورنمایی از پیروزی برای اردشیر نمایان نبود. اعلامیه‌های سیاسی و تبلیغات^۳ و نیز پیروزی‌های نظامی‌اش به احتمال فراوان ناشی بود از همراهی فردی بسیاری که بر پیروزی جنبش شرط بسته بودند.^۴

سرانجام در جنگ اردشیر با اردوان در نبرد هرمزدگان در ۲۸ آوریل (برابر با ۹ اردیبهشت) ۲۲۴ میلادی، اردوان به‌دست اردشیر کشته و با کشته شدنش سلسله اشکانی نیز سرنگون شد.^۵ سال وقوع این نبرد به‌گواه کتیبه شاپور یکم در بیشاپور تأیید شده‌است.^۶ گزارش مبسوط از نبرد هرمزدگان، احتمالاً بر ساخته شده برای تاریخ رسمی ساسانیان بوده‌باشد؛ اگر گمانه مذکور درست باشد، این نگاهسته احتمالاً «منبع اصلی تاریخ طبری» بوده‌است. یک تصویر از این گزارش توسط اردشیر در نقش برجسته‌ای در فیروزآباد نقر شده‌است.^۷

1. Tabarī, I, pp. 817f.

2. Baī'amī, pp. 880f.

۳. قس. نامه به شاهان محلی مذکور در

Hamza, p. 45

۴. ن.ک.:

Ferdowsī, VII, pp. 130f.

5. Nöldeke, *Geschichte der Perser*, p. 411

۶. قس.:

Altheim-Stiehl in a forthcoming work on the Chronicle of Arbela, ed. by P. Kawerau

۷. ن.ک.:

Tabarī, I, p. 818, Baī'amī, pp. 882ff.; Ta'ālebī, pp. 478ff.; Dīnavarī, p. 44; Ferdowsī, VII, pp. 134f.; Chronicle of Arbela, in A. Mingana, ed., *Sources syriaques I*, Leipzig, 1908, p. 29.8ff.; *Acta Martyrum et Sanctorum Syriaca*, ed. P. Bedjan, II, Paris, 1891, p. 128.

به هرروی اردشیر با برگزیدن عنوان «شاهنشاه»، میل خود را برای نیل به فرمانروایی آشکار ساخت؛ و در واقع در پرتو محتمل‌ترین تفسیر کتیبه دوزبانه بیشاپور، سال رسمی آغاز شاهنشاهی ساسانی در ۲۲۳-۲۲۴ میلادی شروع می‌شود؛ آغاز سال در گاه‌شماری ساسانی در ۲۷ سپتامبر ۲۲۳ است و پایانش در ۲۵ سپتامبر ۲۲۴^۱. در دیگر منابع تاجگذاری رسمی اردشیر در تیسفون در سال ۲۲۶ و در خلال لشکرکشی برای ضمیمه کردن قلمروهای پیشین پارتی در شمال غرب ایران و بخش علیای میان‌رودان ذکر شده است.^۲

در حدود سال‌های ۲۲۶-۲۲۷ میلادی، اردشیر در خلال لشکرکشی برای تسخیر مناطق شمال‌غربی کشور، کوششی ناموفق را برای مسخر ساختن هترا^۳ — که پیش از آن نیز تراژان^۴ و سپتیموس سوروس^۵ در فتحش شکست خورده بودند — تجربه کرد. او همچنین توسط شاخه جانی از خاندان اشکانی که حاکم ارمنستان بودند (در سال ۲۲۷-۲۲۸؟) میلادی به عقب رانده شد؛ این خاندان برای مدت‌های مدیدی ساسانیان را به زحمت انداختند.^۶ از دگرسوی اردشیر تسخیر شرق کشور و «مطیع‌سازی» زمین‌داران بزرگ پارتی، نجیب‌زادگان محلی و خاندان‌های بزرگ ایرانی را آغازید و باموفقیت به سرانجام رسانید.^۷ محدوده دقیق شاهنشاهی ساسانی را نمی‌توان به دقت معین کرد. احتمالاً حوزه قلمروی اردشیر در غرب، تا مرزهای سنتی میان رومیان و پارتیان در شمال غربی کشیده شد؛ در شرق نیز حاکمان کوشان و توران و احتمالاً

1. R. Altheim-Stiehl, *AMI*, N.F. 11, 1978, pp. 113ff., and *Boreas* 5, 1982, pp. 152ff.

۲. ن.ک:

Taqizadeh and Henning, op. cit., and Lukonin, op. cit., for references and discussion

3. Dio Cassius 80.3.2

4. Dio Cassius 68.17ff.

5. Dio Cassius 76.9ff.; Herodian 3.9

6. Dio Cassius 80.3.2-3

7. Lukonin, op. cit., chap. 2

صحرای مرو به شاهنشاهی اردشیرگردن نهاده‌باشند؛^۱ و در جنوب غربی هم، بخش شمالی «سواحل عربی خلیج فارس» به جنگ مسخرگشت.^۲ در شمال غرب نیز احتمالاً مرزهای پیشین روم-اشکانی بدل به حد نفوذ ساسانیان شد.^۳ با این اوصاف، در این موضوع شکی نیست که دیدگاه‌های بلندپروازانه اردشیر پیرامون سیاست و رابطه با جهان خارج، بر پایه ازرگیری و تکرار موفقیت‌های هخامنشیان شکل گرفته بود. چنانچه جی. ولسکی^۴ به درستی بیان داشته، ساسانیان نخستین کسانی نبودند که آگاهانه سیاستی ایرانی اتخاذ کرده و به تبلیغ ایدئولوژی سیاسی مرتبط بدان پرداختند؛ اشکانیان پیش از آنها دست بدین اقدام زده بودند. بهرروی اردشیر و وارثانش در عرصه جنگ و تبلیغات نتایج بهتر به دست آوردند.

به نظر می‌رسد اردشیر فهمیده‌باشد که یک مدعی بازگشت به شکوه گذشته با سیاستی تهاجمی، بدون پایاسازی و تثبیت قدرت در قلمروش بختی برای موفقیت نخواهد داشت. ساختار دولت مرکزی اشکانی به «نجیب‌زادگان محلی» و «بزرگان طایفه‌ای» وابسته بود و حکومت‌های خودگردانی محلی بر پایه «اشرافیت‌سالاری» و «منافع قبیله‌ای» به مدت دو سده سیاست خارجی اشکانیان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و مکرراً باعث بهره‌برداری دشمنان آنان، در صدر آن‌ها روم، از وضعیت داخلی می‌شد.^۵ تنها با

1. Tabarī, I, p. 819; Ya' qūbī, I, p. 179; Dīnavarī, p. 44; Nehāya, in Widengren, op. cit., p. 770. On the campaign see E. Herzfeld, Paikuli I, Berlin, 1924, pp. 37ff.; Widengren, op. cit., pp. 752ff.

2. Tabarī, I, p. 820; Dīnavarī, pp. 44f.; Nehāya, in Widengren, op. cit., p. 771; cf. R. N. Frye, "Bahrain under the Sasanians," in Dilmun, ed. D. T. Potts, Berlin, 1983, pp. 167ff.

3. Wiesehöfer, Klio 64, 1982, pp. 440ff. with literature

۴. در:

Aufstieg und Niedergang der römischen Welt, ed. H. Temporini and W. Haase, II/9, pt. 1, Berlin, 1976, pp. 195ff.

5. Ḥamza, p. 45; Tabarī, I, p. 814; EbnQotayba, Ketāb al-ma'āref, ed. Wüstenfeld, Göttingen, 1850, p. 321; EbnMeskawayh, Tajāreb al-omam I, ed. Caetani, Leiden and London, 1909, p. 77. Cf. The Letter of Tansar, tr. Boyce, Rome, 1968, p. 29

زدودن حاکمان محلی و برپای سازی قدرتی مرکزی با نظام دیوان سالاری سازمان یافته^۱ این امکان وجود داشت که توازن نظامی در وضع موجود و ساختار سرزمینی را دگرگون شود. هم حکومت داری و هم ارتش برای اطمینان و تضمین پیروزی بایستی اصلاح می شد.^۲ گرچه ساسانیان آگاهی سطحی و مبهمی از اجداد خویش داشتند،^۳ اما مدارک زیادی در منابع پارسی میانه و فارسی-عربی وجود دارد که نشان دهد رویارویی تهاجمی ساسانیان با رومیان برای بازگردانی موقعیتی باشکوه در غرب معنا شده است؛ اهدافی که به طور جد توسط رومیان از آن جلوگیری شده بود. پیرو این بحث، طبری^۴ گزارشی از بیانیه اردشیر را ذکر کرده که در آن اردشیر دلیل به پاخیزی اش را ستاندن کین عموزاده خویش دارا بن دارا — که با اسکندر جنگیده و به دست دو تن از مزدوران اسکندر کشته شده بود — اعلام می دارد.^۵ ادعای تبار و قلمرو هخامنشی توسط مورخان رومی نیز شهادت داده شده است؛ مورخان که گزارش کرده اند حاکمان ساسانی خواهان بازگشت به عصر هخامنشی در همه زمینها در غرب بودند.^۶ به هر روی دانایی ساسانیان از هخامنشیان، دانسته هایی سطحی و مبهم بوده و مانند آنچه هرودین گزارش کرده مبنایی باقاعده و تاریخی نداشته است. این گزارش های مورخان رومی نشان می دهد که رومیان اهداف سیاست خارجی ساسانیان را به خوبی درک کرده بودند اگرچه درک درستی از تغییر و دگرگونی سلسله شاهنشاهی ایران نداشتند.^۷ پارتیان نیز در هنگام قوت نیروی نظامی چنین مدعایی می داشتند.^۸ این نکته قابل

1. Ta'ālebī, Ġorar, p. 480

2. Christensen, Iran Sass., pp. 97ff., 107ff., 130ff., 207ff.

3. see E. Yarshater, "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?" in *La Persia nel Medioevo*, Rome, 1971, pp. 517ff.

4. I, p. 814

5. Nöldeke, *Geschichte der Perser*, p. 3. Cf. *The Letter of Tansar*, tr. Boyce, p. 29

6. Herodian 6.2.2; Dio Cassius 80.3.4; Zonaras 12.15

7. Christensen, op. cit., p. 97

8. Tacitus, *Annals* 6.31

توجه است که جایگاه اسکندر در اندیشه بازگشت‌خواهی ساسانیان — که به‌عنوان نابودگر ایران شناخته می‌شد —، در آن هنگام مصادف و منطبق شده بود با ایده «تقلید و بزرگداشت از اسکندر» در میان امپراتوران روم؛ کاراکالا خویش را «اسکندر دوم» می‌خواند^۱ و «الکسندر سوروس» وی را گرامی می‌داشت.^۲

منابع در دسترسی که درباره جنگ در غرب نوشته‌اند منحصراً منابع لاتین و یونانی‌اند.^۳ سپاه ساسانی در منطقه تحت فرمان رومیان در میان‌رودان شمالی در سال ۲۳۰ میلادی تاخت‌وتاز کرد و نصیبین که یکی از دو دژ سامانه دفاعی رومیان در میان‌رودان — و آن دیگر حران — بود را محاصره کرد اما موفق به تسخیرش نشد. یورش سواران ساسانی به دیگر نقاط سوریه و کاپادوکیه کشیده شد و بدانجای نیز تاختن آوردند.^۴ پس از کوشش بی‌حاصل رومیان برای مصالحه با اردشیر، سرانجام الکساندر سوروس در سال ۲۳۲ با بی‌میلی آهنگ مقابله با ایرانیان کرد. پس از سربازگیری برای لشکرها و تقویت آنها با استفاده از واحدهای کهنه‌سرباز^۵ پادگان‌های منطقه دانوب، وی زمینی در سوریه پیشروی کرد.^۶ سوروس از مراکز فرماندهی‌اش در انطاکیه، برای تبدیل یک اقدام ناموفق دیگر در زمستان ۲۳۱–۲۳۲ به فرونشاندن این ستیزه از راه‌های دیپلماتیک اقدام کرد.

جنگ بی‌داشتن حاصلی مثبت برای رومیان به‌پایان رسید، جنگی که شکست‌های آن، پیروزی‌های پیشین را بی‌اثر کرد.^۷ در آن سوی نیز جنگ برای اردشیر نیز حاصلی دربرداشت، زیرا در این نبرد، خسارت‌های بسیاری نیز بر نیروهای ایرانی وارد آمد و

1. Dio Cassius 78.7.1ff.; Herodian 4.8.1f.

2. Dio Cassius 79.17.3; Herodian 5.7.3; Historia Augusta, Alexander Severus 51.4

3. mainly Herodian 6.2ff.

4. Herodian 6.2.1; Zonaras 12.15; Syncellus 1.674 ed. Dinorf

5. vexillationes

6. Herodian 6.4.4; Zonaras 12.15.

7. Herodian 6.5f.

تلفات زیادی متحمل شدند.^۱ در منابع متأخرتر عربی-فارسی، هیچ اشاره‌ای به این نبرد و عدم پیروزی اردشیر به‌میان نرفته‌است؛ احتمالاً سبب این عدم ذکر، ننگ‌آور انگاشتن این حادثه توسط اردشیر بوده‌باشد. در مقابل، در برخی نوشته‌های رومی، به این جنگ، به‌سبب حفظ مرزهای پیشین امپراتوری روم، به مثابه پیروزی نگریسته شد و الکساندر سوروس به مثابه فردی پیروز در روم ظاهر شد.^۲

با اینکه، هیچ پیمان صلح رسمی‌ای امضاء نشد اما در سال‌های بعد، مرزهای شرقی روم دگرباره مورد هجوم ساسانیان قرار نگرفت. شاید برای رومیان الحاق هترا به دژهای سامانه دفاعی مرزی خویش مهمتر بوده‌باشد.^۳ مردم هترا می‌دانستند که خودمختاری نسبی آنان — که در اواخر دوران پارتیان به دلیل ضعف حکومت مرکزی اشکانی ممکن شده‌بود — از جانب سیاست‌های اعلام‌شده ساسانیان در خطر است. سیاست خارجی حاکمان تازه ایران، پیشروی به سوی غرب بود و شاید این به سبب فرار مشکلات داخلی کشور بوده‌باشد؛ درحالی‌که رویه پارتیان و رومیان در سال‌های آخر این بود که همه چیز را به حال خود همانگونه که هست رها کنند. قطعاً در نظر گرفتن دغدغه‌های هترا در مقصود ساسانیان عنصری فرعی بایستی بوده‌باشد و احتمالاً علایق سیاسی و اقتصادی خاص آن نادیده‌گرفته‌شده.^۴

1. Herodian 6.4.4ff., 7.1

2. Aurelius Victor, *Caes.* 24.2; Eutropius 8.23; Festus 22; Hieronymus, *Chron.* 215; Orosius 7.18; Jordanis, *Rom.* 36; *Historia Augusta, Alex. Sev.* 55.1, 56.1ff.

تمام بحث‌ها در این مورد در:

A. Rösger, "Die Darstellung des Perserfeldzugs des Severus Alexander in der *Historia Augusta*," *Bonner Historia-Augusta-Colloquium 1975/76*, Bonn, 1978, pp. 167ff.

3. A. Maricq, "Les dernières années de Hatra," *Syria* 34, 1957, pp. 228ff.; H. J. W. Drijvers, "Hatra, Palmyra und Edessa," in Temporini and Haase, eds., op. cit., II/8, pp. 799ff. esp. p. 825

4. literature in Maricq, op. cit.; Wiesehöfer, art. cit.

آشوب‌های روم پس از قتل الکساندر سوروس در سال ۲۳۵ میلادی، اردشیر را برای حمله‌ای جدید به مرز شرقی روم برانگیخت. مهمترین این یورش‌ها عبارت بودند از، حمله به دورا در آوریل ۲۳۹ میلادی،^۱ رخنه به میانرودان علیا در حدود ۲۳۷-۲۳۸ میلادی که منجر به فتح نصیبین و حران شد^۲ و لشکرکشی به هترا. چنین پیداست که هترا در برابر محاصره ایرانیان سخت درایستاد و تا پیش از آوریل و یا سپتامبر ۲۴۰ میلادی سقوط نکرد؛^۳ شهر هترا، به مثابه نقطه فشار و عملیات علیه میانرودان رومی برگزیده شده بود.^۴ احتمالاً سقوط هترا سبب‌ساز جنگ‌های گوردیان سوم با ایران شده باشد.^۵

به سبب دشواری‌هایی که در منابع است، سال‌های پایانی و روز مرگ اردشیر چندان روشن نیست. احتمالاً پسرش شاپور به عنوان شریک در پادشاهی، در ۱۲ آوریل ۲۴۰ (۲۳ فروردین) میلادی، تاج بر سر نهاده باشد.^۶ احتمالاً تعیین‌پذیری این زمان از سنگ‌نگاره‌های پیرچاوش واقع در سلماس در شمال غربی ایران، که شریک شدن شاپور در پادشاهی را نشان می‌دهد، گرفته شده باشد. پاسخ این پرسش که آیا شاپور به عنوان شاهی بی‌شریک در دوران زندگانی اردشیر تاج بر سر نهاده، وابسته به تفسیر نوعی سکه خاص است.^۷

1. *Supplementum Epigraphicum Graecum* [= SEG], VII, 743 b

2. *Syncellus I*, 681 [Dindorf]; *Zonaris* 12.18

3. Mosig-Walburg, *Boreas* 3, 1980, pp. 117ff. Cf. also Chaumont, "A propos de la chute de Hatraet du couronnement de Shapur Ier," *Acta Antiqua Scient. Acad. Hungarica* 27, 1979 [1981], pp. 207ff.

4. Dio Cassius 80.3.2

5. cf. *Historia Augusta*, *Gordianus* 23.5 with the date given in the Cologne Mānī Codex [= CMC], 18, 2-5. Important maps (BV 11 and BV 12 of the *Tübinger Atlas des Vorderen Orient*, by E. Kettenhofen

6. A. Henrichs and L. Koenen, "Der Kölner Mani-Kodex," *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik* 5, 1970, p. 129; 19, 1975, p. 21 (CMC 18, 5-8).

7. Mosig-Walburg, in *Boreas* 3, 1980, pp. 117ff.

اکنون می‌توان پذیرفت که بر اساس شواهد به‌دست‌آمده از نسخه‌های خطی مانوی کلن^۱ اردشیر تا اوایل سال ۲۴۲ میلادی، شاید تا فوریه، زیسته‌باشد.^۲

شاهنشاهی ساسانی در عصر اردشیر در بسیاری از موارد شبیه به اواخر حکومت اشکانی بود، گرچه تفاوت‌هایی میان آن دو از پیش آشکار بود. بر پایهٔ توصیف دربار اردشیر در کتیبهٔ شاپور یکم بر کعبهٔ زرتشت،^۳ ذکر نام اردشیر به عنوان شاه بزرگ به همراه نام چهار «شاه» دیگر، که حاکمان ایپرناک، مرو، کرمان و سگستان می‌بودند، به میان آمده‌است، شاهانی که در وضعیت نیمه‌مستقل از قدرت مرکزی قرار داشتند. سه پادشاهی مکوران، تورستان و کوشانشهر نیز بودند که به خراج‌گزاردن به اردشیر و تبعیت از وی را گردن نهاده بودند.^۴ در کتیبهٔ مذکور سپس استان‌هایی قابل مقایسه با ساتراپ‌های هخامنشی آمده‌است. علاوه بر سرزمین‌های خالصه، نواحی بزرگی زیر کنترل رؤسای محلی و خاندان‌های اشرافی نیز بود که با توجه به این وضع، کنترل مستقیم توسط دولت مرکزی بر آن مناطق فاقد موضوعیت بود. البته مالیات این نواحی به طور غیرمستقیم به دست می‌آمد.^۵ حتی در اوایل دوران ساسانی نیز سیاست‌های این دولت بایستی باتوجه به روابط میان نهاد سلطنت، خاندان‌های اشرافی و زمین‌داری نجیب‌زادگان (شامل اعضای طبقهٔ اشراف قدیمی اشکانی) شکل گرفته بوده باشد. با این‌همه، گرچه سیاست تمرکزگرایی اجرا و از شمار شاهان محلی به شدت کاسته شده‌بود، اما حکومت اردشیر همچنان بر بسیاری از خطوط اواخر عصر اشکانی در حال حرکت بود.^۶

1. 164, 1ff.

2. Henrichs-Koenen, *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik* 48, 1982, pp. 4ff., 44

3. Middle Persian, line 28

4. Lukonin, op. cit., chap. 2 and in *Camb. Hist. Iran* III/2, 1983, pp. 681ff.; M. L. Chaumont, in *Acta Iranica* 4, 1975, pp. 89ff.

5. F. Altheim and R. Stiehl, *Einasiatischer Staat*, Wiesbaden, 1954, pp. 3ff.

ترتیب اولویت بزرگان دربار اردشیر، بر پایه کتیبه شاپور یکم بر کعبه زرتشت^۱ دانسته است. مطابق آنچه در کتیبه آمده، نخست نام چهار شاه با داشتن حق جانشینی کوچکترین پسر خویش شامل سدارف (ساتراپ؟) شاه آپریئک (نیشابور)، اردشیر شاه مرو، اردشیر شاه کرمان، اردشیر سگه (سگستان) آمده است. پس از آن، نام سه شهبانو به قرار دینک، مادر بزرگ اردشیر، «رودک» مادر اردشیر و «دینک» همسر اردشیر ذکر شده است. سپس نام «اردشیر بیدخش» و «بابک هزاربد» (نخست وزیر؟ یا فرمانده لشکر؟) و پنج عضو از خاندان‌های بزرگ، به ترتیب «دیهین» از خاندان وراز، ساسان از خاندان سورن، ساسان اندیگان‌خدای، پیروز و گوک از خاندان کارن، به همراه «ابرسام فراردشیر» که مسئولیت‌اش روشن نیست اما احتمالاً مشاور ارشد بوده، آمده است. پس از آن، ذکر نام پانزده شخصیت برجسته به میان آمده که شامل «سپهبد»، «دبیرفت» است.^۲ دیگر مناصبی که در این جایگاه قرار دارند عبارتند از «آی‌وندبد» (رئیس تشریفات)، «فرمدار» و منشیانش و کارگزاران امور مذهبی شامل هیربدان و موبدان و مغان.^۳ مناصب بلندپایه‌تری همچون «وزرگ‌فرمدار»، «موبدان موبد» و «هیربدان هیربد» در شالوده‌ای که اردشیر بنیان‌نهاد وجود نداشتند.^۴

شاهنشاهان ایرانی تنها می‌توانستند به ساخت، بازساخت و تغییر نام شهرها در سرزمین‌های سلطنتی (ممالک خالصه یا دستکرد) اقدام کنند. طبری^۵ بنیان شهرهای

Lukonin, in *Camb.Hist. Iran III/2*, 1983, pp. 681ff.

1. Middle Persian, lines 28ff.

2. Lukonin, *ibid.*, pp. 681ff.

3. Lukonin, *ibid.*, pp. 73f.; Christensen, *Iran Sass.* pp. 97ff.; Ph. Gignoux, "Die religiöse Administration in sasanidischer Zeit: Ein Überblick," in H. Koch and D. N. MacKenzie, eds., *Kunst, Kultur und Geschichte der Achamenidenzeit und ihr Fortleben*, Berlin, 1983, pp. 254ff.; cf. also Boyce, *The Letter of Tansar*, pp. 1ff.

4. against Christensen, *ibid.*, pp. 118ff., see Gignoux, *op. cit.*, pp. 255ff.; cf. Boyce, *Zoroastrians*, London, 2nd ed., 1984, p. 122

5. I, p. 820

زیر را به اردشیر نسبت داده است: (۱) اردشیرخوره (=گور، فیروزآباد؛ ۲) رام‌اردشیر؛ (۳) ریو-اردشیر (=ری‌شهر)؛ (۴) هرمزد-اردشیر (=سوق الاهواز) در خوزستان؛ (۵) وه-اردشیر در آنسوی تیسفون؛ (۶) استرآباد-اردشیر (= کرخ میشان) در بخش پایینی میان‌رودان؛ (۷) پس-اردشیر (یا با ضبط‌های دیگر) در کرانه‌های عربی خلیج فارس؛ (۸) نود-اردشیر نزدیک موصل. علاوه بر این، بنیانگذاری شهرها، در آثار حمزه اصفهانی،^۱ دینوری^۲ و دیگر نویسندگان نیز ذکر شده است. مطالب مربوط به شهرسازی در Ziele^۳ D. Metzler and Formen königlicher Innenpolitik im vorislamischen Iran بحث شده است، اگرچه رسیدن تاریخ ساخت همه این شهرها به روزگار شاهنشاهی اردشیر مورد تردید است. مثلاً دانسته‌است که چندین شهر را شاپور یکم «به نامی مرکب با اردشیر» به افتخار پدرش بنیان نهاد. این درحالی‌است که برخی دیگر به‌دست دیگر اردشیرنامان بنیان نهاده شده‌اند.^۴ هر یک از این منطقه‌ها برای ایجاد مرکزیت یک ناحیه روستایی و زیر حاکمیت یک «شهر» ساخته می‌شد^۵ و مالیات این منطقه‌ها مستقیم به شاهنشاهی فرستاده می‌شد.^۶ به‌همین دلیل افزایش شمار منطقه‌های شاهی و ناحیه‌های پیوسته بدان (دستکرت) یکی از اهداف داخلی و سیاست مالی اردشیر و جانشینانش بود. با این‌همه، دوگانگی وضع مالیاتی میان زمین‌های شاهنشاهی (دستکرت) با مالیات مستقیم به خزانه شاهنشاهی، با اراضی زیر فرمان

1. pp. 46f.

2. p. 47.

3. D. Metzler, Ziele and Formen königlicher Innenpolitik im vorislamischen Iran, Munster, 1977, pp. 184ff

4. Nöldeke, Geschichte der Perser, p. 20 n. 4

5. ŠKZ, p. 34 of the Middle Persian text

6. Lukonin, in Camb.Hist. Iran III/2, pp. 723ff.

بزرگزادگان و اشراف زمین‌دار با مالیات غیرمستقیم به خزانه شاهنشاهی، تا اصلاحات مالیاتی دوران قباد یکم و خسرو انوشیروان ادامه داشت.^۱ به‌طور کلی می‌توان گفت سکه‌های ضرب‌شده در دوران اردشیر، به‌لحاظ طرح نگاشته به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند.^۲ دسته نخست سکه‌هایی هستند که تصویری تمام‌رخ از اردشیر بر روی سکه و نیم‌رخ از بابک پدر اردشیر—که به سبک اشکانیان به‌چپ می‌نگرد— بر پشت سکه نگاشته شده‌است. بر روی این سکه‌ها عبارت «اردشیر شاه»^۳ و بر پشت سکه عبارت «خدایگان بابک شاه»^۴ نگاشته شده‌است. دسته دوم، که رایج‌ترین سکه اردشیر نیز هست، منقش تصویر نیم‌تنه اردشیر با کلاه و یا تاجی بر سر در حال نگریستن به سوی راست است؛ بر پشت دسته دوم از سکه‌های اردشیر نمایی از آتشدان آتشکده به‌چشم می‌خورد. بر روی دسته دوم از سکه‌ها، عبارت «مزدآپرست، خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران که چهره از یزدان دارد»^۵ نگاشته شده که نمایانگر باورهای مذهبی اردشیر است. بر روی دسته سوم از سکه‌ها، تصویر اردشیر روبروی

۱. برای دیدن اصلاحات ذکرشده توسط طبری (897, I, p. ن.ک):

N. V. Pigulevskaya, "K voprosu o podatnoireforme Khosrova Anushirvana," *VDI*, 1937, pp. 143ff.

که پذیرفته شده توسط:

Altheim and Stiehl, op. cit., pp. 129ff.; cf. also Lukonin, op. cit., pp. 745f.; N. Garsoïan, in *Camb. Hist. Iran* III/2, 1983, pp. 587f.

2. R. Göbl, *Sasanidische Numismatik*, Braunschweig, 1968; idem, in *Comb. Hist. Iran* III/2, 1983, pp. 322ff.; V. G. Lukonin, in *Acta Iranica* 8, 1968, pp. 106ff.; Mosig-Walburg, *Die frühensasanidischen Könige als Vertreter und Förderer der zarathustrischen Religion*, Frankfurt, 1982, pp. 25ff.

3. 'rthštrMLK'

4. bgy pkyMLK'

5. mzdysnbgy 'rthštrMLK 'nMLK 'yr 'nMNWčtryMNyzd'n

تصویر پسرش شاپور و عبارت‌های «شاپور شاه ایران که چهره از یزدان دارد»^۱ و «آتش اردشیر»^۲ نگاشته شده است. پشت سکه‌ها نیز منقوش به آتشدان آتشکده است. نشان پشت سکه دستۀ دوم، نقش آذرگاهی است که بر پایه‌ی طرحی یافت‌شده در پارس و عبارت «آتش اردشیر»^۳ اشاره به آتشی شاهی دارد که در آغاز سلطنت هر شاه برافروخته می‌شد.^۴ بخش پایه‌ی پیشتیبیان آذرگاه، شباهت‌هایی به تخت شاهی هخامنشیان دارد.^۵ نوارهای آویخته را نیز می‌توان نماد نوارهای باز و پراکنده انتهای تاج شاهی — که نماد پادشاهی در سنن ایرانی است — انگاشت. بدین‌سان نقش پشت این دست سکه‌ها، نماینگر دل‌مشغولی اردشیر برای نمایاندن خویش نه صرفاً به‌عنوان جانشین برحق هخامنشیان، بلکه به‌مثابه زردشتی‌ای دین‌دار است. در آرایش سر و موی، اردشیر در نخستین سکه‌ها به سنن اشکانی پایبند بود و تاجی همانند با تاج‌های دوران مهرداد دوم برگزید.^۶ اما در سال‌های پایانی، تاج اصلی اردشیر، از نوعی بود^۷ که بخشی از موها، در گویی در بالای سر آراسته شده بود؛ کلاه (اغلب به‌شکل کلاه نظامیان) و گوی با تور ابریشمینی نازک پوشیده و نوارهایی به‌سوی پشت از آن آویزان بود؛ نیز برخی سکه‌های یافت‌شده در انواع مختلفی هستند که در آن‌ها اردشیر با تاج کنگره‌دار یا بلند، و یا کلاه گرد، که در یک نوع از آن عقابی درون کلاه است، نقش شده. در حالی که گوبل برآن است که همه‌ی انواع سکه‌های اردشیر نمادپردازی اعطای پادشاهی

1. *šhpwhryMLK''ry'n MNW čtry MN yzd'n*

2. *NWR'ZY'rthštr*

3. *NWR'ZY'rthštr*

4. A. Christensen, *RAA* 10, 1936, p. 127

5. I. Pfeiler, "Der Thron der Achaimenidenals Herrschaftssymbol auf sasanidischen Münzen," *Schweizer Münzblätter* 23, 1973, pp. 107ff.; cf. J. Duchesne-Guillemin, in *La Persia nel Medioevo*, Rome, 1971, p. 377

6. Göbl, *Sasanidische Numismatik*, Type II

7. Göbl's Type III

توسط اهورامزدا یا آناهیتاست،^۱ ماسیگ-والبورگ^۲ مدعی است تنها نوع نخست از سکه‌های اردشیر نمایانگر ارتباط ویژه وی با اهورامزداست و نوع دوم نشانگر «تاج پیروزی» است.^۳ سکه‌های نوع سوم، که اردشیر را به‌همراه پسرش شاپور نشان می‌دهد، می‌تواند با معرفی شاپور به‌عنوان جانشین مرتبط باشد.^۴ درباره جنس و وزن سکه‌ها، ساسانیان در آغاز مؤکداً از سنن موجود پیروی می‌کردند، گرچه اردشیر سکه نیم‌درهمی را نیز باب کرد. مضاف بر این، برخی قطعات طلای ضرب‌شده متعلق به وی یافت شده‌است.^۵

دین زرتشت تا هنگام روی کار آمدن اردشیر بابکان، آیین مورد ایمان و زیر چتر پشتیبانی ساسانیان بود. باور رایج بر این بوده‌است که با برآمدن اردشیر، پرستاران آتشکده‌ها مورد توجه و احترام قرار گرفتند و دگراندیشان مورد آزار؛^۶ ولی این روایت امروزه محل اختلاف چندی است.^۷ اگرچه هیچ مقام برجسته آیین زرتشتی، جایگاه ارجمندی در دربار او نداشت، ولی به نظر می‌آید نخستین پویه‌ها برای نهادینه‌کردن دین زرتشت به عنوان دینی دولتی در زمان اردشیر صورت گرفته شده‌باشد؛ همچنین سنت‌های برجای مانده هخامنشی، هلنی و اشکانی نیز پذیرفته‌شد و در این رابطه مورد استفاده قرار گرفت. اردشیر در سکه‌ها و در کتیبه‌اش در نقش رستم، خود را مزداپرست

1. "Investitur im sasanidischen Iran und ihre numismatische Bezeugung," WZKM 56, 1960, pp. 36ff.

2. op. cit., p. 31

3. otherwise Lukonin, *Iran v III veke*, Moscow, 1979, p. 117

4. Chaumont, "Corégence et avènement de Shāpuhr Ier," in Ph. Gignoux and A. Tafazzoli, eds., *Mémorial J. de Menasce*, Louvain, 1974, p. 135

5. Göbl, *Sasanidische Numismatik*, pp. 25ff. and in *Camb. Hist. Iran III/1*, pp. 328ff

6. Boyce, *The Letter of Tansar*, p. 47, and "Iconoclasm among Zoroastrians," in J. Neusner, ed., *Christianity, Judaism and other Greco-Roman Cults. Studies for M. Smith at Sixty IV*, Leiden, 1975, pp. 93ff.

7. G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980, pp. 221ff.

و از تبار ایزدان خوانده است. باورهای مذهبی او نیز بر پشت سکه‌هایش با به نمایش کشیدن آتشکده نمایان شده است.^۱ نقش برجسته‌های دیهیم‌ستانی اردشیر در فیروزآباد، نقش رستم و نقش رجب، نشانگر دل‌بستگی عمیقی است که نخستین شاهنشاه ساسانی به اهورامزدا می‌داشته است. التفات اهورامزدا به اردشیر، به موجب اندیشه‌های اسطوره‌ای ایرانی، به صورت «فره» نمود یافته است که آن را می‌توان از «توخه» یونانی و «فورتونای» رومی قیاس گرفت.^۲ اردشیر، که فره به وی اعطاء شده بود، حاکمی برحق و مشروع بود؛ چنانکه داشتن فره پیش‌نیاز مشروعیت هر حاکمی تلقی می‌شد. بنیادگذاری آتشکده‌ها و اعطای وقوفات بدان‌ها به همراه توجه به متون دینی زردشتی، یکی دیگر از راه‌های کسب مشروعیت اردشیر بود؛^۳ آتشکده‌ای ویژه به نام «آتش اردشیر» نیز در آغاز شاهی او پایه‌ریزی شد که شاپور یکم در کتیبه‌اش در بیشاپور از آن نام برده است. مسعودی^۴ در *مروج/ذهب سخنانی* را بدو منسوب کرده است:

«بدان که دین و ملک دو برادرند که یکی بی‌دیگری نتواند بود، چون دین اساس پادشاهی است و پادشاهی حامی دین. هرچه بر اساس قرار ندارد معدوم می‌شود و آنچه نگاه‌دار ندارد ضایع می‌گردد».^۵

سیاست اردشیر در برابر جوامع نامزدپرست درون قلمرویش، روزگاری دشوار را برای ایشان پدید آورده بود. یهودیان و باورمندان به آیین‌های دیگر، در دوره اشکانیان کم‌وبیش مورد بردباری قرار می‌گرفتند و استقلال محدودی نیز داشتند. اردشیر و سپس

1. Christensen, *Iran Sass.*, pp. 116ff., 141ff.

2. cf. A. Sh. Shahbazi, "Farnah Symbolised," *AMI* 13, 1980, pp. 119ff.; Calmeyer, in *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 94, 1979, pp. 347ff.

3. Ṭabarī, I, p. 817; *Dēnkard*, p. 412.11-17

4. *Morūj* II p. 162.

۵. ن.ک:

پسرش شاپور — به ویژه در آغاز سلطنتش — کوشیدند تا خودمختاری یهودیان را محدود کرده و آنان را از حقوق مستقل قضایی و قانونی‌شان محروم سازند؛ انگیزه این اقدامات احتمالاً گسترش جامعه زرتشتی بوده‌باشد. با مسیحیان سریانی‌زبان با بردباری و نرمش بیشتری برخورد می‌شد و بر جمعیت آنان تا میانه سده سوم میلادی افزوده‌شد. مانی تا زمان مرگ اردشیر دعوتش را آشکار نکرد؛ شاید به درستی دریافت‌بود که شاپورگوشی شنواترا از پدرش دارد.^۱

اردشیر کوشید تا خویش را به‌مثابه مزداپرستی مرتبط با خدا و دارنده فره ایزدی بنمایاند. ادعای مشروعیت پادشاهی وی به‌عنوان نورسته‌ای برحق از نسل شاهان اسطوره‌ای ایرانی و نیز تبلیغات منتسب به اردشیر علیه مشروعیت و نقش پارتیان در توالی تاریخ ایرانی، مؤید جایگاه ممتازی است که میراث هخامنشی در ذهن نخستین شاهنشاهان ساسانی می‌داشت. اگرچه دیدگاه رایج بر آن است احتمالاً ساسانیان چندان درباره هخامنشیان و وضعیتشان نمی‌دانسته‌باشند. برگزیدن جایی همچو نقش رستم، که آرامگاه شاهان هخامنشی است، برای سنگ‌نگاری و کتیبه‌نویسی، مکان معبد آنهایتا در اصطخر و بودن نام برخی شاهان هخامنشی به عنوان نیا در شجرنامه افسانه‌ای ساسانیان، که در منابع فارسی-عربی با درون‌مایه بلندپروازی اردشیر برای «کین‌خواهی اجدادش» و در منابع رومی توسط هرودین و دیو کاسیوس زیر عنوان جاه‌طلبی اردشیر برای رسیدن به قلمرو هخامنشیان، ذکر شده، نمایانگر وجود گرایش به هخامنشیان در روزگار نخست ساسانیان است. این پرسش که آیا این دست ادعاها و نقشه‌ها و کین‌خواهی‌ها به همان شکل که منابع تاریخی آورده‌اند، به واقع توسط خود اردشیر مطرح شده‌است^۲ یا بعدترها به وی به عنوان بنیانگذار شاهنشاهی

۱. ن. ک.

J. Neusner, in *Camb. Hist. Iran* III/2, 1983, pp. 909ff.; J. P. Asmussen, *ibid.*, pp. 924ff.;

Chaumont, *RHR* 165, 1964, pp. 165ff.; Henrichs-Koenen, *op. cit.*, pp. 1ff., esp. p. 5

2. on the Testament ('ahd) of Ardašīr see M. Grignaschi, *JA* 254, 1966, pp. 1ff.

منتسب شده، به سبب نبود منابع کافی هنوز بی‌پاسخ مانده است؛ اگرچه انتساب این ادعاها پس از حیات اردشیر بدو منطقی‌تر می‌نماید. همین موضوع درباب تلاش ساسانیان برای زدودن پیوند اشکانی در پیوستار افسانه هخامنشی-ساسانی و نمایاندن شاهان اشکانی به مثابه بیگانگان رؤسای ملوک الطوائف در زمان ضعف ایران نیز صادق است.^۱ با این همه ظاهراً از هر جهت اردشیر بسیار بدهکار میراث اشکانی است.^۲ امروزه تاریخ‌پژوهان بر مبانی مستحکم‌تری در حال بررسی میراث هخامنشی بر ساسانیان در زمینه‌های کشورداری، هنر، مذهب، سکه‌شناسی (از سرگیری ضرب سکه زر) و متون کتیبه‌ای و قواعد آن‌ها هستند.

۲- سنگ‌نگاره‌ها: ۳

هنر سنگ‌تراشی ساسانیان به‌وسیله اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱)، نخستین شاه ساسانیان پایه‌گذاری شد و تا زمان حکومت شاپور سوم (۳۸۳-۸۸) رونق داشت. این هنر در زمان خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸) دوباره زنده شد.^۴ سنگ‌نگاره‌های دوران اردشیر از دگرگونی‌های چشمگیری نسبت به چند نمونه باقی‌مانده از دوران اشکانیان برخوردار است و قالب تاریخی تازه‌ای در آنها نمایان است. سه سنگ‌نگاره نخست او در سبک‌های مختلفی پدید آمده و سیر تکاملی روشنی را ارائه نمی‌کنند. تنها چهارمین سنگ‌نگاره، یعنی تصویر دیهیم‌ستانی اردشیر در نقش رستم، قالب مشخصی را به خود گرفته که مجدداً در سنگ‌نگاره‌های شاپور یکم و جانشینان وی ظاهر می‌شود. ترتیب تاریخی سنگ‌نگاره‌های اردشیر در میان تاریخ‌نگاران اندکی محل اختلاف است، و برخی

1. Gnoli, Zoroaster's Time and Homeland, pp. 166ff.; M. Grignaschi, in *La Persia nel Medioevo*, pp. 143ff.; A. Sh. Shahbazi, *BSOAS* 40, 1977, pp. 25ff.

2. Yarshater, op. cit.

3. Lushey, Heinz. "ARDAŠĪR I ii. Rock reliefs". *Encyclopædia Iranica*. Vol. II, Fasc. 4, pp. 377-380, 1986, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/ardasir-ii>

4. H. Lushey, *Iranica Antiqua* 11, 1975, pp. 127ff. and plates 21, 22; D. Shepherd, in *Camb. Hist. Iran* III, 1983, pp. 1085ff. and plates 94ff.

از جزئیات مربوط به آن‌ها هنوز نامشخص است. والتر هینتس در مقاله مفصل خود با موضوع سنگ‌نگاره‌های اردشیر، مشکلات مربوط به تشخیص نقوش افراد را مورد بررسی قرار داده‌است.^۱

۲-۱- سنگ‌نگاره پل فیروزآباد:

در سنگ‌نگاره پل فیروزآباد، اهورامزدا و اردشیر در مقابل هم ایستاده‌اند و اهورامزدا در حالی که حلقه پادشاهی را از روی محراب آتش به دست اردشیر می‌دهد، وی را به شاهی منصوب می‌سازد. در پشت سر اردشیر، ولیعهد شاپور و دو شاهدزاده دیگر ایستاده‌اند. ابعاد: ۷ متر در ۷۰/۳ متر. نقوش بسیار موزون ترسیم شده و نمای نیم‌رخ دارند و چیدمان آن‌ها مانند سنگ‌نگاره مهرداد دوم در بیستون است.^۲ با این وجود، سنگ‌تراشی این نقش به شدت از آثار اشکانیان فاصله گرفته و به الگوهای متداول هخامنشیان گرایش یافته‌است.

دیهیم‌ستانی مکرراً موضوع سنگ‌نگاره‌های ساسانیان قرار گرفت. منشاء آن، و مفهوم دقیق شیء حلقه‌مانندی که خداوند آن را ارزانی می‌دارد ظاهراً به رشته‌ای از آداب و سنن بازمی‌گردد؛ از سنگ‌نگاره هزاره سوم آنوبانی در سرپل ذهاب، که در آن الهه‌ای حلقه‌ای را به پادشاه می‌دهد،^۳ تا سنگ‌نگاره داریوش در بیستون، با نقش مردی بالدار که از دایره‌ای پدیدار شده و حلقه‌ای در دست دارد، که عموماً به عنوان اهورامزدا شناخته می‌شود،^۴ و بالاخره تجسم همین پیکره بالدار در تخت جمشید.^۱ در

1. *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969

2. E. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, Berlin, 1920, pp. 35ff., fig. 11 and plate 21; D. Schlumberger, in *Camb. Hist. Iran III*, 1983, p. 1041 and fig. 7

3. Herzfeld, *ibid.*, p. 3, fig. 1; B. Hrouda, *Iranische Denkmäler*, Lieferung 7, Reihe II C, Berlin, 1976, pp. 7ff., plates 5 and 6.

۴. برای اطلاعات بیشتر ن.ک:

سنگ‌نگاره اردوان پنجم در شوش، پادشاه با اعطای حلقه‌ای به یک ساتراپ، او را به این سمت منصوب می‌کند.^۲ همچنین، بر روی برخی از سکه‌های دوران اشکانی، نقش الهه توخه دیده می‌شود که حلقه گلی را به پیکری سوار بر اسب ارزانی می‌دارد.^۳ شکی نیست که طرح این سکه برگرفته از مراسم اهدای حلقه گل توسط الهه نیکه در نگاره‌های یونانی بوده‌است. اخیراً برخی از پژوهشگران نشان تفویض اعطایی را یک حلقه و بعضی دیگر آن را یک دیهیم دانسته‌اند. با توجه به مدارک موجود، می‌توان چنین پنداشت که قالب اصلی به صورت حلقه بوده و با گذشت زمان به دیهیم تغییر شکل داده‌است.^۴

به عقیده ک. اردمان^۵ چنین نیست که تمام سنگ‌نگاره‌های مربوط به دیهیم‌ستانی لزوماً مربوط به آغاز حکومت یک پادشاه باشند، بلکه ممکن است به طور پی در پی و به نشان قدردانی از لطف الهی، در تمام دوران حکومت وی حکاکی شده باشند. ولادیمیر گریگوریوچ لوکونین^۶ با استناد به طرح‌های حکاکی‌شده بر روی سکه‌ها اظهار می‌کند که تمامی سنگ‌نگاره‌های اردشیر به سال‌های ۲۳۵-۲۴۰، یعنی آخرین دوره حکومت وی بازمی‌گردند. گرچه این نظریه مشکلاتی را نیز به همراه دارد؛ وانگهی تمام

see most recently P. Lecoq in *Orientalia J. Duchesne-Guillemin Emerito Oblata*, Acta Iranica 23, Leiden, 1984, pp. 301-26, who defends this identification against the alternative one as *xwarrah* "Royal Fortune," see A. Sh. Shahbazi, *AMI*, N.F. 7, 1974, pp. 139ff. and M. Boyce, *Zoroastrianism* II, pp. 103ff. with references; Lushey, *AMI*, N.F. 1, 1968, pp. 63ff., plates 25ff.

1. E. F. Schmidt, *Persepolis* I, Chicago, 1953, III, 1969, passim

2. Schlumberger, in *Camb. Hist. Iran* III, p. 1042 and plate 67

3. E. T. Newall, in *Survey of Persian Art*, p. 489, plate 143; G. D. Sellwood, in *Camb. Hist. Iran* III, pp. 279ff. and plates 1ff.; P. Calmeyer, in *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 94, 1979, pp. 347ff. and fig. 2

4. R. Göbl, *WZKM* 56, 1960, p. 37 note 5; P. Calmeyer, *AMI* 10, 1977, p. 167

5. *Die Kunstansurzeit der Sasaniden*, Berlin, 1943, pp. 52, 56

6. *Iranica Antiqua* 8, 1968, pp. 106-17

تلاش‌هایی را که برای درک روند تکامل سبک حکاکی‌ها صورت گرفته‌است، بی‌ارزش می‌سازد؛ به خصوص اگر سنگ‌نگارهٔ نبرد فیروزآباد مطابق گفتهٔ لوکونین مربوط بدان سال‌ها باشد.

۲-۲- سنگ‌نگارهٔ نبرد سواره در فیروزآباد:

این سنگ‌نگاره، صحنه‌ای از نبرد پیروزمندانهٔ اردشیر علیه آخرین شاه اشکانی، اردوان پنجم، در سال ۲۲۴ را به تصویر می‌کشد. این سنگ‌نگاره با هجده متر طول و تقریباً چهار متر ارتفاع، بزرگترین سنگ‌نگارهٔ بازمانده در ایران است.^۱ شش اسب‌سوار در سه گروه از جنگاوران تک به تک در این تصویر دیده می‌شوند: در سمت راست، اردشیر با نیزه‌ای اردوان را سرنگون می‌سازد؛ در وسط، ولیعهد شاپور بر وزیر ارشد اردوان، دادبنداد، غلبه می‌کند؛ و در سمت چپ، پیشکاری با یک جنگاور اشکانی دست به گریبان است. این نگاره پویایی چشمگیری داشته و در جزئیات نیز غنی است. موها و ریش‌ها، زره جنگجویان و براق اسبان با دقت درخور توجهی ترسیم شده‌اند. حکاکی تقریباً به صورت نیم برجسته انجام شده و بخش پایینی آن بر اثر عوامل جوی فرسایش یافته‌است. نحوهٔ نمایش سنگ‌نگاره با الگوهای رایج دوران اشکانی مطابقت کرده و با سنگ‌نگارهٔ گودرز در بیستون^۲ و نقاشی دیواری سواران زره‌پوش چهارنعل در دورا-اروپوس^۳ قرابت و نزدیکی دارد. موضوع این نگاره بعدها در سنگ‌نگارهٔ نبرد سوارهٔ بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳) و هرمز دوم (۳۰۳-۳۰۹) مجدداً به کار گرفته شد، که هر دو در نقش رستم واقع شده‌اند.^۴

1. *Camb. Hist. Iran* III, fig. 1 on p. 1078, and plate 89

2. Herzfeld op. cit., pp. 40ff. and plates 21-23

3. M. Rostovtzeff, *Dura and the Problem of Parthian Art*, New Haven, 1935, pp. 273, 280, 283, and figs. 71, 79, 82-85; C. Kraeling, *The Synagogue*, in *The Excavations at Dura Europos. Final Report VIII*, 1, 1956, p. 93 and plate 55

4. E. F. Schmidt, *Persepolis III*, p. 130 and plate 89, p. 135 and plates 91-94

در صحنه سنگ‌نگاره دیهیم‌ستانی نقش رجب (۵ متر در ۳ متر) اهورامزدا در حضور شش ناظر حلقه پادشاهی را به اردشیر واگذار می‌کند.^۱ این شش ناظر عبارتند از: در سمت چپ، ولیعهد شاپور و یک پیشکار؛ در پشت سر اهورامزدا، دو بانو که احتمالاً همسران اردشیر و شاپور هستند؛ در مرکز، دو پیکر کوچک که هینتس آن‌ها را نوادگان اردشیر یعنی بهرام و هرکول معرفی کرده‌است. این نگاره معرف نظام الگوبرداری جدیدی است. پیکرهای سنگین و بزرگتر از واقع آن نشان از الگوی سنگتراشی مخصوص ساسانیان دارد، اما نوعی نابه‌نجاری و ناپختگی عجیبی در آنها محدودیت ایجاد کرده‌است.

۲-۳- سنگ‌نگاره دیهیم‌ستانی در نقش رستم:

سنگ‌نگاره دیهیم‌ستانی در نقش رستم تصویر اعطای حلقه پادشاهی به اردشیر توسط اهورامزدا را نشان می‌دهد.^۲ هر دو پیکر سوار بر اسب هستند. در زیر سم اسب اردشیر پیکر درهم‌شکسته شاه اشکانی، اردوان پنجم، قرار دارد و در زیر سم اسب اهورامزدا پیکری افتاده که نماد اهریمن است. در پشت سر اردشیر پیشکاری با سایبانی در دست ایستاده‌است. وجود دو سنگ‌نیشته بر این حکاکی، درک شفاف‌تری را از آن به ما ارائه می‌کند: بر سینه اسب اهورامزدا به زبان پارسی میانه، پهلوی، و یونانی نوشته‌است «این است تمثال خداوند، اهورامزدا»، و بر سینه اسب اردشیر نیز جمله‌ای در معرفی اردشیر نقش شده‌است.^۳

1. Hinz, op. cit., pp. 123ff. and plates 57ff.; E. F. Schmidt, *Persepolis III*, pp. 123ff and plates 96ff.

2. Schmidt, *Persepolis III*, pp. 121f. and plates 80ff.; *Camb. Hist. Iran III*, p. 1079 and plate 90

3. Schmidt, op. cit.; M. Back, *Die Sasanidischen Staatsinschriften*, ActaIranica 19, Tehran and Liège, 1978, p. 282

این سنگ‌نبشته‌ها به کمک نقاشی‌های شاردن^۱ و ای. کمپفر^۲ در قرن هفدهم کشف شدند و از آنجا که به سه زبان نگاشته شده بودند، به سیلستر دوساسی در کشف رمز خط پارسی میانه در سال ۱۷۹۳^۳ کمک شایانی کردند؛ دستاوردی که مدت‌ها قبل‌تر از کشف رمز خط میخی پارسی باستان توسط گروتفند و رالینسون حاصل شد. اهورامزدا پیش از این نیز در سنگ‌نبشته داریوش در بیستون، به عنوان خدای تاج‌بخش نامیده شده بود.

این کامل‌ترین و قطعاً آخرین سنگ‌نگاره اردشیر است. ترکیب متوازن و پیکرتراشی بسیار زنده و واقعی باعث شده است که این نگاره چیزی از نخستین سنگ‌نگاره شاپور یکم در نقش رجب کم نداشته باشد.^۴

در حالی که سه سنگ‌نگاره پیشین ممکن است بسیار متفاوت اما اساساً متناسب با معیارهای نخستین آثار از نوع خود قلمداد شوند، و روشن است که توسط پیکرتراشان مختلفی نقش یافته‌اند، آخرین سنگ‌نگاره اردشیر مظهر سبک مخصوص ساسانیان، یعنی سبک غالب حکاکی‌های بعدی این سلسله را بر خود دارد. این سنگ‌نگاره همچنین یک عنصر خارجی را در موضوع اصلی حکاکی خود به عاریه گرفته است. تصویر دشمن شکست‌خورده در زیر پای اسب فاتح، برگرفته از اثر تاریخی رومیان است، که مجسمه سوار بر اسب مارک اورلئوس را در حال لگدمال کردن پیکر در حال حاضر مفقود یک شاه شکست‌خورده نشان می‌دهد.^۵ همچنین اسب‌ها در مجموع مشابه اسب‌های مرسوم در پیکره‌های رومی یکی از پاهای پیشین خود را بالا برده‌اند؛

1. *Voyages en Perse et autres lieux de l'Orient*, Amsterdam, 1711, II, pl. 73

2. *Amoenitates exoticae*, Lemgo, 1712, p. 307

3. *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse*, Paris, 1793, pp. 106ff. and plate 1

4. Hinz, op. cit., pp. 137ff. and plate 73; Lushey, *Iranica Antiqua* 11, 1975, p. 125 and plate 29.2

5. W. Technau, *Kunst der Römer*, 1940, pp. 210f. and fig. 176; Lushey, *AMI*, N.F. 1, 1968, pp. 33f. and plate 19.1

مشخصه‌ای که تا زمان حکاکی سنگ‌نگاره بهرام دوم در بیشاپور حفظ شد.^۱ از دیگر خصوصیات بارز سنگ‌نگاره اردشیر، اشارات ضمنی آن به تخت جمشید است. در سر و بالاتنه پیکر اهورامزدا ویژگی‌های شاه شاهان، همانطور که در عمارت مرکزی تخت جمشید نشان داده شده، با حفظ جزئیات مربوط به موها، ریش و چین و شکن‌های لباس به دقت نقش شده است.^۲ رد پای نخستین نشانه‌های این تأثیر در سنگ‌نگاره دهبیم‌ستانی نقش رجب، با وجود وضوح نه‌چندان بالا قابل بررسی است.

۲-۴- سنگ‌نگاره سلماس:

صحنه این سنگ‌نگاره (۵ متر در ۶/۲ متر) اردشیر و شاپور را سوار بر اسب و در حال انتصاب دو استاندار ارمنی که به صورت پیاده نقش شده‌اند، نشان می‌دهد.^۳ شیوه کار غیراستادانه و سبک آن سنگین و بی‌روح است؛ قدمت آن به دوره پایانی حکومت اردشیر، و به نقل از هینتس احتمالاً به تاریخ ۲۳۸ میلادی بازمی‌گردد. اخیراً گفته شده که سنگ‌نگاره موجود در داراب طی دو مرحله تراش خورده است، مرحله نخست در دوره حکومت اردشیر و مرحله دوم در دوره حکومت شاپور.^۴ البته این ادعا آنچنان متقاعدکننده نیست، آن هم به این دلیل که سبک رداها و دیگر متعلقات افراد سلطنتی از هر حیث به دوره حکومت شاپور تعلق دارد و از طرفی، موضوع این سنگ‌نگاره شاپور است.

سنگ‌نگاره‌های اردشیر یکم یادگاری از دگرگونی تاریخی برجسته‌ای هستند. طرح این نگاره‌ها، همانند طرح سکه‌های اردشیر، اولین بارقه‌های حرکتی است که برای

1. R. Ghirshman, *Bichâpour I*, Paris, 1975, pp. 73f. and plate 16

2. E. F. Schmidt, *Persepolis I*, plates 75, 76; Lushey, *Iranica Antiqua* 11, 1975, p. 125

3. W. Hinz, op. cit., plate 69

4. L. Trümpelmann, *Das Relief von Darab, Iranische Denkmäler*, Lieferung 6, Reihe II D, Berlin, 1975.

فاصله گرفتن از سنت‌های کهنه اشکانیان صورت پذیرفت. این نگاره‌ها خبر از احیای سنت ایرانی و آغاز یک تقابل همه‌جانبه با جهان رومی می‌دهند. آن‌ها مبنای سنگ‌تراشی ساسانی‌اند که از آن پس به مدت چهار قرن رشد و توسعه یافت تا به سنگ‌نگاره طاق بستان ختم شد؛ دوره‌ای که مدت زمان آن بسیار طولانی‌تر از بازه زمانی مشخص شده برای هخامنشیان بود.

جندے شاہپور

شاپا: ۵۲۰۱ - ۲۴۷۶



JSMagazine.ir



info@JSMagazine.ir

عناوین و مقالات مجلہ را بہ صورت آنلین ببینید